



خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

درین شماره :

جهان بینی جامی
شناختی از فرهنگ نگاری
نمونه تحول معنی چند کلمه
طرحی در زمینه ادبیات کودک
نگاهی بر تقسیم جمله
نگاه کوتاهی بر تغییر های فنالوژیک
مناسبت های معنایی
اوضاع ادبی خراسان
و

۸

میزان - قوس

۱۳۶۱

سال دوم

شماره چارم

اکا د می علوم افغانستان - مرکز علمی و تحقیقی زبانها و ادبیات

دیپار تمننت دری

سیات تحریر :

سیلمان لاتیق

خیر نوال دکتور سید اشاد پولاد

مایل هر وی

حسین نایل

پوهاند دکتور جاوید

حسین فرمند

عبدالرحمن بلوچ

فهرست مطالب

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	مایل هر وی	جهان بینی جامی
۱۰	۰۱ واحدوف	شناختی از فرهنگ نگاری ...
	گزارنده : حسین فرمند	
۲۹	پوهاند دکتور جاوید	نمونه تحول معنی ...
۴۱	پویا فاریابی	طرحی در زمینه ادبیات کودکان و ...
۵۳	دکتور عصام الدین اورونبایف	مکاتیب جامی
	گزارنده : شفیقه یارقین	
۷۱	حسین یمین	نگاهی بر تقسیم جمله ...
۷۹	پوهنیار عین الدین نصر	نگاه کوتاهی به تغییر های فنا لویکی ...
	پروفیسور دکتور عبدالظهور عبدالعزیز و	مناسبت های معنایی ...
۸۳	پوهیالی ضیاء الدین ضیاء	
۱۰۰	عثمان کریموف	اوضاع ادبی خراسان در ...
۱۱۱	پوهاند سرور همایون	نامه به مدیر مجله
۱(ضمیمه)	پوهاند عبدالحی حبیبی	نظریه جهاننداری خوشحالخان
۱۵(ضمیمه)	پوهاند عبدالحی حبیبی	پته خزانه ...
۵۱(ضمیمه)	پوهاند عبدالحی حبیبی	امیر کرور و دودمان او
۸۵(ضمیمه)	محمدرسرور پاکف	فهرست مقالات سال دوم خراسان

خراسان

مجله سه ماهه

مطالعات زبان و ادبیات

میزان - قوس ۱۳۶۱

شماره چارم - سال دوم

مایل هروی

جهان بینی جامسی

انسان برای شناخت خود در طول تاریخ می‌اندیشیده و در شناسایی جهان و آفرینش نیز تلاشمند آگهی بوده است و گاه در قلم از خود بیگانگی مستغرق و بجهان شناسی بیشتر انهماك داشته است. آگاهی انسان نسبت به حوادث جهان به پیمانۀ دانش او بوده هر فردی غالب اوقات در سیل موج آسای زمان شناخت خاصی از محیط پیرامون خود میداشته باشد ازینرو میتوان هستی شناسی را نیز در

مورد همه هستیها که شامل انسان نیز می شود بکاربرد که در اصطلاح حکما «من و جز من» را در برمیگیرد.

درمبانی همه علوم هنوز در قلمرو شناخت بشری مشکل فراوانی موجود است و باور داریم که داوری و شناخت و پیش بینی انسان بر بنیان قانون علیت استوار است. شناخت انسان در این نقطه می چرخد که از جهان چه برداشتی می نماید و چگونه تصور جهان را تصور میکند و چه تصویری از آن در ذهن خود می کشد و این تصویر او به چه تناسبی با واقعیت همسنگ است. معرفت بشر هر چه زیاد می شود بعد پیش بینی وسیعتر میگردد و هستی و پدیده ها را به گونه خاصی که در واقع طراحی خود انسا نیست درمی یابد و همین شناخت درباره جهان و انسان، جهان بینی انسان را میسرساند، این شناخت و نگرش هر چه می خواهد باشد، ابتدایی باشد، عامیانه، عالمانه باشد یا عارفانه.

نگرش انسان در هستی و شناخت و برداشتی که از آن میکند در واقع امر جهان بینی را تحقق می بخشد، مثلا اگر انسان به چار عنصر معتقد باشد و یازمین را بر روی شاخ گاو و گاورا بر پشت ماهی و ماهی را ساکن بر روی آبی باور داشته باشد، یکنوع جهان بینی است و منتهی غیر علمی، اینگونه جهان بینی ها در روزگاری بر پای بوده که همین گونه ذ هنیست ها و پندار ها رواج و بازاری داشته است. آنکس که با دید علمی جهان را درنگرد مرز زمان و مکان را در شکنند و زنجیر طلسم باور یهای محیط خود را بگسلاند نیز نوع دیگر جهان بینی را داراست، و اما چون هنوز شناخت ماهیت علوم با ابعاد وسیعی که دارد با احتیاط درنگریسته می شود از آنرو جهان بینی نیز تعلق میگیرد به نقطه عاطفی بیکه نمیتواند خود را از محیط ذهنی رها سازد، یا بافت و برداشت محیط را بشکند. از آنست که در بستر زمانهای پیشین، هستی سه بعد داشته و جهان بینی همان عصر ها بوده است و حال انسان در قلمرو چهار بعدی هستی قرار دارد و در این

جهان بینی چار بعدی بشر قانع نیست و امیدوار به آینده درخشانتری است.

جهان بینی جامی :

ارزش انسان از دیدگاه جامی : جامی شیفته انسان و الا و متعالیست. در نظام فکری و عرفانی جامی انسان نقطه عطف همه ارزشهاست و در نردبان تکامل و تاریخ قرار دارد. ملاک والایی انسان پژوهشگری و رسالت اوست.

جامی عقیده دارد که در جهان مطرح انسانست که زبده و خلاصه آفرینش است. او میگوید : «چون به سبب حکمت و مصلحت عظیم کل ایجاد عالم بر تعین عنصر انسانی بود از جهت آنکه مقصد و مقصود او بود» (۱)

جامی انسان برتر متعالی را که به تعبیر سایر عارفان به شکوه مندی اندیشه های ناب مشتهر میگرد و جامع کمال و حسن سلوک میباشد، انسان کامل یاد میکند و این گفتار بازتابی است از تهذیب و صافی باطن که در بحبوحه آنکه یک انسان کاملاً واقعی ساخته شود تا قابل گردد و انوار دانش و بینش را در خود منعکس بسازد و ارزشمندی او در آنست که در حال «شدن» میباشد و راه تکامل خود را می پیماید .

برای درک حقیقت روشن و همدردیهای که بنوع خود دارد، تخفیف آلام را از بشریت نا امیدوزیر ستم و استثمار شده آرزو مند است و در مجموع انسان شریف و آزاده و سازنده خود و جهان، جهان بینی خود را بسرحد مطلوب و واقعی میرساند.

در جهان بینی جامی انسان و لاجهانست و جهان انسانست و همین هستی شناسی خاصی است (عارفانه) که ارتباط میگیرد بخود انسان و جهان که در مجموع هستی مطلق در شمار آید. عالم صغیر و عالم کبیر را بگونه هم کسوتان پیشین، مثل ابن عربی می اندیشد، عالم

صغیر انسان و عالم کبیر جهانست. درجهان بینی عرفانی جامی، جهان انسان می شود و انسان جهان و یکی بحیث علی البدل دیگر اخذ موقع میکند، از لحاظ فیزیکی و مادی تشابه و تمائل آن زیاد است. و باز این مطلب به وجه نکوتری ارزیابی میشود، از دیدگاه آنکه انسان تحرك بخصوص دارد که نیروی عقلایی او دست اندر کار سازندگی او و جهان میشود و از جهتی خلافت و رسالت او امری ثابت شناخته شده و از آنرو انسان را عالم کبیر نام می دهد و این وقتی است که جهان در موقف عالم صغیر قرار میگیرد و انسان با گردن افراشته در سایه عقل و احساس خود تکیه میزند و خود را و الا تر از جهان می بیند در مجموع هسته خسته می شود و خسته درخت و درخت در حال باز گشت پس به هسته می پیوندد.

گفتار جامی در این زمینه بدینگونه آمده است:

«جمیع آنچه در عالم است مفصلا مندرج است در نشئت انسان مجملا پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و از روی نشئت عالم صغیر زیرا که خلیفه را استعلاست بر مستخلف.

ای آنکه تراست ملک اسکندر و روم از حرص میباش در پی نیم درم
عالم همه در تستت ولیکن از جهل پنداشته ای تو خویش را در عالم»
جامی پیوست بهمین ر با عسی خویش چند بیت از مولانا بلخی را می آورد که قریب بهمین مضمونست، البته برای تحکیم کلام و پیراستگی مضمون خود:

گرتو خود آزاده بی چون او نشین جمله ذرات را در خود به بین
چیست اندر خم که اندر بحر نیست چیست اندر خانه کاندرا شهر نیست

این جهان خم است دل چون جوی آب
وین جهان خانه است و دل شهر عجاب (۲)

خلق جدید: جهان بینی جامی در پیرامون خلق جدید امر همگونی است از آنکه پیش پردازان نیز ازین جهان بینی برخوردار بوده‌اند. در اصطلاح عارفان تجدد امثال گفته میشود و اعیان رادر بحبو حه عملکرد بحالت خلع ولبس باوردارند، جامی براین گفته ناباور نیست که هر آن عالم زوال می‌پذیرد و این زوال پذیری از آنست که جهان را اعراض میدانند موجودات هستی عارضی دارد و هستی عارضی باتغییر و فروپاشی ویژه بی ماهیت خود را از دست میدهد. جامی گوید:

«عالم عبارت از اعراض مجتمعه است که در عین واحد حقیقت هستی است و آن متبدل و متجدد میگردد، در آن بعدم میرود و مثل آن بوجود می‌آید.» (۳)

او در اثر دیگر خود گوید:

چیزیکه نمایشش بیک منوال است و ندر صفت وجود بريك حالت دربدو نظر گرچه بقایبی دارد آن نیست بقا تجدد امثالست (۴)
نه تنها در اعراض این تجدد و یابگفته دیگر این فنا و بقا صورت میگیرد بلکه در جوهر نیز این امرساری و جار نیست، برخی از حکمای مادر حرکت جوهر نیز عقیده دارند عارفان در پندار خاص خود در اصطلاح «خلق جدید تجدد اعراض را» به خلع ولبس تعبیر میکنند.

عارف بزرگوار ما مولا نجلال الدین بلخی در موج اشعار موسیقی ریز و باحال خود این تجدد را اینطور تعبیر دلخواه میکند:

هر زمانی نیست میگردد، جهان هم دران دم هست گردد بیگمان هست عالم دایما در سیر و حبس نیست خالی یک نفس از خلع ولبس
آنگاه که جهان بینی بشکل عرفان از آب درمی‌آید و مرحله آغازین خود را در پرورشگاه عرفان انعکاس می‌بخشد بدینگونه جهان بینی تصویری می‌یابد:

جميع اشياء لحظه به لحظه نيست مى شود و به پيوست مدد و جو دى از نفس رحمانى هست مى گردد، گوي اين فيضان همواره باتوالى و تداوم خاصى پاشان و بخشانست، جا مى و پيش كسوتانش اين تجدد را به تعبيري زادن و مردن اشياء را در لحظه هاى گذرابه نهر جارى و خيوط ممتد تشابه مادي و محسوس داده اند تا اين گونه جهان بينى باتصوير عيني در اذهان نقش بگذارد و لمس گردد. (٥)

جهان بينى جامى و تصوير ذهنى او از نمودهاى جهان، همان جهان بينى است كه عارفان ما چون محى الدين ابن عربى و مولانا بلخي در پيش گرفته اند.

جامى در اصطلاح، چراغ جهان بينى پيشوايان معرفت را در كف محكم گرفته و آن كاروانهاى حله را دنبال نموده و جهان بينى خود را باز مان شكنى با ايشان هم مرز ساخته است و از جاني جامى در راه سلوك عملى طريقت مكتب نقشبندى را از همه مكاتب عرفانى بر گزيده است.

هر چند جامى در تمام ساحه هاى دانش عصر خود آشنا بوده است و در زمينه هاى مختلف تاليفات دارد در رساله يى كه بزبان عربى نگاشته است بنام درة الفاخره (٦) در تحقيق و شناخت «هستى مطلق» از ديدگاه عارفان و متكلمان و حكيمان دا و ري نموده و امادر آثار نظمى خود در طى اجزاي يك قصيده با فلاسفه ميانه خوبى نگرفته است.

نيست جز بوى نبى سوي خدا رهبر ترا

از على جو بو كه بوى بو على مستقدر است

دست بگسل از شفاى او كه دستور شفاست

پاى يكسونه ز قانوش كه كانون شراست (٧)

قصيده جلاء الروح را كه به پيروي از خاقانى و امير خسرو دهلوى سروده

است چند بیت آن درمورد تخطئه بوعلی سینای بلخی فیلسوف مشایی آمده است.

چو بوالقاسم بود هادی که باشد بوعلی باری
که از بهر خلاص خویش بویی راه طغیانش
مشوقید نجات او که مدخول است قانونش

مکش رنج شفای او که معلولست برهانش (۸)

جامی مردیست ذوی الا بعاد از موسیقی گرفته تا نحو اثرها دارد.

او بر بوعلی سینا ازان تا خسته است که وی عارف است، راه شناخت و درك خود را راه استدلال نمیداند و از راه اشراق دل و کشف و شهود میخواهد حقایق را بداند.

جامی سخنور و سخن شناس، سخن را عنصر مهم آدمیگری میداند، جهان بینی او در ساخت و شدن انسان کاملست تا راه پژوهش او را روشن سازد. هرگاه قدرت کلام و حسن سخن که در اصطلاح، آدمی در زیر زبان خود است نمو و رشد یا بددانش از آن نبعان و جولان میکند، از زبان خود جامی می شنویم و نازکیهای ادای او را درك خواهیم کرد.

بجر معنی ز سخن پر گهر است هر يك آویزه گوش دگر است
در بلورین صدف چرخ کهن نیست والا گهری به ز سخن
سخن آواز پر جبر یلست روح بخش از دم اسرا فیلست
سخن از عرش برین آمده است بهر پاکان بزه بین آمده است
نیست در کان گهری بهتر ازین یادر امکان گهری بهتر ازین
نامه کون بوی طی شده است آدمی از وی شده است (۹)

آرمان گرایی جامی گاه در آثار منظوم و گاه در نثرهای او به شکل انعطاف پذیری جلوه میکند.

مکاتیب جامی همه از انسان دوستی و جامعه پرستی موج میزند زیرا در آن هنگام بیداد گر یها پی می شده است، و جامی رادر در بار مکانتی بشکوه بوده است، از آنرو بر بنیان انسان دوستی ومدارا با رعایا و بیوستگیهای اجتماع تحرک ذهنی واراده بخیری داشته و میخواستنه است کمکی با خلق واقشاریکه فریاد شان بگوش هیئت های حاکمه نمیرسید برساند، از آنرو این مکتوبها که در مرقع نوایی موجود است، بیانگر آرمانهای عمیق یکن انسان واقعی است که ممنوع خودرا از آلام و ناامید یها و نابرابری ها رهامی ساخته است. (۱۰)

درخشش انسان دوستی جامی بجایی میکشد که تمام منش های ناستوده را نکوهش میکند مثل حرص، کبر، حسد، تملق و اعمالیکه انسان رابر پرتگاه بد بختی میکشا ند.

او گوهر انسان را بدین اشعارستایش میکند که انسان گوهر خود رابشناسد و در اصطلاح آبدیده شود یازر خالص گردد و غل و غش خودرا بسوزد.

قدر شناس گهر خویش باش صیرفی سیم وزر خویش باش
 گرز ز خالص شد هی خوش ترا ورنه چه چاره است از آتش ترا (۱۱)
 آتشی از سوز طلب بر فر و ز هر غش و هر غل که بیابی بسوز
 جامی قصه آن زنگی رامی آورد که آینه راپیش رو گرفت و صورت خودرا چنانکه بود زشت دید، آینه رابر زمین زد و جامی ازین داستان اینطور برداشت میکند که انسان عمل خودرا درست کند که هرکنش را واکنشی است در پهنای جهان در قلمرو تلاش مندی و رسیدن نها و نا رسیدن نها و خود بازتاب خود رامی بیند و لمس میکند.

بود همه نورو صفا آینه شد ز رخش عیب نما آینه
 طلعت او بود بد انسان سیاه آینه را چیست ندانم گناه
 جامی ازین گنبد آینه رنگ هر چه نماید بگه صلح و جنگ
 کان سبب راحت و آزار تست چون نگری صورت کردار تست (۱۲)

ابعاد ذهنی جامی آنقدر و وسیع و گسترده است که يك بعد آن انسانرا از فرو پاشی رها میسازد با تذکر نیمرخی از ابعادش میتوان او راق زیادی را از سواد به بیاض آورد. در واپسین گفتار بیت خود جامی را مسك الختام می آوریم .

نه دیوان شعر است این بلکه جامی کشیده است خوانی برسم کریمان
مصادر و مأخذ :

۱- نقد النصوص جامی، چاپ بمبئی، ص ۳۴

۲- رك. نقد النصوص چاپ بمبئی ملك الکتاب شیرازی، ص ۳۵

۳- لوائح قمریه، چاپ لکنهوسنگی، لوحه ۱۱

۴- شرح رباعیات جامی بکوشش نگارنده، چاپ کابل، ص ۴۴

۵- بصورت تفصیل شرح رباعیات جامی، چاپ کابل، ص ۴۴

۶- درة الفاخرة در تحقیق مذهب متکلمان و حکیمان و عارفان

چاپ مصر.

این اثر را نگارنده این مقاله بزبان دری در آورده است.

۷ و ۸- جامی، علی اصغر حکمت چاپ تهران، ص ۲۳۱-۲۳۲

۹- سبحة الابرار از هفت او رنگ جامی به تصحیح مدرس گیلانی، چاپ

تهران ص ۴۹۲.

۱۰- گزارش دکتور عصام الدین اورنیایف در مجله خراسان و منشآت

جامی چاپ نو لکشور، مکاتیب جامی از طرف شرقشناسی ابوریحان

بیرونی اکادیمی علوم اوزبکستان در طی همین سال به کوشش

اورنیایف به صورت ناکسیمیلی باتو ضیحات و مقدمه بچاپ رسیده

است.

۱۱- تحفة الاحرار جامی، علی اصغر حکمت، چاپ تهران، ص ۲۹۹

۱۲- همان کتاب ص ۳۰۷

شناختی از فرهنگ نگاری دری

درسده‌های (۱۰-۱۵ م.) *

زبان دری که درسده نهم میلادی شکل گرفته و درسده دهم میلادی در خراسان و آسیای میانه (ماوراءالنهر) نشوونما یافته بود، پس ازسده دهم درحدود آسیای میانه، افغانستان، ایران، آذربایجان و حتی عراق و آسیای صغیر روبه انکشاف نهاد، و در دوره‌های بعدتر به‌ویژه از آغاز قرن (۱۵) دربخش‌هایی از هندوستان نیزپهن‌گردید (۱).

پیدایش و انکشاف لغت نویسی دری، باگسترش کاربرد واد بیات این زبان درسده‌های (۹-۱۰) میلادی ارتباط می‌گیرد. از آنجاییکه شاعران و نویسندگان دری زبان درسرزمین‌های وسیع وگسترده‌یی به‌زندگی و آفرینش آثار مشغول بودند، خواهی‌نخواهی درآفریده‌های آنان کلمه‌ها، عبارت‌ها و نام‌های راه‌گشوده که نیازمند شرح وایضاح بوده‌اند. افزون‌برین در آثار آنان کلمه‌ها و عبارت‌های لهجه‌یی و محلی نیز به‌کار گرفته می‌شدند که نزد گویندگان سایر لهجه‌ها ناآشنا و غیر قابل فهم بودند.

* ۱. واحدوف، تاریخ لغت نویسی تاجیک - فارسی (سده‌های ۱۰-۱۹)

بنابراین شرح کلمه های دشوار باستانی که به زبان های پهلوی و سغدی ارتباط داشتند، کلمه های لهجه‌یی، نام محل های گوناگون، نام رستنی ها، پرندگان و نیز پیدا کردن کلمه‌های مطلوب هم معنی که تفاوت معنایی شان به یک تر تیب معینی باید در آورده می‌شد، ضرورت و احتیاج فرهنگ هارا به میدان کشید.

ساختمان لغوی زبان همیشه در تغییر و تحول است، در دوره های معین تاریخی موازی با دگرگونی های اجتماعی - سیاسی جامعه، در زبان نیز تغییرات و انکشافاتی پدید می آید، چه زبان با حادثه ها و رویداد های اجتماعی و تاریخی بشری پیوند محکم داشته و چهره حوادث و واقعیت ها را بازتاب میدهد. بنابراین تشکل و پدید آمدن واحد های لغوی زبان از تبا ناگسستنی دارد با ساختمان اقتصادی - سیاسی و شرایط زندگی تاریخی انسان ها. چنانکه کار برد و اقتباس کلمه های عربی به زبان دری در سده های (۷ و ۸ م .) ناشی از نفوذ و استیلای عرب‌هاست در جامعه لسانی دری.

در سده های (۱۲-۱۳ م .) آوردن بیشتر کلمه های عربی - صرف نظر از اینکه در زبان دری معمول بوده اند یا نه - در ادبیات این زبان به صورت یک عنعنه درآمد که این دسته کلمه های عربی نیز خواهان شرح و ایضاح وارد آورد .

بدینگونه زبان دری در اثر تماس با زبانهای خویشاوند (آریایی) و زبانهای بیگانه (عربی، ترکی) و تاثیر پذیری از آنها، ترکیب های لغوی و ساختمانهای دستوری خود را تکامل و توسعه بخشید و تاثیراتی نیز بر آنها وارد آورد .

بنابراین به خاطر شرح و تفسیر کلمه های نادر الاستعمال و نامانوس و نیز برای ایضاح کلمه های محلی (لهجه‌یی) و دخیل چندین فرهنگ تشریحی از سده های (۹-۱۰ م.) به بعد تألیف گر دیده.

متکی به فهرست مرتبه ((سعید نفیسی)) زیاده از (۲۰۰) فرهنگ تشریحی به زبان دری تألیف شده است که خوشبختانه بیشتر آنها تادوران مارسیده و از تصار یف زمان مصون مانده اند (۲)

شمار آثاری که در سده های (۱۰-۱۵ م) در زمینه لغت شناسی و فرهنگ تألیف گردیده و تادوران مارسیده اند چندان زیاد نیست ، چنانکه ازین میان در سده های (۱۲-۱۳) هیچ اثری درباره لغت شناسی دری تألیف نشده ، و اگر هم شده باشد تاکنون از موجودیت آنها اطلاعی در دست نداریم.

فرهنگ ها و لغت نامه های ترتیب شده در سده های (۱۰-۱۵) از لحاظ کمیت چندان درخور توجه نبوده و در برگیرنده شمار اندکی از کلمه ها می باشند، مگر ارزش بیشتر این فرهنگ هادر آنست که حاوی شرح و ایضاح کلمه های نامأنوس و نادر الاستعمالی اند که در سروده های شاعران دری زبان سده های (۱۰-۱۲ م) به کار گرفته شده. چون فرهنگ های قدیمه معمولاً در بردارنده شرح و تفسیر کلمه ها و عبارات هایی اند که در آثار شاعران کلاسیک زبان دری و یا گفتگوی روزانه مردم آن روزگار مستعمل بوده و معانی ویژه یی داشته اند، برای آموزش و مطالعه آثار کلاسیک زبان دری نهایت مهم و ارزشمند می باشند. نمونه های زیاد آثار گویندگان کلاسیک ادبیات دری سده های (۹-۱۰ م) را ازین لغت نامه هامیتوان به دست آورد، زیرا مولفان این فرهنگ نامه ها، اشعار آنان را اینجا و آنجا به گونه شاهد و مثال به کار گرفته اند. ازین رو فرهنگ های یادشده نه تنها آثار زبان شناسی بلکه سفینه های معتبر ادبیات کلاسیک ما نیز بشمار می آیند و بنا برین مطالعه و تدقیق فرهنگ های تشریحی برای ادبیات شناسی همان ارزشی را حایز است که برای علم زبان شناسی.

درین نوشته به گونه فشرده پیرامون لغت نامه ها و فرهنگ های

به گفتگو می‌نشینیم که هم نسخه‌های خطی و چاپی انتقادی از آنها در دست است و هم در منابع و سرچشمه‌های باوری علمی دربارهٔ شان معلوما ت صحیح و موثق داده شده است.

اول- لغت فرس اسدی طوسی:

اولین فرهنگ تشریحی ز بان‌دری در سدهٔ (۱۰) میلادی به وسیلهٔ ابو حفص سغدی ترتیب و تا لیف گردیده است. در سر چشمه ها و منابع معتبر از موجودیت و تالیف این فرهنگ سخن به میان آمده، لیکن تا کنون دسترسی به نسخهٔ اصلی آن میسر نشده است.

مؤلف «فرهنگ سروری» و «فرهنگ رشیدی» اقتباس‌هایی از این فرهنگ دارند. مثلاً «سروری» در تشریح لغوی کلمهٔ «خس» به استناد این فرهنگ می‌نگارد:

خس (خاش): به معنای خس و خاشاک. ابو حفص سغدی (خاش) را به معنای خاییدن آورده، خواه از انسان و خواه از حیوان و به این بیت رودکی متمسک شده:

نشست و سخن راهمه خاش زد زآب دهان کوه راشاش زد(۳)

اینکه چه تعداد کلمه هادرین فرهنگ ایضاح شده و شیوهٔ کار مؤلف بر چه پایه‌ی استوار بوده است، روشن نیست. استنادهای فرهنگ سروری، رشیدی و سایر سرچشمه‌های باوری از این فرهنگ، می‌نمایاند که ابو حفص سغدی در اواخر سدهٔ نهم میلادی (در زمان رودکی) می‌زیسته و فرهنگ مرتبهٔ او بدو شبیه مورد پسند و طرف قبول دست‌اندرکاران علم و ادب قرار داشته است.

فرهنگ دیگری که پیش از تالیف «لغت فرس» ایجاد گردیده همانا «فرهنگ قطران» می‌باشد که مولفان «لغت فرس» و «صحاح الفرس» از موجودیت آن آگاهی می‌بخشند. نسخهٔ اصلی این فرهنگ نیز دستیاب نگردیده و بیشتر ازین، آگاهی پیرامون آن حاصل نشده است.

پس ازدو فرهنگ یاد شده، قدیمترین فرهنگ تشریحی که از گزند حوادث درامان مانده و تا روز گاران مارسید ه ((لغت فرس)) است. مؤلف این فرهنگ اسدی طوسی یکتن از شاعران سده (۱۱ م.) و سراینده اثر حماسی معرو ف ((گر شاسپنامه)) و پنچ ((مناظره)) می باشد که فرهنگش را در حوالی سال (۶۰) سده یازدهم میلادی در آذر بایجان جنوبی تألیف کرده است.

((لغت فرس اسدی)) از روی نسخه های گوناگون و از هم متفاوت خطی- از بس تفاوت های چشمگیر در آنها مشهود است نمیتوان نام نسخه بدل را بر آنها داد- تاکنون سه بار زینت چاپ یافته است، بدین ترتیب:

۱- چاپ پاول هرن، برلین، ۱۸۸۷ م.

۲- چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۹۴۰ م.

۳- چاپ دبیر سیاقی، تهران، ۱۹۷۵ م.

درین فرهنگ اشکال گوناگون ساختمانهای لغوی زبان دری که در آثار سخن سالاران سده های (۱۰-۱۱ م.) به کار گرفته شده و از ساحت فهم و درک بیشتر خوانندگان به دور اند، شرح و ایضاح شده است. افزوده بر این، این فرهنگ دربر دارنده شرح و معنای تعداد زیادی از کلمه های لهجه ای و گفتاری ساکنان آسیای میانه می باشد که نزد دری زبانان آذربایجان و شمال غربی ایران معمول و مفهومی نبوده اند.

در قدیمترین نسخه به دست آمده ((لغت فرس)) زیاده از (۱۰۰۰) کلمه و در نسخه های بعدی- نسخه های افزوده شده آن- (۲۰۰۰) کلمه جمع آوری و شرح و معنی شده است که در ترتیب و جاگزین ساختن آنها رعایت ترتیب الفبایی به اساس حرف آخر کلمه در نظر بوده.

((لغت فرس)) نه تنها در زمینه درست خواندن اشعار شاعران

خراسان و ماوراء النهر ، بلکه برای به‌زودی یافتن کلمه های مطلوب نیز خدمت ارزنده یی را انجام داده است . اگر از جهت ارایه تفسیر و شرح کلمه‌ها، این اثر را در شمار فرهنگ های تفسیری جادهیم ، به خاطر رعایت ترتیب در حرف آخر کلمه ها، بایست آنرا فرهنگ کلمه های قافیه دار نیز بخوانیم . (تاسده شانزدهم فرهنگ های تشریحی معمولا متکی بر همین پرنسیپ ترتیب و تألیف می‌گردید.)

مؤلف «لغت فرس» برای تأیید و تاکید معنی کلمه‌ها، اشعار زیاده از یکصد تن شاعران سده های (۱۰-۱۱م.) را به استشهاد می‌گیرد که مشهورترین آنان رودکی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، معروفی بلخی، منجیک ترمذی ، لبیبی خراسانی و نظایر ایشان می‌باشند.

بهر حال این فرهنگ در انکشاف رشته نگاری و لغت-شناختی دوره های بعد تأثیر بسزایی داشته است، چنانکه مؤلفان فرهنگ های «معیار جمالی» و «تحفة الاحباب» آنرا چون سرچشمه اساسی طرف استفاده قرار داده اند.

بدانگونه که پیش ازین یاد شد در «لغت فرس» بیشتر به شرح و معنی کلمه هایی پرداخته شده است که شاذو نادر بوده اند و فهم معنی و صورت درست تلفظ آنها به ویژه برای خوانندگان کنونی دشوار و نیازمند تأمل و دقت . برای اینکه پرنسیپ ها، شیوه و روش کار مؤلف این فرهنگ را آشنا شویم به آوردن نمونه های زیرین بسنده می‌کنیم:

کروه: دندان فرسوده و ریخته بود.

باز چون برگرفت دست از روی کسروه دندان و پشت چو گانیست

(رودکی) (۴)

گاز: لگد وسیلی بود.

همی نیارد نان و همی نخرد گوشت زند به رویم مشت و وزند به پشتم گاز

(قری الدهر) (۵)

کرباسه : کربش باشد که در پیش گفتیم . (۶)

فرغانه : نام ولایتیست میان سمرقند و چین (۷)

اهمیت و ارزش ویژه (لغت فرس) از آنست که درین فرهنگ اساساً لغت های مستعمل در سروده های شاعران خراسان شرقی و ماوراء النهر شرح و معنی شده که این شیوه و خصوصیت را فرهنگ های بعدی کمتر تبارز داده اند.

دوم- صحاح الفرس محمد بن هندوشاه نخبوانی :

این فرهنگ در سال ۱۳۲۷ م. در شهر تبریز تألیف شده و در حقیقت دنباله (لغت فرس) اسدی طوسی است و در بردارنده شرح (۲۳۰۰) کلمه . ترتیب کلمه ها به اساس رعایت حرف اول و آخر آنها صورت پذیرفته و برای تأیید معنی هر کلمه ، از سروده های شاعران سده های (۱۰-۱۲) میلادی استشهاد شده است. هرگاه کلمه یی دارای چند معنی باشد، برای هر معنی مثال جداگانه آورده می شود، مثلاً مؤلف پیرامون آثار شعری و سرچشمه های ادبی که از آنها سود جست، در مقدمه چنین می نگارد:

«اما این ضعیف بیرون آنکه به اثبات آن ابیات بر طریق استشهاد قیام نمود، لغات این کتاب را به تمثیلات رایق از اشعار شعرای فایق متأخر چون : امیر معزی ، ادیب صابر ، مسعود سعد ، حکیم سوزنی ، حکیم اوحدالدین انوری ، ظهیرالدین فاریابی ، افضل الدین خاقانی ، نظامی گنجوی ، خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل اصفهانی ، اثیر الدین اخسیگتی ، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ، شیخ فخرالدین عراقی و پدر خویش مرحوم مغفور فخرالدین هندوشاه...» (۸)

فخرالدین هندوشاه پدر محمد هندوشاه نیز از عالمان مشهور و بانام زمانش بود. وی فرهنگی زیرنام «صحاح العجم» تألیف نموده است که ده خدا درباره آن می نویسد:

«لغوی بودن پدر سبب شد که پسر نیز به پیروی از وی گوی درین میدان افکند و به شیوهٔ «صحاح العجم» به تألیف «صحاح الفرس» مبادرت ورزد.» (۹)

«صحاح العجم» که مؤلف آن فخرالدین بن سنجر نخجوانی (متوفی ۱۳۳۰ م.) می‌باشد، او صاف فرهنگ دوزبانه (دری-آذربایجانی) را دارد. درین فرهنگ معلومات دستوری پیرامون زبانهای دری، آذربایجانی و عربی ارایه شده است. تا این اواخر «صحاح العجم و صحاح الفرس» رایج فرهنگ می‌انگاشتند (۱۰). نکتهٔ قابل یاد آوردی در زمینه این است که «صحاح العجم» به اساس فرهنگ «تاج اللغت» (صحاح العربیة) جوهری لغت نویسنده مشهور سده دهم عرب، ترتیب و نوشته شده است، که اساساً در بر دارندهٔ شرح و توضیح کلمه های عربی و ترکی و قسم‌آوری می‌باشد، درحالیکه «صحاح الفرس» اساساً مشتمل بر شرح و تفسیر کلمه های شاذ و نادر زبان دری می‌باشد.

سوم- فرهنگ معیار جمالی:

نام مکمل آن «معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی» است و به نام های «فرهنگ شمس فخری» و «لغت فرس قدیم» نیز مشهور می‌باشد. از آنجاییکه مؤلف اثرش را به جمال الدین ابو اسحاق اینجو حاکم فارس و عراق (۱۳۴۱ - ۱۳۵۳ م.) اهدا کرد، بیشتر معروف به معیار جمالی شد. مؤلف این فرهنگ شمس الدین محمد فخری اصفهانی است که کارش را در سال ۱۳۴۴ م. در لرستان به پایان رسانید. (معیار جمالی) شامل چهار بخش می‌باشد:

الف) عروض . ب) قافیه . ج) بلاغت . د) لغت نامه .

این فرهنگ (۱۵۸۰) کلمه یی به اساس حرف اخیر کلمه ها ترتیب داده شده و بخش و سیع و گستردهٔ اشعاری که برای تأیید و

تصدیق معنای کلمه‌ها آورده شده است از آن خود مو لف می‌باشد. اما گاهی و در برخی از موارد بیت ها و یا مصراع هایی از فردوسی، عنصری فرخی، منوچهری، خفاف، معرو فی و کمال اسماعیلی نیز آورده شده است.

((و.آ. کپرانوف)) کلمه های تشریح شده در ((لغت فرس)) و ((معیار جمالی)) را مقایسه کرده به گونه فشرده چنین ابراز رأی می‌دارد: میتوان گفت فرهنگ ((معیار جمالی)) نسخه‌یی از ((لغت فرس)) است که در انتخاب کلمه ها و شرح و تفسیر آنها اندک تفاوتی با فرهنگ اخیرالذکر بهم می‌رساند (۱۱).

ازینجا می‌توان استنتاج کرد که ((لغت فرس)) ا سدی تا ثیری بزرگ و مشهودی بر فرهنگ ((معیار جمالی)) به جا گذاشته است، چنانکه این فرهنگ نیز به نوبه خود چون منبع و سرچشمه با وری و پرتا ثیر طرف استفاده مؤلفان فرهنگ های ((تحفة الاحباب))، ((مجمع الفرس))، ((فرهنگ حسین وفایی))، ((فرهنگ جهانگیری)) و غیره قرار گرفته است.

جهانگیری در شرح کلمه (چخماخ) به این فرهنگ اشاره ویژه یی دارد:

چخماخ: (آتش زنه) و در ((فرهنگ هندوشاه)) و ((شمس فخری)) به معنای کیسه که در آن شانه و سوزن و جز آن نهند مرقوم است. شمس فخری این بیت را شاهد مد عامی آورد:

به جای شانه و آتش زنه سپاه او کنند پر ز بواقیت کیسه و چخماخ (۱۲)

چهارم: فرهنگ ((دانشنامه قدرخان)):

یک نسخه نفیس این فرهنگ تحت شماره (۲۵۷۳ - ۲۲۴ - سی) وزیر عنوان ((فرهنگ پهلوی)) در گنجینه دستنویس های اکادمی علوم

جمهوریت آذربایجان نگهداری می‌شود. فوتو کاپی این نسخه به وسیله رحیم هاشم وش. حسین‌زاده) به انستیتوت زبان و ادبیات اکادمی علوم جمهوریت تا جکستان آورده شده است (۱۳). این نسخه دارای (۴۵۰) صفحه بوده، در سال (۱۴۰۶-۱۴۰۷ م .) به خط اسحاق بن ابراهیم بخارایی کتا بست شده است .

مؤلف «دانشنامه قدرخان» اشرف بن شرف المذکر الفاروقی می باشد که اثرش را به تاریخ بیست و یکم ذی الحجه سال (۸۰۷ ه .) برابر با ۳۰ جون سال (۴-۱۴۰۳) میلادی به اتمام رسانیده است. پیش از آغاز شرح لغات، در صفحات ۱۷، ۱۸ و ۱۹- این فرهنگ، معلومات سوهمندی پیرامون نام های قدیمه ماه‌ها، روزهای ماه و جشن ها ارایه گردیده که بر اثر زش آن می‌افزاید.

به اتکای سخن مؤلف در دیباچه، این فرهنگ شامل (۲۲) باب بوده که ترتیب کلمه ها به اعتبار حرف آخر آنها صورت پذیرفته است . باب ها و نام شاعران با خط نسبتا برجسته تر و لغت های قابل شرح به رنگ سرخ نگارش یافته اند، تا سهولتی برای مراجعه کنندگان فراهم شده باشد.

در باب اول که (باب الف) نامیده شده، نود و پنج لغت جا داده شده که همه به حرف الف پایان یافته اند، مانند: دارا و غیره.

جمعا (۱۹۰۲) کلمه درین فرهنگ شرح و ایضاح گردیده که آخرین همه لغت (کرنای) می باشد و مؤلف با آوردن این شاهد شعری:

شاهی که دهد صدمن کر نای فتوحش

گوش کر پیلان فلك راشنوایی

کتابش را به پایان می آورد در مصراع اول بیت بالا به جای «صدمن») کلمه «صدمه» مناسب و مفید معنی خواهد بود.

نگارنده فرهنگ زحمت زیاده را پذیرفته، بیشتر لغاتی را که در

شاهنامه فر دوسی و اسکندر نامه نظامی و اشعار سایر شاعران پیشین برخوردار است و نیز نام دواهایی را که حکما در آثار طبی به کار برده اند جمع آوری و شرح نموده برای هر یک بیتی را شاهد آورده است. شاهدها و مثال ها از میان سروده های بیش از (۷۵) تن شاعران دری ز بان خراسان، ماوراء النهر و آذربایجان برگزیده شده که میان سده های (۱۰-۱۴ م.) می زیسته اند.

گرچه ((لغت فرس)) اسدی طوسی و « معیار جمالی » تا ثیر چشمگیری برین فرهنگ به جانهاده اند، و لی لازم به یاد آوریست که مو لف ((دانشنامه قدرخان)) افزون بر آنچه در ((لغت فرس)) آورده شده، تعدادی از کلمه های دیگر به ویژه اصطلاحات طبی زمانش را نیز شرح داده و برای اثبات آنها از اشعار شاعران گذشته و معاصر خود مثال های آورده است.

درین فرهنگ (۶۴) بیت از سروده های رودکی به حیث شاهد شعری به کار گرفته شده که نمونه های زیرین از آن میان است:

خلالوش : غلبه و مشغله بود.

برگرد گل سرخ خط نوبکشیدی تا خلق جهان را بفگندی به خلالوش

(د.ق. ص ۱۶۳)

نیوه : نالش و نوحه و خروش بود :

گوش توسال و مه به روز رود نشنوی نیوه خرو شان را

(د.ق. ص ۳۷۰)

نو گواره : بسیار گوی بود :

کز شاعران نوند منم ونو گواره يك بيت پرنیان اکنم از سنگ خاره

(د.ق. ص ۳۷۳)

سپری : تمام شده و به سر رسیده بود.

بنا نخوا هم گفتن تمام مدح ترا

به شرم دارد خورشید اگر گزیم سپری

(د.ق، ص ۴۲۸)

دار بوی : عود باشد .

تاصبر را نباشد اشیر ینی شکر تا بید بوی ندهد مانند دار بوی

(د.ق، ص ۴۲۷)

چنانکه رحیم هاشم وش . حسین زاده می نویسند ((دانشنا مة قدرخان))
نه تنها از جهت زبا شناسی ، اصطلاحات طبی و نام دواها ، بلکه
در عین زمان از جهت تاریخ ادبیات دری نیز سر چشمه با اهمیتی
می باشد . چه مؤلف آن اشرف بن شرف چندری ، خدمت بزرگی به
زبان و ادبیات دری انجام داده ، مقداری از آثار شاعران گذشته به
ویژه اشعار رودکی را از خطر تلف شدن نجات بخشیده است .

پنجم- ادات الفصلا:

تصنیف قاضی خان بدر محمد دهلوی متخلص به ((دهاروال)) میباشد
که کار تألیف آن در سال (۱۴۱۹) میلادی در هندوستان صورت
پذیرفته است . این فرهنگ متشکل از دو بخش می باشد . در بخش اول
کلمه های بسیط به اعتبار حرف اول و دوم ، و در بخش بعدی ترکیب ها
و عبارت های دارای معنای مجازی و استعاره ی به اعتبار حرف اول و آخر
آنها جاداده شده اند . محتویات فرهنگ را بیشتر کلمه ها و عبارت
های نسبتا دشواری تشکیل میدهند که در آثار و باز مانده های شاعرانی
چون فردوسی ، خاقانی ، انوری ، فاریابی (ظہیر) ، سعدی و غیره به کار
گرفته شده اند .

نگارنده در تألیف اثرش از ((فرهنگ نامه فخری غواص)) ،

((لسان‌النصیر)) (؟) «لغت فرس اسدی» ((دستور الافاضل))، ((لسان‌الشعرا)) «فوائد برهانی» و نظایر اینها چون منابع و سرچشمه های اساسی استفاده برده که ازین میان تنها «فرهنگ فخری غواص» و «لغت فرس» تاروز گار مارسیده اند.

در مقدمه فرهنگ مقاله‌های مختصری پیرامون مسایل لغوی - دستوری زبان دری و در فرجامین بخش آن شرح جداگانه بی از کلمه ها و عبارت های عربی به چشم می خورد، این نکته را باید یاد آور شد که ((ادات الفضلا)) به حیث منبع و سرچشمه اساسی لغت نگاری طرف استفاده مؤلفان فرهنگ جهانگیری، شرفنامه احمد منیری، مؤید الفضلا مدار الافاضل، مجمع الفرس و غیره قرار داشته است.

ششم - زفان گویا و جهان پویا:

مؤلف آن بدرالدین ابراهیم و نام دیگرش «هفت بخش» می باشد. این اثر در تالیف لغت نامه هایی چون: فرهنگ ابراهیمی (۱۴۷۳)، تحفه السعادت (۱۵۱۰)، مؤید الافضلا (۱۵۱۹)، مدار الافاضل (۱۵۹۳)، فرهنگ جهانگیری (۱۶۰۸) و نظایر اینها مأخذ و سرچشمه مهمی به شمار می رود. گذشته ازینکه در بیشتر فرهنگ ها ازین اثر یاد کردی به چشم می خورد، درین اواخر نسخه اصلی آن نیز دستیاب شده است (۱۴)، مگر سال تالیف آن روشن نیست.

مؤلف ((مدار الافاضل)) فرهنگ ((زفان گویا)) را در شمار سرچشمه های ((کتب متقدمین)) نام می برد.

پرو فیسور نذیر احمد استاد پوهنتون علیگر هند، در تدقیقی که پیرامون ((فرهنگ فخری غواص)) و «دستور الافاضل» انجام داده، تالیف «زفان گویا» را پیش از سال (۱۴۳۳ م) وانمود می کند. بدانگونه که س. ا. با یفسکی می نویسد «زفان گویا» بعد از فرهنگ

فخری غواص (مولفه سال ۷۰۱ ق-۱۳۰۱م) در سده (۱۴م) تا لیب یافته است (۱۵).

«زبان گویا» یکی از نخستین فرهنگ های نسبتاً وسیع و پر حجم و در بردارنده شرح و تفسیر (۵۱۷۰) کلمه می باشد. مولف اثرش را در هفت بخش که هر یک لغت نامۀ جداگانه‌یی را تشکیل میدهد، ترتیب داده است. هر بخش دارای باب‌های جداگانه و باب‌ها نیز به نوبه خود دارای تقسیمات فرعی دیگری بنام بحر می باشد. تنظیم و جایگزین ساختن باب‌ها با رعایت ترتیب آغازین حرف و از بحر‌ها با رعایت ترتیب فرجامین حرف کلمه‌ها صورت پذیرفته است. بخش‌های هفتگانه این فرهنگ عبارتند از:

بخش اول: کلمه‌های ساده‌دری.

بخش دوم: کلمه‌های مرکب‌دری.

بخش سوم: مصدرهای دری.

بخش چهارم: کلمه‌های عربی.

بخش پنجم: کلمه‌های عربی، دری و نبطی.

بخش ششم: کلمه‌های رومی.

بخش هفتم: کلمه‌های ترکی.

مولف پیرامون ساخت این فرهنگ و شیوه کارش و نیز اشکال گوناگون کلمه‌های مندرج در آن چنین می‌نگارد:

«... هرچه در زبان تازی و پارسی و پهلوی و دری و یونانی و ترکی و جز آن بوده ز فرد (تصحیح قیاسی: فرد به فرد، به قرینه، یگان یگان در جمله بعدی) نگر یستم و یگان یگان در خانه نگار آوردم و بدانچه رسیدم و توانستم و شنیدم و دیدم درست گردانیدم و تر زفانی (تر زبانی = ترجمانی) جدا گانه بیاراستم و آن را بخش - بخش و گونه - گونه و بحر - بحر کردم و به کوتاهی کشیدم، نه به دارازی و به

سود گردانیدم ، نه به بازی و نام این فرهنگ نامه «زفان گویان و جبهان پویان» نهادم...» (۱۶)

برای مثال بخش سوم آن را از نظر می‌گذرانیم . این بخش که به مصدر های زبان دری مختص و شامل (۲۳) باب است، در بردارنده شرح زیاده از (۲۴۰) مصدر و اشکال مصدری می‌باشد. نمونه هایی از باب نخست که در آغاز آن (الف) است:

اندا بیدن: گل کردن و مالیدن (را) گویند، گل اندای: گل مالیده (ص ۱۴۷)
افشاندن:

پرتاب کردن، چنانکه آستین و دامن . و چون همزه حذف کنند به کسر (فا) گویند (فشا نـدن) ، بیت :

اگردستم دهد روزی که انصاف از تو بستانم

قضای عهد ما ضی را شبی دستی برافشانم

(ص ۱۵۰)

مولف در بسیاری موارد اشکال گوناگون يك کلمه را نشان میدهد، بدان سان که در بسا از فرهنگ های دیگر نیز این روش را به کار بسته اند.

انگیزختن : پیدا کردن و دور کردن و کشیدن ، اساس انگیزیدن.

دوختن: دوزیدن ، گزاردن و ادا کردن ، اساس دوزیدن بود (ص ۱۵۱)

نکته شایسته ذکر اینست که در «فرهنگ زفان گویا» مثالهایی که معنای کلمه را تایید کنند بسیار کم اند. باآنکه مولف در مقدمه، منابع و سرچشمه های لغت نویسی را نشان میدهد، نگرش متن فرهنگ روشنگر این حقیقت می‌باشد که وی اساساً از «لغت فرس»، «فرهنگ

نامهٔ فخری غواص»، «رسالة نا صراحمده» و «فرهنگ فردوسی» استفاده برده است.

فرهنگ، ملحقاتی نیز دارد که حاوی کلمه ها و عبارات های استعاری و کنایه آمیز می باشد، مثلاً:

آب در جگر ندارد: یعنی فقیر و مقل حال است. (ص ۱۶۴)

در سلسلهٔ فرهنگ نگاری دری، «زبان گویا» یکی از فرهنگ ها می باشد که کلمه های زبان رابه گروه ها و بخش ها تقسیم نموده و اشکال لغوی این زبان را نسبتاً مفصل شرح و ترتیب داده است. آوردن کلمه های ترکی، رومی و غیره در باب های جداگانه، گواه بر این تواند بود که اقتباس و کار برد چنین کلمه ها از دیرباز در زبان دری مروج و معمول بوده است.

هفتم- عمان المعانی :

نسخه یی از این فرهنگ زیر شماره (۹۵۷) در گنجینهٔ دستنویس های انستیتوت شرقشناسی اکا د می علوم تاجکستان نگهداری می شود که در سال ۱۸۲۴م. در شهر تاشکند (چاچ) توسط میرزانیاز بن میرزا- شریف کتابت و رونو یس گردیده است (۱۷).

مؤلف فرهنگ سید ابراهیم سعدو سعود امیر ك بلخی در مقدمه آورده است که وی از آثار مولفان گو ناگون کلمه های نادر دری و کلمه های برگرفته شده از زبانهای عربی، پهلوی و ترکی را جمع آوری نموده در سال ۱۴۵۵م. زیر نام «عمان المعانی» این فرهنگ را ترتیب کرده است.

ترتیب کلمه ها در این فرهنگ با رعایت حرف اول و آخر آنها انجام پذیرفته است. شرح و تفسیر کلمه ها نسبتاً مختصر و کوتاه بوده و مثالی برای تأکید معنی ارایه نمی گردد و نیز سرچشمه هایی که مؤلف طرف

استفاده قرار داده در مقدمه شناسانده نشده اند، مثلا : چمیدن-خرامیدن، تلاطم- موج زدن، احبا- دو ستان، جستن-طلب و غیره.

از شیوه مولف در تنظیم و جادادن کلمه ها بر می آید که وی با فرهنگ های پیشین از جمله «معیار جمالی» و «ادات الفضلا» آشنا بوده و در کارش از آنها سود جسته است، در حالیکه خود این فرهنگ به حیث سرچشمه لغت شناسی کمتر طرف استفاده لغت نو یسان بعدی قرار گرفته است.

هشتم- شرفنامه احمد منیری:

نسخه های دستنویس این فرهنگ از جمله يك نسخه آن که زیر شماره (۴۱۸) در گنجینه دستنویس های انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان نگهداری می شود تا روزگاران ماریسیده است (۱۸). این فرهنگ به نام های «فرهنگ ابراهیمی»، «شرفنامه ابرا هیمی»، «فرهنگ ابراهیم شاهی» و «شرفنامه» نیز شهرت دارد. مولف آن «ابراهیم قوام الدین فاروقی» است که در سده پانزدهم میلادی در «بهار» هندوستان میزیسته است. وی اثرش را در پهنه سال های ۱۷۷۳-۱۷۷۴م. ترتیب داده و به «شیخ شرف الدین احمد منیری» اهداء کرده است.

این فرهنگ در آغاز مقدمه لغوی-دستوری دارد که در آن برخی از قواعد های زبانی (دری) از جمله افاده تصغیر در کلمه به وسیله پسوند(-چه)، تعریف و کار بردی تنگیر) و جمع بستن اسم های جاندار با پسوند (-ان) و اسم های بی جان با پسوند(-ها) با نمونه ها نشان داده می شود.

مولف فرهنگش را با رعایت حرف اول و آخر کلمه ها ترتیب داده، به اعتبار حرف اول بابها و به اعتبار حرف آخر فصل هارا از هم تفکیک نموده است. برای تایید معانی بیش از نصف کلمه های مندرج فرهنگ

مثال هایی از اشعار فردوسی، انوری، نظامی، خاقانی، سعدی، سوزنی، حافظ، ظهیر قاریابی و اشعار خود مولف شاهد گرفته شده و در اخیر هر فصل کلمه های تر کی طور جداگانه آورده شده اند.

مولفان فرهنگ های «تحفة السعادت»، «موید الفضلا»، «کشف اللغات والاصطلاحات»، «فرهنگ میرزا ابراهیم»، ((مدارالفاضل)) «مجمع الفرس»، «فرهنگ جهانگیری»، «فرهنگ شمسی»، «شهر اللغات» و غیره این فرهنگ را به حیث منبع و سرچشمه طرف استفاده قرار داده اند.

سرچشمه ها:

- ۱- و.آ. کپرانوف . درباره بعضی از خصوصیت های کلمات قدیمه دری، مجله شرق سرخ، شماره ۷، ۱۹۵۷، صص ۸۷-۹۶
- ۲- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، با اهتمام دکتور محمد معین، ج۱، تهران، ۱۳۳۰ ش، مقدمه.
- ۳- و.آ. کپرانوف. همان اثر، صص ۲۸-۲۹
- ۴- و.آ. کپرانوف، همان اثر، صص ۱۱۸.
- ۵- و.آ. کپرانوف، همان اثر، صص ۱۱۳.
- ۶- و.آ. کپرانوف، همان اثر، صص ۱۰۵.
- ۷- و.آ. کپرانوف، همان اثر، صص ۴۷.
- ۸- صحاح الفرس، محمد بن هندو شاه نخجوانی، با اهتمام دکتور عبدالعلی طاعتی، تهران، ۱۹۶۲، صص ۱۷.
- ۹- صحاح الفرس، صص ۱۷.
- ۱۰- گ.گ. زرینه زاده. مقایسه صحاح العجم و صحاح الفرس، در «مجموعه زبانهای آریایی» (به زبان روسی، بخش اول، دو شنبه، ۱۹۷۰، صص ۴۲-۵۱)
- ۱۱- و.آ. کپرانوف، همان اثر، صص ۱۷۴-۱۷۵.

- ۱۲- ه . روف اوف، همان اثر، ص ۲۹ .
- ۱۳- رحیم هاشم وش . حسین زاده. «دانشنامه قدرخان»، واهمیت آن در آموختن آثار رودکی و میراث ادبی ما، مجله شرق سرخ، ش ۸، س ۱۹۵۸، ص ۱۰-۲۰
- ۱۴- بدرالدین ابراهیم. فرهنگ زنان گویا و جهان پویا، نسخه عکسی (متن، مقدمه، شرح لغات و اضافات توسط س.ا. بایفسکی، مسکو، ۱۹۷۴).
- ۱۵- مقدمه س.ا. بایفسکی، ص ۲۰ .
- ۱۶- مقدمه مولف، ص ۱۴۵-۱۴۶ . مثال ها از نسخه عکس آورده می شوند.
- ۱۷- و.آ. کپرانوف، همان اثر، ص ۷-۸ .
- ۱۸- س.ا. بایفسکی، همان اثر، ص ۱۲-۱۶ و.ا. کپرانوف، همان اثر، ص ۹ و ه . رووف، همان اثر، ص ۲۵-۲۶ .

بر گردان و ویرایش : حسین فرمند

پوهاند دكتور جاويد

نمونه تحول معنی چند کلمه

-۰-

حافظ گوید :

باشد توان ستر در حروف گناه ازو

آبی پرونامه اعمال ما فشان

مختاری غزنوی گوید :

از روزنامه تون نخستین سخن نعم

در جرم طاعت تو بر آید بروز حشر

دیگری گوید :

چو هست در ورق روزنامه ات مذکور

که جمع مظلمه و خرج عمر بی حاصل

خوارزمی در مفاتیح العلوم گوید :

الروز نامج تفسره کتاب الیوم لانه یکتب فیه ما یجری کل یوم من استخراج او نفقه او غیر ذلك

سیاست و سیاست گردن :

که امروز بمعنای حکومت کردن و اداره امور مملکت بکار می‌رود در قدیم معنی مجازات و تنبیه را داشت نظیر این موارد:

شاهها فلک از سیاست می لرزید پیش تو بطبع بندگی می برزید

صاحب نظری کجا ست تادر نگر تا آن همه مملکت بدین می اوزید

(رشید و طواط بلخی)

سیاست گود نش بهتر سیا ست زلیفن بستنش بهتر ز لیفن

کلمه زلیفن یا زلیفین بمعنای خشم، تهدید، انتقام ، ترس و بیم بردن است)

صاحب :

علاوه بر معنی هم صحبت ، همسفر ، مالک بمعنای وزیر و خواجه مکرر بکار رفته است:

فرخی گوید :

غزلی خوان چو حله ای که بود نام صاحب بر او بجای طر از

طراز بمعنای زینت ، نقش و نگار جامه، جامه فاخر ، روشن)

جای دیگر گوید :

مہتران هفت کشور کهتران صاحبند هر کسی کو کهتر صاحب بود سہتر شود

مولا نا گوید:

همچو جان باشد شهو صاحب چو عقل عقل فاسد روح را آورہ بتقل

یا :

این چنین دولت گراز تاثیر انجم آمدی همچو آصف صاحب صاحبقرانت خواندمی

لفظ صاحب لقب اسماعیل بن عباد تالقانی متوفی ۳۸۵ هـ . وزیرد انشمنند آل بویه بود .

در عرف ادبی ماهر جا که نام صاحب را بدون ذکر قرینه می‌برند مقصود همو اسماعیل بن عبا

تالقانی است . صاحب در ادب مانند ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی متوفی ۴۸۴ هـ . در

ترسل همیشه بصورت مثل بکار میرود .

فرخی در مدح «محمد» فرزند سلطان محمود غزنوی گوید :

ادب صاحب پیش ادب تو هدر است نامه صابی بانامه تو خوارو سئیم

باز در جای دیگر گوید :

ای بر به هنرمندی از صاحب واز صابی وی به به جوانمردی از حاتم واز افشین

منوچهری گوید :

آنکو ادب داند همی صاحب تراخواندهمی کالفاظ تو ماندهمی بالفاظهای باد یه

از ترکیبات جالب صاحب تر کیب صاحبقران است و آن بکسی اطلاق میشود که زمان او مصادف باقران و نزدیکی دوستاره سعد می بود یا بهنگام انعقاد نطفه یا تولد او قرانی درسیارات صورت می گرفت نظیر قران زحل و مشتری و اتساعاً اطلاق می شد به پاد شاه بزرگ و هم کسی که در عصر خود نسبت با مثال و اقران خود امتیاز و تفوق داشته باشد . از جمله شاهان گذشته که لقب صاحبقران داشتند یکی تیمور (تیمور در لغت مغولی بمعنای آهن است) گورکان (یعنی داماد که این لقب را پس از ازدواج با دختر خان کاشغر یافت) است . چون روی سکه های او لفظ صاحبقران نقش بود بمرور کلمه قران بر سر زبانها جاری شد و بمفهوم واحد پول بکار رفت که تا امروز در افغانستان و ایران رواج دارد . در ضمن باید یاد آور شد که هر گاه اقترا بین دو کوكب سعد از جمله هفت سیاره اتفاق افتد آنرا قران سعدین خوانند و هر گاه بین دو ستاره نحس صورت بگیرد قران نحسین نامند . عبید زاکانی در تعریف قران نحسین نکته ای دارد که از ذکر آن صرف نظر میشود . فرخی در وصف «محمد» فرزند سلطان محمود و دیدار با پدرش گفته است:

مه و خورشید را قران باشد هر گهی با پدر گنی دیدار

صاحبقران بمعنای ممتاز و بر جسته درین شعر :

گاتگس که شعر داند داند که در جهان صاحبقران شاعری استاد رود گی است

• • •

قرنها ملك سخن خواهد گشیدن انتظار تا چومن صاحبقران دیگرش پیدا شود

(سلمان ساوجی)

لفظ صاحبقرانی بمعنای حالت و کیفیت صاحبقران حتی بمفهوم سلطنت و پاد شاهی

درین اشعار :

بولايت سخن در که مؤيد الکلام نزند کسی بجز من در صاحبقرانی

ظہیر فاریابی گوید :

صد قرن بر جهان گلدرد تازمام ملك اقبال در کف چو تو صاحبقران دهد

جای دیگر گوید :

توبی قرینی از همه اقران ازان قبل نامت زمانه خسرو صاحبقران نهاد

طیاره :

که در اصل بمعنی پرواز کننده و چالاک است بمعنی کشتی یا نوعی از کشتی هم است چنانچه درین شعر ناصر خسرو :

دریاست این جهان و درو گردان این خلق همچو زبذب و طیاره

* * *

چه رود ها بی هریک چنان کجا افتد که گذشتن از هر دو بازوی طیار

البته طیار به ترازویی که با آن دراهم را وزن میکنند و بمعنی زبانه ترازو هم گفته میشود چنانچه درین شعر مختاری غزنوی:

پناه دین شرفالد وله فخر ملکت شاه که بگسلد زعطا ش او فلك شود طیار

لفظ طیار (که امروز بصورت تیار نویسند) بمعنی مهیا و آماده چنانچه درین شعر سنایی:

بدره زر و درم رادست او طیار بود کعبه محو و عدم را جان او ، حجاج بود

در اصل اصطلاح میر شکاران است که چون جانوری از گریز برآمده مستعد و آماده پرواز

و شکار اندازی شوند گویند این جانور طیار شد یعنی آماده شد مجازاً بمعنی مهیا .

در ترکی و مغولی نظیر این کلمه بمعنی مالیه و عوارض را هداری یا عوائد زمین بی

صاحب است .

صحرا : گلگشت :

هر کس به تماشایی رفتند به صحرائی مارا که تو منظوری خاطر نرود جا یی

* * *

عهد کردیم که بی دوست به صحرا نرویم بی تماشای که رویش به تماشای نرویم

علت :

مرض ، ناخوشی و بیماری :

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جملہ علت های ما

(مولانا)

چوداروی تلخت فر ستد حکیم

زعلت مدارای خرد مند بیم

علف :

غیر از معانی متداول آن بمعنای آزوقه ، توشه ، خوراک انسان و علفه بر چیزی اطلاق میشود که برای پذیرایی سفر ، حواشی و خدمتشان از طرف پادشاهی بمصرف میرسد :

آن علف سخت است گان قصاب داد بپر لحم ما ترا زویسی نهاد

• • •

پربشان چور راه علف تنگ شد سپهبد سوی چاره جنگ شد

در معنی عام تر بمفهوم (طعمه) مانند کافران علف دوزخ اند .

امیر خسرو گوید :

وانچه دگر بود ز بر نا و پیر یاعلف تیغ شده یا اسیر

غله :

علاوه بر معنی گندم ، جو ، شالی و نظایر آن بمعنی عاید ، حاصل و در آمد از کرایه جایند

اداعم از خانه ، ودکان ، زمین و نظایر آن :

چومه گذشت تو شادی زبهر غله تیم ولیکن آنکه ترا غله او دهد بقمست

* * *

به سخاوت سمری ازبس که وقف رباط بفسوس بد هی غله گر ما به و تیم

(ناصر خسرو)

قصه بر داشتن :

بمعنای عرضحال کردن ، عریضه نمودن :

فضلی کن و بمجلس اعلاى شاه شرق بردار قصه من ودلشاد کن مرا

گرا، گری ، یا گرایه کردن :

از مصدر مکارات عربی بمعنای گرایه کردن مجازاً ارزش گرایه داشتن اتسا عاً بمعنی

اهمیت داشتن ، ارزیدن ، لایق بودن ، ارزش داشتن ، برابر و معادل بودن .

حافظ گوید :

مکدر استدل، آتش به خرقة خواهم زد بیایا که گری میکند تما شایسی

ناصر بخارایی گوید :

گر چه دیدار او گرا نکند بگرا بسته ایم پیمانش

منوچهری گوید :

بو شکور بلخی و بوالفتح بستی هکدی

از حکیمان خراسان گوشمید ورود کی

انوری گوید:

چه جای هجو که اندیشه هم گرانکند

نه از بزرگی تو بلکه از حقارت تو

یا:

تا کند هرگز شمارا شاعری کردن گری

گویا بیدو بینید این شریف ایام را

ناصر خسرو گوید:

تا تو که چندین عطا تراست گرایبی

نیک نگه کن درین عطا و بیندیش

سنایی گوید :

عمر تو گرای سو رومانم نکند

عشق تو گرای شادی و غم نکند

چه جای گرایم گراهم نکند

زخم تو گرای آه و مرهم نکند

مولانا عده التبریزی :

وز دوست گرانمی کند دوست

با یار ستیزه می برد یار

دیگری گوید :

می بنده تو گوشتم آخر تو خود گرایبی

با این جفا و خواری، گاری برویم ای جان

(مونس الا حرار)

بیهقی گوید :

بوسهل را طاقت بر رسید گفت: خداوند را کرا کند با چنین سگ قرمطی که بردار خواهند

کرد چنین گفتن :

درین مثال بیهقی آنرا بصورت منفی استعمال کرده است :

اگر فرمایی نزدیک وی روم و پنبه از گوش او بیرون کنم .

گفت : کرا نکند خود سزای خود ببند .

گوش داشتن :

نگاه داشتن و محافظت کردن ، مراقبت نمودن :

چرا گوش داری که بیر و ن بری ؟

هر آن چیز کاندرا جهان نا وری

(بوشکور بلخی)

نگردی پسند ایچ کس رابه هوش

تودست گیر خلقی واودستگیرتو

بذکرو فکر وعبادت بروح شیخ کبیر

که گوش دارتواین شهرنیک مردان را

ای ملک العرش مراد ش بده

جای دیگر گوید :

دل زناوگ چشمت گوش داشتم لیکن

پیشانی دربیت فوق بمعنای شوخی

چنانکه درین اشعار :

تشانید برد سعدی جان ازین کار

چو آهن تاب آتش می نیارد

وربد مستی بیک کمان کش

زلفت کی هزاردل در و زند انیسیت

دل برد و هزار کس گوا هند برو

آویختن بمعنای مأ خودوگرفتار آمدن چنانچه به تر تیب درین دو بیت آمده :

بدین جنگ خونگی که شد ریخته

تو باشی بدان گیمیتی آویخته

* * *

عذر کردی و زجزا بگر یختی

رسته بودی باز چون آویختی ؟

لوا :

گذشته از معنی بیرق ، درفش ، علم و روایت و پارچه ایکه بر سر نیزه می بستتند و بجای

همی داشتی راز این روز گوش

(اسدی)

توگوش دار خلقی واو گوش دارتو

(قطران)

بحق روز بهان و بحق پنج نماز

زدست ظالم بد دین و کافر غماز

(سعدی)

وزخطر چشم بدش دار گوش

(حافظ)

ابروی کما ندرت میرد به پیشانی

و بی شرمی ، سخت رویی ، قوت و صلابت است

مسافر تشنه و جلاب مسموم

چرا باید که پیشانی کند موم

(سعدی)

پیشانی روز گار بشکن

(افضل الدین کاشی)

در دسیت و باویختنی ارزانی است

وان شوخ ، هنوز بر سر پیشانیست

(مونس الا حرار)

علم بکار می بردند بمعنی فرمان ، مبنی بر تائید امری از طرف مقام خلافت و سلطنت مترادف عهد ، فرمان ، منشور :

شد شفیع و گفت این ملک ولوا باکمال ده که دادی مرا

(مولانا)

روز گاری پشیمان آمد بدین صنعت همی هم خزینه هم قبیله (هم ولایت) هم لوی

(منو چهری)

الویه جمع لوادرین شعر منو چهری :

گویا بخور کت نوش باداین جام می ازبامداد ای ازدر ملک قباد باتخت وتاج والویه

(کلمه از در زدر بمعنی لایق ، سزاوار و در خور است)

ادیب صابر گوید :

خدای عز وجل پای دار گرد اناد بزرگی وشرف وجاهوقدر عهد لوی

مگر : شاید

مگر مار بر گنج از آنجا نشست که تا رایگان مهره ناید بدست

(نظامی)

نجیب :

گذشته از معنی عقیف ، اصیل و ممتاز بمعنی شتر واسپ گزیده :

منو چهری گوید :

نجیب خویش را دیسدم بیگسو چودیوی دست وپا اندر سلا سل

(منو چهری)

نجیب خویش را گفتم سبگتر الا یاد ستگیر مرد فاضل

نوشتن :

بمعنای نور دیدن ، طی کردن ، پیمودن ، فروپچیدن :

ابا خلعت فاخر از خرمی همی رفتی و می نوشتی زمسی

خاقانی در مقام تفاخر گوید :

چون زمان عهد سنایی در نوشت آسمان چون منسخن گستر بزاد

چون بغزنین شاعری شدبیرخاک خاک شروان شاعر نو تر بزاد

طوطی نو زین کهن منظر بزاد
مبدعی فعل از دگر کشور بزاد

بلبلی زین بیضه خاکی گذشت
مفلقی فرد از گذشت از کشوری

نیز :

بمعنی دیگر ، پس ازین:

تو نیز چو خو یشتن نیینی

تا چشم تو روی تو نبیند

(سنایی)

نیز در ابرو یش نیینی چیسن

دولتش بر کسی که چشم افگند

(سنایی)

که با ما نیست کاری جنگ وانیز

بگفت آن شاه و آن سر هنگ را نیز

(عطار)

نه نیز کسی داند این راز نهانم

باکس نتوانم که بگویم غم عشقش

(سنایی)

وین نامه سپیدش از معصیت سیاه

موی سیاه من ز زمانه سپید شد

تانیز چشم من نکند در گنه نگاه

زان تیره گشت همچو گنه چشم روشم

(ادیب صابر)

عرومرگ آویخته دریکدیگر چون روز و شب

ابرو گرد آمیخته بایکدیگر چون بود و تار

نیز جان جان را نجات از هیبت تابنده تیغ

نیز کس کس رانید از ظلمت تاری غبار

(مسعود سعد سلمان)

تا ابد با خو یشتن در انتقام

هستم از تشویر آن خارج که رفت

نیز بر نا ورده ام یکدم بکام

حق همی داند کز آندم تا کنون

درین شعر ارزقی کلمه نیز بمعنای هرگز بکار رفته است :

زان باک نا یدم که بود کهنه پیرهن

در مدح ناکسان نکند کهنه تن بنیز

ابو شکور بلخی گوید :

نه این را از آن اندهی بدبنیز

نه آن زان بیا رزد روزی بنیز

(برای تفصیل رجوع شود به ص ۲۲۵ المعجم فی معاییرا شعار العجم چاپ خاورو همچنین ص ۱۸ شرح مشکلات دیوان انوری تألیف ابوالحسن حسینی فراهانی به تصحیح مدرس رضوی - تهران ۱۳۴۰)

هوش :

بمعنای مرگ و هلاک، در متون قدیم فراوان بکار رفته است:

ورا هوش در زابلستان بود بدست تهم پور دستان بود

(فردوسی)

بجان من اگر آید مرا هوش بود چون زندگانی بردلم نوش

(فخرالدین گران)

یا:

چرا بامن به تلخی همچو هوشی که با هر کس به شمرینی چو نوشی

کلمه هوش از اصل پهلوی نیوش است و لفظ انوشه بمعنای بيمرگی در زبان دری بشکل انوشه بکار رفته یعنی جاوید و جاویدان و آن مرکب است از علامت نفی (جزء اول) و اوشه یعنی هوش بمفهوم مرگ و نیستی . جمعاً بی زوال :

انوشه خور ، طرب کن ، جاودان زی درم ده ، دوست خوان ، دشمن پراگن

(منوچهری)

کلمه انوشه در ترکیب نو شیروان یعنی روان جاویدان که لقب خسرو اول ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) بود دیده می شود.

حواشی

۱- نقص را باید بافتح اول خواند بمعنای کمی ، کاستی و عیب چنانچه درین شعر:

کمال صدق و صفا بین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

در شعر نقص بارقص قافیه شده است مانند این شعر مولانا :

دل بخواهد پا در آید زو بر قص یا گر یزد سوی افزو نی ز نقص

سنایی گوید :

همه ترتیب شان بزلفت و نقص همه تحریض شان به بازی و رقص
 (لفظ زلت بفتح زاو تشدیدلام بمعنای لغزش و خطا غیر از ذلت باکسر ذال
 وتشدید لام بمعنای خواری و پستی است .
 چنانچه درین شعر مولانا:

زلفت او به ز طاعت نزد حق پیش کفرش جمله ایما نها خلق
 و کلمه خلق بفتح خا و لام بمعنای کهنه و ژنده)

ناگفته نماند که کلمه نقض بفتح نون بمعنای شکستن است چنانکه در مورد خلف وعده یا
 شکست عهد بکار برند ، مثلا گویند فلانکس نقض عهد کرد ، جامی گوید :

ساقی بشکل جام زر آمد هلال عید می ده بفر دولت سلطان ابو سعید
 عهدی بعید شد که زمی عهد کرده ام نبود بعید نقض چنین عهد ها بعید
 اثیر اخسیکتی گوید :

زنقض عهد چنین خوار گشت خوارشود هرانکه عهده عهد ملوک گیرد خوار
 مولانا گوید :

نقض میثاق و عهدود از احمقی است حفظ ایمان و وفا کار تقی است
 جای دیگر گوید :

نقض میثاق و شکست توبه ها موجب لعنت بود درانتها

- ۲- ماموران کور باش و دور باش یاد آور «شاطران» و شاید مرتبه داران عهد غزنوی است.
- ۳- مینو رسکی در تعلیقاتیکه بر تذکره الملوك نوشته ریکا بیان را محافظ صوفیان خوانده حال آنکه «کمپفر» آنان را بنام دونده Curores و «دومان» بعنوان خادمان سرپای Valet de pied تعریف کرده اند رجوع شود به کتاب سازمان اداری صفویه
- تر جمه مسعود رجب نیا چاپ زوار سال ۱۳۳۴ .
- ۴- مقصود از دار المرز سر زمین گیلان است .
- ۵- احسن بفتح اول وسین بمعنای خوبتر، نیکوتر واحسنت (بفتح اول وسین و تا) جمله

عربی است بمعنای خوب کردی ، کار نیکو کردی ، اما در زبان دری به سکون تا بمعنای
مرحبا ، آفرین وزه چنانچه درین اشعار:

هردم فلك الاعظم زواج شرف خویش احسنت کند بر شرف چون توپسر بر
(سنایی)

پراگنده گویی حدیثم شنید جز احسنت گفتن طریقی ندید
(سعدی)

۶- افسر کلمه دری بمعنای تاج و دیبیم است چنانچه درین اشعار :

کمال یافت بدور ان آن دیبیم شرف گرفت باقبال عدل این افسر
یا مهر با آنکه شهبشاه سریر فلك است بر سراز خا کف پای تو افسر دارد
(طیسی)

کلمه افسر بمعنای صاحب منصب و منصبدار صورتی از کلمه آفیسر انگلیسی است و با
افسر زبان دری ربطی ندارد .

نکته

گرم شو از مهر و ز کین سرد باش
چون مه و اخو رشید جوان مرد باش
سنگ بیند از و گهر میستان
خاک زمین میده و زر میستان

آن که ترا توشه ی ره میدهد
از تو یکی خواهد و ده میدهد
(نظامی)

پو یا فار یابی

کارید شوار تراز نوشتن برای کو دکان نیست .
« ژرژ دوها مل »

طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان

ادبیات شفاهی

(۳)

شعر و قصه بنیاد ادبیات کودکان و نوجوانان را تشکیل می‌کند . اگر چه سایر بخشها (نمایشنامه ، فیلم و نقاشی) نیز بهای کمی ندارد، و هر یک از ارزشی ویژه برخوردار است، ولی مسأله شعر و قصه در مقایسه با وضع و موقعیت کنونی و دشواریهای موجود بر فرا راه هنر و ادبیات کودکان و نوجوانان کشور مامهمتر و پر ارزشتر مینماید، چراکه ما به گونه گسترده ترمیتوانیم در این دوزمینه کارهای بالنسبه ارجناکی رابه سر رسانیم و خویشتن راتا مری، از ذلت خشکستان ادبیات کودکان و نوجوانان رهایی بخشیم . باری ممکن است که همزمان باشعر و قصه به فیلم ، نمایشنامه و نقاشی کودکان

و نو جوانان نیز پرداختی جدی صورت پذیرد، لیکن به گونه‌ی که میبینیم و مینگریم امکانات پرداختن بدین امر محدود مینماید.

بنا بر این، تا کید بر امر گسترش شعر و قصه و یافتن و فراهم نمودن زمینه‌ها - ی این دو بخش تقدم ویژه‌ی مییابد. در این بخش میگوئیم که پس از مشخص نمودن مرزهای ادبیات شفاهی و ادبیات مکتوب به بررسی و ویژه گیهای ادبیات شفاهی مربوط به کودکان و نو جوانان بپردازیم و بعد ادبیات مکتوب و اسلوبهای آنرا در محدوده و گستره « ادبیات کودک » تحلیل نماییم.

چند سال پیش در نخستین شماره مجله فولکلور - « فرهنگ مردم » نوشته بودم که هنر و ادبیات مکتوب یا نوشته شده بر بنا و بنیاد هنر و ادبیات شفاهی استوار گردد، چراکه هنر و ادبیات شفاهی مقدم بر هنر و ادبیات رسمی و نوشته شده پدید آمده است و زمان ایجاد یابد - یی پدیده های بدیعی فولکلوری مانند سرودها، ترانه ها، لالاییها، قصه ها و افسانه ها با آغاز زنده گی اجتماعی انسان همزمان است و تاریخ بسی دراز، کهن و ناشناخته دارد. در حالی که پدید ایی شعر و قصه مکتوب یا نوشته شده بسیار بعد تر از پدید ایی خط و کتابت تحقق پذیرفته است. این یاد کرد کوتاه در زمینه هنر و ادبیات کودک کان و نو جوانان نیز درست است. چراکه نه تنها کودک کان و نو جوانان کشور ما، بل کودک کان و نو جوانان تمام کشورهای جهان پیش از آن که به ادبیات نوشته شده دست بیابند، از منبع فیاض ادبیات شفاهی بهره ور بوده اند، همین اکنون نیز کودک کان و نو جوانان بسیاری از کشورهای کم رشد و عقب نگه داشته شده از گنجینه زرین ادبیات فولکلوری بهره میگیرند و حتی ادبیات شفاهی، بخصوص سرودها و افسانه های گوناگون منبع ادبی برای کودکان و نو جوانان این کشورهاست، چراکه این کشورها تا هنوز نتوانسته اند، بنا یی

از ادبیات ویژهٔ کودک و نو جوان رابه درستی و شایسته گی بر پادار ند
و برای کود کان و نو جوانان خود ، مجموعه یا مجموعه هایی از شعر یا قصه
درخور ستایش بیافر ییند. چنان که ماما هنوز نتوانسته ایم یک
مجموعهٔ کوچک قصه های خوب و ارزشناك را برای کودكان و نو جوانان
خود فرا هم آوریم و نتوانسته ایم حتی يك قصهٔ خوب و ویژهٔ کودک را
خلق نمایم ، هرآنچه از قصهٔ کودكان یا قصه برای کودكان
و نو جوانان ما مطرح است ، همانا قصه ها و افسانه های فولکلوری است ،
دیگر والسلام .

و اما آیا همه قصه ها ، افسانه ها ، سرود ها و ترانه ها برای کود-
كان و نو جوانان مناسب و پسندیده خواهد بود؟ آیا مسألهٔ زمان
و تاریخ و فرهنگ ، آموزش و پرورش ، تکامل فکر و ایجاد تغییر
مطلوب در سلوک و شخصیت و مانند اینها در تمامت نمود های بدیعی
ادبیات شفاهی حل شده میتواند؟ و آیا کلیه شگرد های ادبیات
شفاهی بی کم و کاست می تواند به خواستها و نیازهای روحی و آرمانی
کودكان و نو جوانان پاسخ گوید ؟ نه ، هرگز
هم نمیتواند ، شاید مثال کوچکی بتواند موضوع را روشن گرداند :
چندی پیش به يك قصهٔ خوب فولکلوری نیاز مندی احساس
شد ، این قصه باید برای بچه های دورهٔ ابتدایی مکتب (شاگردان
صنهای ۲ تا ۵) آماده و نشر میشود ، ولی هنگامی که انبوهی از قصه
های نشر شده و ناشده را یکی پی دیگری می خوانند ، نمی توانستم
قصهٔ مورد نیاز را بسا باری همه قصه ها و افسانه ها در حد
خود جالب و ارزشمند فولکلورشناسی عمومی پراچ بود ، لیکن
اصل مؤثریت یا انگیزش مطلوب در آنها محدود و نا کامل مینمود
و با خواست و آرمان و نیاز کنونی کودكان و نو جوانان ما کمتر سازگاری
داشت . سر انجام از میان بیست و او. ندا افسانه تنها يك افسانه را ساز-

کار بانیاز یافتیم و پس از باز نویسی به نام «قاضی و دختر دهقان» در شماره سوم سال اول مجله «پیشا هنگ» به نشر سپردم. این مثال در زمینه سایر بخشهای بدیعی ادبیات شفاهی نیز درست مینماید، و ما نمی توانیم همه سرودها، ترانه ها، قصه ها و افسانه ها را بدون تأمل و بازنگری قبلی به خورد کو دکان رنو جوانان بدهیم. باری درست است که فو لکلور کودکان بسیار غنی وارزنده است ولی هرگاه زمان، زنده گی، تاریخ و فر هنگ رادر پیوند بانیازهای کنونی نادیده انگاریم و دستها را سخا و تمندانه «بازا!» بگذا ریم باید امر جدایی و دوری کودک و نو جوان را از خوا ستها و نیازهای معاصر بپذیریم و امر تلفیق و هما هنگی شگرد های فکری و فر هنگی گذشته و کنونی را یکسو نهمیم و آنگاه آشکار نیست که از این «بخش ارزنده و بز رگ» چه دسته گلی پدیدخوا هد آمد!

فشرده این که فو لکلور یافر هنگ مردم را با تمامت غنا و عظمتی که دارد، نمیتوانیم همه آن رادر هر موردی بی کم و کاست بپذیریم، مگر این که مسأله فرهنگ شناسی یا تحقیقات و بررسیهای ویژه مرد مشناسی و جامعه شناسی درچار چوب فو لکلور مطرح باشد، حتی در این مورد نیز نمیتوان از نقد و نگرش نقادانه انکار ورزید.

پس از این مقدمات باید گفت که ناهمگونیهای بسیار کلی ادبیات شفاهی و ادبیات نوشته شده را میتوان به گونه زیر برشمرد:

۱- ادبیات شفاهی مقدم بر ادبیات نوشته شده پدید آمده، تاریخ پیدایی آن نا شناخته و غیر قابل تشخیص است. دریا فتهای تاریخی یا به گونه بی معین نمودن یک تاریخ و زمانه خاص بر آن همواره حدسی و تقریبی خواهد بود و نیز نویسندگان یا پدید آورنده گان هنر و ادبیات فولکلوری همیشه و در هر زمانه بی نا شناخته خواهند ماند، در حالی که این امر در هنر و ادبیات نوشته شده یک موضوع

استثنا یی وناب به شما رمیرودو نویسنده یاسرا ینده یک داستان یا شعر گاهی ناشناخته میماند .

۲- پیدایی و پرداخت ادبیات شفاهی بیشتر توسط اشخاص نا شناخته و بی سواد تحقق میپذیرد ، از این روگاهی نارسا ییهای در شیوه پرداخت یا تکنیکهای شکلی وساختمانی افسانه ها، سر- ودها ودیگر بخشهای بدیعی آن دیده میشود. مثلاً اشخاص وعناصر داستانی، محلها ، زمان ومکان، جریان رویداد ها، علل وعوامل رویداد هاو مانده اینها به گونه یی گنگ، نامشخص وگسسته میمانند، ولی باوجود آن از نگاههای خاص پذیرفتنی مینماید. حالان که موجودیت یک یا چندتای این نارسا ییها در یک داستان یا شعر نوشته شده معیار ری وپسندیده موضوع راز ریشه دگرگون میگرداند ومسأله نفی وپرد آنرا به میان میا ورد .

۳- مضمون و موضوع ادبیات شفاهی درحالی که مبین ذات وسرشت زنده گی مردم وگروههای فرودست جامعه است وبه گونه صریح یا نامادین (سمبولیک) بخشهای ویژه یی از خواستها و آرما نهایی توده رابازتاب میدهد، پایگاه طبقاتی آنها را نیز معین ومشخص میگرداند .

به سخن دیگر ، چون خاستگاه ادبیات شفاهی عمدتاً زنده گی مردم فرودست وتوده های محروم ازسواد ودانش است ، بسنا این، تارزمعینی شاخص ومعرف فرهنگی قوم یاگروه پدید آورنده نیز به شمار میرود . باری ازاین نگاه همسان بودن پایگاه فرهنگی مضمون ومحتوای ادبیات شفاهی بخصوص هنگام تبارز احساسات وآرما نهایی سرکوفته وخفه شده مردم کلیت وعمومیت میسازد، مثلاً «روباه» به حیث نماد شیادی وحیله گری «گرگ» به عنوان سمبول ل ستمگری ودرنده خو یی « کبوتر» و«فاخته» به مظهر

پیام رسانی و بی آزازی در ادبیات شفاهی بسیاری از کشورها، به ویژه کشور های شرقی همشکل و یکسان آشکار میشوند. از سوی دیگر، این سمبولها و سمبولهایی بی شمار دیگری با وجود تفاوتها و ناهمگوییهای ملی، قومی، فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی، وحدت و همانندی مضمون و محتوای ادبیات شفاهی را نه تنها عمومیت میبخشد، بل اثبات هم مینماید، ولی ادبیات نوسنه شده، چنین خصوصیتی ندارد، زیرا نویسندگان و پدید آورنده گان آثار بدیعی مکتوب از رهگذر پایگاه و موقعیت طبقاتی شان متفاوت اند و به گونه ای با گروهها، سازمانها، احزاب، شیوه های فکری و اندیشمنده گیی یا ایدئولوژیها و آرمانهای مختلف پیوند دارند. بنابر این وحدت مضمون در آثار شان نیز محدود به همان شیوه تفکر و روابط اجتماعی شان تواند بود. افزون برین در مواردی بنابر شرایط و عوامل خاص اجتماعی و سیاسی ناپیدایی یا محدودیت صراحت بیان نیز در ادبیات مکتوب مطرح میباشد، چرا که نویسنده یا شاعر هنگام بیان و رایه مضمون اثر خود ناگزیر است که ضوابط و موازین وضع شده و حاکم بر جامعه را رعایت نماید، درحالی که هیچگونه ضابطه ای نمیتواند بر ادبیات شفاهی حاکم و ناظر باشد.

۴- ادبیات شفاهی همواره و در هر حالت و زمانه ای پویا و تحول پذیر است، و با پیدایی هر نسلی از یکسو، و دگرگونیهای اجتماعی از سوی دیگر، هماهنگی و سازگاری نشان میدهد و رگه هایی از تحول و دگرگونی را ضمن حفظ و نگهداری اصالتش در شکل و متن خود میپندیرد. به گونه ای مثال ممکن است در برخی از نامهای خاص، عملکرد کرکترها یا برخی از مکانها و حتی بخشی از رویدادهای یک افسانه یا سرود تغییراتی پدیدار گردد، اما اصل و ماهیت آن در صورتی که تصرف قصیدی و آگاهانه نشود ثابت و بدون

زوال میماند، درحالی که چنین امری در آثار ادبی نوشته شده ناشدنی و محال است. به سخن دیگر، ادبیات نوشته شده از رهگذری ایستا و غیر قابل تغییر است و مختص و محدود به یک زمانه خاص و معین میباید شد.

۵- پدید آورنده گان ادبیات شفاهی بادورغ، ریا کاری و تکلف بیگانه اند، صراحت، صمیمیت، نجابت و عریا نگویی از رگه های خاص ادبیات شفاهی به شما ر میروند ولی چنین حکمی درباره ادبیات نوشته شده درست نمی نماید، زیرا نویسنده و شاعر در بیان و سرایش خود ممکن است صادق و صمیمی باشد، ممکن است نباشد، شاید پیروی و تا بعیت از ضابطه ای را بپذیرد شاید نپذیرد، و باز در این حال آشکار نیست که در جامعه باچی نوع واکنشی روبه رو میشود.

افزون بر این، مسأله صراحت و عریا نگویی در ادبیات رسمی بنابر ویژه گیتسلط و حاکمیت ضابطه های معین هر جا معه دور از دشواری بوده نیسود، و لی ادبیات شفاهی همچو دشوار یها و مرز هایی رانمیشناسد، یعنی توده هاهر آنچه که خواستند و ادا کرده اند، همان رامی آفرینند.

اکنون که نا همگو نهای اساسی ادبیات شفاهی را با ادبیات نوشته شده بر شمر دیم، لازم است ببینیم که کو دک و نوجوان چگونه و از چی رهگذری با ادبیات شفاهی پیوند مییابد، و ا بسته گی و علایق آنها از کدام نگاه مشخص میشود و باز چی مرز ها و مشخصاتی در امر گزینش و فراهم آوری ادبیات شفاهی برای کودکان و نوجوانان وجود دارد.

ادبیات کودک و نوجوان در فو لکلور افغانستان را میتوان در دو بخش جداگانه مورد بررسی و ارز شیایی قرار داد، و از هر دو بخش

- پیامدهای معینی به دست آورد ، این دو بخش عبارت انداز :
- ۱- بخش نظم (سرود ها ، ترانه ها ، بیتها و دو بیتها ، لئوها ، و...)
 - ۲- بخش نثر (قصه ها ، افسانه ها ، حکایه ها ، لطیفه ها و ...)

هر دو بخش در کلیت خود ادبیات غنی کودکان و نوجوانان را تشکیل میکنند .

کودکان و نوجوانان به تناسب آگاهیهای خانواده گی (آگاهیهها و انباشته های ذهنی فو لکلوری اعضای خانواده مانند پدر ، مادر ، پدر ، کلان ، مادر ، کلان ، خاله ، عمه ، خواهر و برادر بزرگتر و برخی از خویشاوندان واقارب نزدیک) و روابط بیرون از خانه (محیط کوچه کودستان و مکتب) به یاد گیری و آموزش بخشهای یاد شده میپردازند . در فرآیند آموزش و یاد گیری ، نحوه ار جگذاری و باور داشتهای سنتی خانواده هامهم است و نقش ارزنده بی راز از رهگذر آموزش و انتقال آن بخشها انجام میدهد . به ویژه خانواد هایی که هنوز از شیوه هاوشگردهای زنده گی شهری و مدنی معاصر زیاد متأثر نشده به سنن و ارزشهای دیرینه و نیاکانی پاینده و معتقد باشند در حفظ و انتقال موارث فکری و فو لکلوری خویش بیشتر تلاش میورزند . از سوی دیگر ، هر اندازه که از زمانه خود به زمانه های بیشتر و از شهر به سوی روستا نزد یکتا شویم به همان اندازه عملیه نفوذ و گشتر یشه گی پدیده های فو لکلوری نیز بیشتر و ژرفتر میگردد ، و علایق خانواده ها بدین امر گسترش مییابد ، بالو سینه نحوه پیوند کودک و نوجوان با آن نیز زیادتر روشن میشود و صراحت مییابد .

اکنون باید هر دو بخش ادبیات شفاهی را دقیقتر پیجوی کنیم و نشان بدهیم که این هر دو بخش چی خصوصیتها یی دارد ، همچنان که درک و نوجوان چگونه با این بخشها علاقه میگیرد . باری برهان این پیجو-

بی آن است که هنگام فراهم آوردن مجموعه‌هایی از ادبیات شفاهی برای کودکان و نوجوانان، شیوه‌ها و مرزهای گزینش روشن باشد. سرودها، ترانه‌ها، بیتها، دو بیتی‌ها و چیستانهای منظوم بنا بر ساختمان ظاهری ازیکسو، و بار معنایی ازسوی دیگر میتواند به سه گروه معین (کودکان، نوجوانان و جوانان)

تعلق داشته باشد، و هر یک از این گروه‌ها ادبیات شفاهی ویژه خود را دارند، به گونه‌ای مثال سرود یا دو بیتی و چیستانی که به جوانان اختصاص داشته باشد، از نگاه شکل و محتوای خود با سرود، دو بیتی و چیستان ویژه کودکان ناهمگونیهایی دارد، نحوه کاربرد واژه‌ها و عبارتها، اسلوب بیان مفاهم و مضامین و شیوه تشکیک تکنیک و ساختمان درادبیات منظوم هر دو گروه متفاوت است. ولی مواردی هم هست که این گونه فرقه‌ها و تفاوتها صراحت ندارد، و تشخیص و تفکیک برخی از سرودها و ترانه‌ها، که متعلق کدام یک از گروهها باید باشد، دشوار است. به سخن دیگر سرودهایی هست که از نگاه شکل و بیان ظاهراً به کودکان تعلق دارد، اما از رهگذر مضمون و محتوا با مراحل رشد فکری نوجوانان و جوانان سازگار و متناسب است نه کودکان و کودکان بنا بر خصوصیتهای رشد ذهنی خود از درک و دریافت آن گونه معانی و مفاهم عاجز اند. همچنان گاهی در بخش کمی از سرودها و ترانه‌ها عکس این مسأله نیز دیده میشود یعنی یک موضوع بسیار ساده و بسیط در شکل و قالب فراتر از موقعیت سنی و مرحله رشد ذهنی کودک تشکیک پذیرفته است. افزون بر این، تاجایی که نگاه رنده این سطور دیده و دریافته است، گونه‌های شعری متعلق به نوجوانان وجه روشن و مشخصی ندارد، نوجوانان گاهی به شکردهای شعری کودکان دل بسته می‌پایند، سرودها و ترانه‌های ویژه آنانرا به حافظه می‌سپارند، گاهی هم به

سوی سرود های جوانان گرایش میداشته باشند و چون این گروه (نوجوانان) درمرز میان کودکی و جوانی قرار دارند، نحوه گرایش شان نیز دوگانه است. بنا براین، هرگاه قرار باشد که مجموعی از سرود ها، ترانه ها، دو بیتی ها و چیستا نهی فولکلور-ری را برای کودکان و نوجوانان فراهم آوریم، توجه به یاد کرد های بالا نیز بی ارزش نخواهد بود.

از سوی دیگر، سرود ها، ترانه ها، بیتها و دو بیت های فولکلوری علاوه بر خصوصیات یاد شده، ویژه گیهای زیرین را نیز دارد:

۱- برخی از سرود ها و ترانه ها جزء قصه ها و افسانه ها است و پیوسته به قصه ها و افسانه ها گفته و سرود شده است، ولی برخی از آنها به صورت مستقل پدید آمده گوشه ای از یک محل و محیط خاص و نیز رگه هایی از شیوه تفکر و زندگی قوم و قبیله معینی را بازتاب میدهند.

۲- تعدادی از سرود ها و ترانه ها از رهگذر مضمون و محتوای بسا محیطها مشابه و یکسان اند. ولی از نگاه شکل (کا برد و اژه ها و اصطلاحها، کمی و زیادی مصراعها، طرز رویداد ها و امثال آن) ناممگونی دارند. گاهی نیز یک موضوع دوچندین شکل به زبانهای مختلف مثلاً ذری، پشتو و اوزبیک دیده میشود، و در بخش خود مبین روابط و آمیزشهای اجتماعی و اقتصادی و به گونه خاصی فرهنگی است. قصه ها و افسانه ها نیز همین خصوصیت را دارند، که به هنگام مشردر این زمینه بحث خواهیم کرد.

۳- برخی از سرود ها بسیار طولانیست. تعداد مصرعهای آن از ۳۰ و ۴۰ مصراع هم میگذرد. به ویژه سرود هایی که جزء افسانه ها است، گاهی از صد مصراع نیز بیشتر میباشد، سرود «مغل»

دختر» نمونه‌هایی از این گونه سرودهاست. و اما برخی از آنها بسیار کوتاه است از ۳ یا ۵ مصراع بیشتر نمی‌سازد. سرودهای میانه، که از ۷ تا ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ مصراع می‌رسد برای گزینش یک مجموعه ویژه کوفه‌کان مناسب اند، باری برخی از آنها، نه همه آنها.

۴- عده‌هایی از سرودها وزن خاص و معینی دارند ولی بخشی از آنها تنها از لحن و آهنگی ویژه برخوردارند. همچنان سرودهایی هست که در یک قسمت وزن دارد و در قسمت دیگر آهنگین است، برای مجموعه‌های فولکلوری که دکان بهتر خواهد بود که پس از تحلیل و تشخیص ودقت در شکل و محتوای آنها سرودهای وزن‌دار برگزیده شود.

۵- محتوای دسته‌هایی از سرودها روشن، ساده و قابل فهم است، و کودک می‌تواند ضمن یادگیری و به حافظه سپردن شکل بر آموزش متن و مضمون نیز چیره گردد، ولی سرودهایی هم پیدا می‌شود که سخت سمبویک است و حقایق مربوط به زنده‌گی، جامعه و طبیعت را در وراولا به‌لای نمادها انعکاس می‌دهد. گزینش دسته نخستین برای کودکان و دو-مین برای نوجوانان درست‌تر و سنجیده‌تر خواهد بود.

۶- برخی از سرودها با بازی‌های ویژه‌هایی پیوند دارد. این گونه سرودها بیشتر هنگام بازی و گاهی هم بدون بازی گفته خواهند می‌شود. از سوی دیگر، چنین سرودها از نگاه جزء بازی بودن خود بسیار رساو شور آفرین است. انتخاب آن از رهگذر زودآموزی کودکان بسیار ارزنده‌مینماید. باری این ویژه گیها و ویژه گیهای جزئی دیگر که در سرودها و ترانه‌های فولکلوری تا جیکان افغانستان دیده می‌شود، کم و بیش در سرودها و ترانه‌های سایر ملیتها نیز به مشاهده می‌رسد.

طور مثال نگارند ژاین سطور مجمو عه‌یی از سرودها، ترانه‌هاودو بیت‌های اوزبیک‌ی رابه نام «اوزبیک خلق قو شقلری» کرد آورده در سال ۱۳۵۷ در مجله «فرهنگ مردم» به نشر سپرد، و دریافت که برخی از این ویژه گیها در ادبیات شفا هی منظوم اوزبیک‌ی وجود دارد .

همچنان برخی از سرود های فو لکلوری پشتو، که مطالعه شده است، همین خصو صیتها رادارد ، بنا بر این، بسی شایسته مینماید که هنگام فراهم آوری و چاپ مجموعه‌های فولکلوری برای کودکان ونو جوانان، همچو خصوصیتها یی رانه‌تها در زبان دری، بل در همه‌زا نه‌های رایج در افغانس‌تان دقیقاً ارز شیابی نمایم و پس از تحلیل و تفکیک بخش‌های ویژه هر گروه به چاپ بسپاریم.

دو نکته دی‌گر :

۱- برر سیهای دقیقتر نشان میدهد که گز ینش و چاپ ادبیات شفاهی ویژه کودکان ونو جوان باید تا سن ۱۲ ساله گی مطرح باشد، چرا که پس از این مرحله، ادبیات شفاهی بخصو ص سرود ها و ترانه ها نمیتواند قانع کننده باشد و باخواست و آرمان دوره نزدیک به جوانی‌ساز کاری نماید . بنا بر این، با یسته آن است که بعد از ۱۲ ساله گی زمینه های ادبیات مکتوب جستجو شود، اشعار و قصه های که توسط نویسنده گان وشاعران شناخته شده آگاهانه پدید آورده میشود، کرد آوری ،تنظیم ونشر گر دد . دلیل این امر نیز آن است که ادبیات شفاهی برای کودکان ونو جوانان بیشتر از رهگذر لذت بردن وسرگرم ساختن مطرح است، نه آمو ختن و پر ورش نمودن . اصل آمو زش و پرورش راباید از راه پدید آوردن آگاهانه ادبیات مکتوب پیجویی نمود .

۲- به نظر نگار نده بهتر مینما ید که برخی از سرود ها، ترانه‌ها قصه ها و افسانه های فولکلو توسط شا عران و نویسنده گان آگاه از آیین واسلوب ادبیات کودکان ونوجوان در شکلها و قالبهای تازه ریخته شود .

دكتور عصام الدين او رو نبایف

مکاتیب جامی *

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی متفکر ، ادیب ، شاعر نامدار و یکی از نمایندگان بزرگ ادبیات کلاسیک دری است . او در ۷ نوامبر سال ۱۴۱۴ م (۱۷ محرم ۸۱۷ هـ ق) در ولایت جام خراسان چشم به جهان گشود و در آوان کودکی با والدین خویش در شهر هرات توطن اختیار کرد . نخست در شهر هرات و بعدتر در سال ۱۴۳۰ میلادی (۸۳۳ هـ .) در مدرسه میرزا او لوغ بیک در سمرقند به تحصیل مشغول گشت و نزد قاضی زادرومی دانشمند بزرگ نجوم و ریاضی (سال و فات ۱۴۳۶ م . مطابق ۸۳۹ هـ .) دانش آموخت ، بعداً به هرات برگشت و در این شهر با همکاری امیر علیشیر نوایی به نگارش و تالیف آثار خود پرداخت و در سال ۱۴۹۲ م . (۸۹۸ هجری) وفات نمود .

آثار منظوم و منثور جامی را بیشتر از (۵۰) کتاب و رساله میدانند (۱) که یکم تعداد از آنها به مشوره و خواهش امیر علی شیر نوایی تالیف گشته است . (۲)

* این نوشته را دانشمند از پاکستان شوروی اورونبایف برای ما فرستادند که

پس از ترجمه به نشر آن دست یازیدیم

در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی ، همه ساحات حیات مدنی و کلتوری خراسان (مرکز آن شهر هرات) و ماوراءالنهر (مرکزش شهر سر قنده) بانام‌های مولانا عبدالرحمن جامی و دوست هم مسلک و شاگردش میر علی شیر نوایی بستگی دارد . در تالیفات و آثار این دو ادیب ، علایق و مناسبات نثر بخش ادبیات دری و تاجیکی و اوزبکی منعکس گردیده است .

در همه کتبی که در باره زندگی ، آثار و موارث ادبی مولانا جامی و میر علی شیر نوایی تالیف گشته ، راجع به مناسبات دوستی و هم مسلکی که بین این دو ادیب موجود بوده سخن رفته است و منابع این آثار هم بیشتر مکاتیب هر دو شخصیت است که در همان وقت میان شان مبادله شده و نمونه‌های ازین نامه‌ها «خمسة المتحیرین» نوایی و «منشآت» مولانا جامی مرقوم است .

قرار معلوم ، امیر علی شیر نوایی ، بعد از وفات استاد و دوست خود مولانا جامی ، به منظور جاویدان ساختن خاطره های دوستی و همکاری ایجاد می‌کند و خودش ، «خمسة المتحیرین» خویش را در پنج فصل «باب» نوشت . در باب دوم این رساله نمونه هایی از مکاتیب نوایی که به جامی فرستاده است ، آورده شده (مجموعاً ۱۷ نامه) . برخی ازین نامه ها را به تمامی و بعضی دیگر را با اختصار درج خمسة المتحیرین کرده و در مورد اینکه هر يك ازین نامه ها به کدام مناسبت فرستاده شده با شرح و تفصیل بیان کرده و نامه های جوابی آنرا نیز درج کرده است . (۴)

در منشآت جامی بیشتر از (۹۰) نامه تدوین گردیده است . این مکاتیب به اساس اینکه عنوانی چه اشخاصی نگاشته شده ، به چهاربخش تقسیم گردیده و هر بخش تحت عنوان علیحده می‌باشد . بخش سوم منشآت عنوان «رقعه هایی که به ارکان دولت نوشته شده» را دارد (۵) ، و در تحت این عنوان (۳۳) نامه یارقه درج است ، در این نامه ها اگر چه نام مرسل الیه تذکر نیافته . لیکن از محتوای نامه ها چنین استنباط میشود که اساساً مولانا جامی از «ارکان دولت» شخصی را در نظر دارد که در بین سال های ۱۴۶۹ - ۱۴۸۷ م . (۸۷۳ -

۸۸۹ ه . ق .) در دربار تیموریان هرات و ظایف عمده را به عهده داشته و آن شخص جز امیر علی شیر نوایی شخص دیگری نمیتواند بود . علاوه بر آن ده نامه از جمله همین (۳۳)

نامه منشآت جامی در خمسة المتحیرین نوایی نیز عیناً درج شده است . برای مدلل ساختن این ادعا دلیل دیگر اینکه در کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان شو روی ، مجموعه نامه ها بنام «مکتوبات تیموریه» نگهداری میشود . نامه های این مجموعه مربوط به رجال قرن پانزدهم میلادی است که بادر بار تیمور یان هرات مربوط بوده اند . درین مجموعه تحت عنوان «از جامی به توایی» هشت قطعه مکتوب مندرج است که همه این مکاتیب در جمله (۳۳) قطعه مکتوب مندرج در منشآت جامی موجود می باشد بنابراین ، شواهدی رساننده که اکثر نامه های بخش سوم منشآت جامی نامه هایی است که از طرف مولانا جامی به امیر علی شیر نوایی فرستاده شده و فقط سه مکتوب از جمله ۳۳ قطعه به کسان دیگر نوشته شده است (۶)

تذکر این نکته لازم است که نوایی در «خمسة المتحیرین» خویش (۱۷) نامه و جامی در منشآت خود (۳۰) نامه بطور نمونه منسرج ساخته اند . اما به یقین میدانیم که میان این دو شخصیت نامه های زیادی رد و بدل شده و همه آنها در «خمسة المتحیرین» نوایی و «منشآت» جامی گنجانیده نشده اند . برای اثبات این ادعا ، یکی از نامه های مولانا جامی که به پاسخ نامه یی از نامه های امیر علی شیر نگارش یافته مثالی روشن شمرده میشود ، بدین قرار : «هرگاه قلمی بتراشم تادر جواب رقعۀ شریف و قی بخراشم هیچ نیایم که بارها آنرا نگفته و ننوشته باشم از ملالت تکرار اندیشه کنم و اقتصار بر عایت اختصار پیشه سازم .

هر که بر من ز هجرت آید دردی

ز ان می ترسم گزدم چون من سردی

مکتوب شماره ۴۵ - ۴۶ (۷)

اکثر نامه های منشآت جامی ، از نظر شیوة نگارش علاوه بر آنکه نشاندۀ مقام عالی ادبی و نماینده سخنگستری جامی در نظم اشعار است ، چنین می رساند که وی در سبک منشایانۀ نثر دردی هم یگانه روزگار خود بوده است . همچنان ازین نامه ها پیداست که وی با همه طبقات جامعه و محیط خودش روابط و علایقی داشته است و از همین جهت جامی از یگونه نامه های خویش نسخه برداری کرده و در سال های اخیر عمرش آن نامه ها را تدوین نموده «منشآت» خود را بوجود آورده است . او خود در مقدمۀ منشآت گوید :

«بمذاز انشاء صحایف ثنا و محدث ۰۰۰ نموده می آید که هر چند این کمیته بر اسرار صنعت انشاء اطلاع نیافته ، بر آثار منشیان فضیلت اتنا بقدم اتباع نشناخته ، اما چون بظهورت حکم وقت و اقتضاء حال ، رقعہ‌یی چند در مخا طبة ارباب جاه و جلال و مجاوبه اصحاب فضل و کمال ، اتفاق افتاده بود ، بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی اجله مخادیم تمام عیار نمود ، و درین اوراق چ کرده شدو ترتیب داده آمد ۰۰۰۰»

تسویں رقعہ‌ها و جمع آوری مکاتیب، در زمان جامی و نوایی بحیث یکی از ژانر های ادبیات کتبی ، شکل عنعنہ را بخود کسب کرده بود. (۸) معلوم است که مناسبات و روابط ایجادى و دوستی میان جامی و نوایی از تما یلات یکسان و یگانگی اندیشه های سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی آنان نشأت کرده و به اساس هم‌جهتی و همفکری ایشان این روابط مستحکم گردیده است . هر دو ادیب ، خصلت های نوع پروری ، عدالت پسندی ، صداقت باآرمان های مظلومان ، آمادگی به همدردی و یاورى مداوم با مردم را پیشه خود ساخته بودند. اگرچه در خمسة المتحیرین نوایی و در منشآت جامی مطالب فوق تذکر رفته ، ولی این آرزوها و مفکوره ها در حیات واقعی بصورت دلخواه تطبیق شده نتوانسته است .

تعدادی از مکاتیب مولا نا جامی که اندیشه‌های اجتماعی وی را بصورت ساده و بی پیرایه و مشخص ارایه می‌کنند در تحت عنوان «التمنا سنامه» و «سفار شنامه» هادر دست است و تا آنجا که به تحقیق پیوسته داخل منشآت وی نگشسته است ، زیرا که اکثر آن ها رادر يك نسخه نوشته وبدون اخذ کاپی به مرجع آن فرستاده است . معینا ، معاصر ان جامی و ادب دوستانی که بعد از جامی زیسته اند ، بنا بر علاقه که به او داشته اند ، در طول سده ها اصل مکاتیب جامی را که به خط خودوی نوشته شده بود ، نگهداری و محافظت کرده و از نسلی به نسلی انتقال داده اند که مادر حال حاضر بادر دست داشتن آن نامه هادر باره چگونگی آن ها می توانیم صحبت کنیم . این رقعہ ها در اصطلاح ادبیات علمی بنام های «مجموعه مرا- سلات» یا «مرقع نوایی» یاد شده که مشتمل بر تمام نامه ها یی است که در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی (اواخر قرن نهم هجری) جمع آوری گردیده و بصورت نسخه های خطی بخط نویسنده آنها بدست ما رسیده است .

اصل نسخه خطی این مجموعه نامه ها در گنجینه نسخه های خطی کتابخانه انستیتوت

شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شوروی تحت شماره (۲۱۷۸) نگهداری میشود . (۹) درسال ۱۹۳۹م . از روی این مجموعہ دونسخه خطی توسط عباد اللہ عاد لوف استنساخ گردیده که آنها ہم در همان کتابخانہ تحت شماره های (۴۲۴۵) و (۵۱۳۶) محفوظ است . اصل نسخه خطی مجموعہ مکاتیب دارای ابعاد ۲۹ × ۴۱ سانتی متر و حاوی ۴۶ ورق است . رقعہ ها بہ ہر دو صفحہ این اوراق مطابق گنجایش آن ہر چہ بہ ہم نزدیک نصب گردیدہ ، در صورت ننگنجدن رقعہ ها ، آنرا بہ دو یا سہ پارچہ تقسیم کردہ پہلوی ہم چسبانیدہ اند . شواہد می رساند کہ رقعہ های مذکور در همان وقت و زما نش بصورت لولہ (طومار) پیچانیدہ شدہ بودہ و در بخش فوقانی آن ها امضای نگارندہ رقعہ جا داشتہ کہ مرتب «مرقع» یا «مجموعہ مراسلات» بخش امضا ہارا از اصل کاغذ بریدہ ، اندکی بالاتر بطرف کنار راست رقعہ های نصب شدہ گنجانندہ است . در صور تیکہ بعضی از رقعہ ها ہم در بالاو ہم در پایان امضا داشتہ ، در آنصورت امضا های مربوط بہ همان نامہ رادر دو قسمت آن قرار دادہ است .

این مرقع تا سال ۱۹۳۸ م (۱۳۵۷ هـ) در کتابخانہ شخصی یکی از کتاب دوستان (شریف جان مخدوم سال وفات ۱۹۳۵ م) در شہر بخارا محفوظ بود ، در بارہ اینکہ این نسخہ مفتنم چہ وقت بدست شریف جان مخدوم افتادہ ، اطلاعی در دست نیست ، ولی در ۱۹۳۸ م این اثر در جلمہ کتاب های دیگر کتابخانہ شریف جان مخدوم بہ شعبہ کتب خطی کتابخانہ عمومی شہر تاشکند وارد گردیدہ بعدا ہمہ نسخہ های خطی این کتابخانہ بہ شمول «مجموعہ مراسلات» بہ گنجینہ کتب خطی انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شوروی تعلق گرفت . تا حال در مورد اینکہ مرتب این مرقع کدام شخص بودہ است ، اطلاعی در دست نداریم مطالب یکتعداد زیاد این رقعہ ها می رساند کہ تعدادی از آنها بہ امیر علیشیر ، برخی بہ سلطان حسین میرزا وبخشی بہ سایر ارکان دولت تیموریان ہرات فرستادہ شدہ است . پس میتوان حدس زد کہ نامہ های واصلہ یادر دفاتر دولت تیموری ہرات یا توسط امیر علی شیر نوایی بہ تدریج جمع آوری گردیدہ کہ بعداً بامر میر علی شیر نوایی صورت مرقع باو دادہ اند . برای این حدس دلایلی نیز موجود است ، و آن اینکہ: نوایی در کتاب «نسایم المحبہ» خویش آنجا کہ در بارہ خواجہ عبداللہ احرار سخن میراند،

درباره نامه‌هایی که از خواجه احرار می‌گرفته چنین می‌نگارد : «ایشان بنا بر اینکه باین حقیر التفات زیاد داشتند ۰۰۰ بارقه‌هایی مشرف می‌ساختند، از آن رقع همارقی ساخته با جدول و تکلفات آراسته نگاه داشته‌ام (۱۰) (ترجمه از نسایم المحبه) در این مجموعه (۱۲۸) قطعه مکتوب خواجه عبیدالله احرار موجود است ، لہذا میتوان گفت آن مر قعی که نوایی در نسایم المحبه از آن یاد کرده است احتمالا همین مجموعه‌یی است که الان مادر اختیار داریم ، از همین جاست که این مجموعه تا امروز بنام «مرقع نوایی» شناخته شده است . تاریخ مرتب ساخته شدن این «مرقع» نیز بدرستی معلوم شده نمیتواند باساس تاریخ نامه های این مجموعه ، آخرین تاریخ نامه‌ها ، نامه یی است که جامی درباره سال وفات خواجه عبیدالله احرار «ماده تاریخ» نوشته است (نامه شماره ۲۷۴ - ۲۷۹) . میدانیم که خواجه احرار بسال ۱۴۹۰ م (۸۹۵ هجری) وفات یافته . از ماده تاریخی که جامی نوشته نیز همین سنه برمی آید . بنا بر این ، این «مجموعه مراسلات» پس از سال (۸۹۵ هجری) ۱۴۹۰ میلادی مرتب گردیده است ، اما اگر مطالبی را که نوایی در نسایم المحبه خویش آورده ، در نظر بگیریم این تاریخ نمیتواند پس از سال ۱۴۵۹ هم باشد زیرا که نوایی در همین سال ، تالیف کتاب نسایم المحبه خویش را پایان رسانیده بود .

تاریخ کتابت رقعہ های این مجموعه ، باساس محتوای نامه ها ، سال های ۸۹۸ - ۹۷۳ هجری (۱۴۶۹ - ۱۴۹۲ میلادی) را احتوای کند . سال ۹۷۳ هجری همان سالی است که نوایی از سمر قند بدربار سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید و سال ۸۹۸ هجری (۱۴۹۲ م) سال وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی می‌باشد . باساس محتوای نامه‌ها فقط دوپاسه قطعه ازین مکاتیب ، می‌تواند بسه سال های اخیر دوره حکومت سلطان ابو سعید تیموری (۸۵۵ - ۸۷۲ هجری) (۱۴۵۱ - ۱۴۶۹ میلادی) تعلق داشته باشد .

تعداد رقعہ هایی که در «مرقع» جمع آوری گشته (۵۹۴) است که بیشترین آنها یعنی (۳۳۷) رقعہ بقلم جامی است ، بقیه آنها دستخط و امضای (۱۵) نفر از رجال مهم فرهنگی خراسان و ماوراء النہر، مدرسان مدارس هرات خواجه عبیدالله احرار و فرزندان وی و سایر رجال طریقت و تصوف همان عصر را دارد . (۱۱) این نامه‌ها در روشن کردن تاریخ حیات معنوی نیمه دوم سده پانزدهم میلادی خراسان و ماوراء النہر، و در روشن کردن این موضوعات

که اهل طریقت به سرگردگی خواجه احرار منافع خویش را در ارتباط با دربار تیموری پیش می بردند و با تحلیل علمی این روابط، در آموختن اوضاع اجتماعی قلمرو تیموریان حاوی اهمیت است .

در ذیل به اصل موضوع این مقاله که اهمیت مکاتیب مولانا جامی است ، می پردازیم . در اکثر رقعہ های جامی امضای «الفقییر عبدالرحمن الجامی» در دو قطعہ ازین نامہا «داعی مخلص عبدالرحمن» و در یکی از آن ها «الفقییر نور الدین جامی» آمده است . مکاتیب مذکور عموماً بخط نسخ خوانا و روشن کتابت شده ، که خط این نامہا عیناً شبیہ خطی است که خود مولانا جامی بعضی آثار ادبی اش را به همان خط استنساخ کرده (۱۲) ، لیکن درین مکاتیب مذکور نامہ هایی هم هست که سطرهای نخستین آنها بخط نسخ آغاز شده بعداً به تدریج بخط نستعلیق گذشته و در اخیر نامہ صورت شکست را گرفته است . علتش این است که جامی بعضی رقعہ هایش را در سفر و حضر و اینجا و آنجا و به سرعت و تانی نوشتہ به مرجع آن فرستاده است ، و این شرایط تغییراتی را در انواع خطوط جامی وارد آورده ، بطور مثال نامہ شماره ۱۱۶ (۱۲۱) داخل مرقع را ازین نگاه مورد تحقیق قرار میدهیم :

جامی در ضمن سفری که به سال ۸۸۴ هـ (۱۴۷۹ م) از هرات به ماوراء النهر کرده بود . ظاهراً احوال و جریان حرکت خود را از فاراب به سوی تاشکند ذریعہ این نامہ بدوستش امیر علیشیر نوایی گزارش میدهد و ازینکه نامہ را بالای اسپ نوشتہ و خط آن نامہ هموار است ، ازوی معذرت می خواهد ، «بعد از رفع نیاز معروض آنکه در پانزدهم ماه ربیع الاخر به جهت استند عا حضرت خواجه بجا نب تاشکند توجه واقع شد همه یاران در ضمان صحت و سلامت اند . امید است که عنقریب مراجعت واقع شود معذور دارند که این کتابت پریشتم اسپ واقع شده است توفیق رفیق باد والسلام .»

الفقییر عبدالرحمن الجامی « شماره ۱۱۶ - ۱۲۱

خواندن این خط اگر چه مشکل نیست اما با عجله نوشتہ شده و خراشیدگی هایی هم در آن بمشاهده می رسد .

از جمله (۳۳۷) قطعہ مکتوب جامی فقط (۲۰) قطعہ آنها در رسالہ «خمسة المتحیرین»

نوایی و در «منشآت» جامی موجود است. بقیه در همین «مجموعه مراسلات» (مرقع) بخط نگارنده آنها محفوظ مانده است .

اینکه جامی ، نامه های خویشرا به چه اشخاص فرستاده بوده از محتوای مگس تیب فهمیده نمیشود . ظاهراً نامه ها بدون داشتن نام مرسل الیه دست توسط قاصدان و رسا ننده گان به شخص مطلوب رسا نیده می شده . در حال حاضر از روی اصطلاحات ، عبارت آرایبی و تبجیل طرف مقابل که دارای مقام و رتبه یی بوده ، می توان حکم کرد که مخاطب نامه چطور شخص است ، جامی فقط در یکی از نامه ها (شماره ۹) نام علیشیر نوایی را ذکر کرده است . « جناب امیر علیشیر عالی گهر» از روی این مثال و باستناد محتوای رقعها می توان گفت که اکثر نامه های جامی به امیر علیشیر نوایی فرستاده شده است . به همینگونه بعضی از مکاتیب به سلطان حسین میرزا ی با یقرا یا یکی از حکمداران و امیران آن دربار نگاشته شده است . گفتن این نکته نیز لازم است که نامه هایی که به سلطان حسین میرزا نوشته شده هم ذریعه نوایی به او رسانده شده است . چنانکه جامی در یکی از نامه های خود (شماره ۵) درباره بر طرف کردن نابسامانی های شهر هرات و ضرورت کم کردن مالیات فوق العاده مطالبی دارد : «اگر مصلحت وقت باشد به عرض همایون برسائند شاید که فکر حال مسلمانان بکنند» بدین ترتیب موضوع را توسط نوایی گنایتاً به سلطان حسین میرزا می رساند .

علاوه برین جامی در « منشآت» خود مکاتیبی را که به سلطان نوشته راسا زیر عنوان «به سلطان» نوشته ، بلکه آنرا تحت عنوان «رقعه هایی که به ملازمان حضرت سلطنت شعار» جای داده و در متن مکتوب هم عنوان های «به دولتخواهان سلطان» و «به ملازمان سلطان» را ذکر کرده است . ظاهراً در عصر جامی اشخاص عادی به همین شکل به سلطان عرض خود را میتوانسته اند ، برسانند ، یعنی توسط مقربان و ملازمان پادشاه . و رویا روی با سلطان حرف زدن و یا نامه نوشتن باو معمول نبوده است .

اگر ما موقعیت و موقف امیر علیشیر رادردربار تیموری ها در نظر بگیریم و اینکه او زمان درازی عهده داروظایف بس مهم دربار تیموریان بوده ، میتوانیم ادعا کنیم که علاوه بر آن نامه ها یی که بعنوان علیشیر نوایی نوشته شده ، باقی نامه ها نیز از نظر

او گذشته و توسط او به سلطان رسیده است. جامی درباره کار های مملکت و احوال مردم با اندوه فراوان بدربارنامه می نوشته و مطمئن بوده که شاگرد و دوست او نوایی آنرا در دربار تقویت و حمایت می کند ، به همین دلیل هنگامیکه نوایی از محیط دربار خسته شده و می خواسته از کار های دولت کناره گیری اختیار کند ، از جامی مصلحت می جسته و او بادلایل گوناگون نوایی را از این اقدام باز می داشته و به ادامه کار تشویقش می کرده است . جامی در باره غایب های بشر دوستی و خدمت به انسان درنامه (شماره ۶۴ - ۶۹) خود چنین می نویسد : «بعد از عرض اخلاص به لسان محبت و اختصاص معروض آنکه قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آنحضرت نعمتی بزرگست و شکر آن نعمت صرف انفاص و اوقات است به مصالح مسلمانان و دفع مفاسد ظالمان و عوانان و اگر ناگاه از ممر این شغل عیاذا بالله طبع لطیف را گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمل آن گرانی رادر کفه حسنات و زنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی رادر جمعیت اسباب سعادت دخلی تمام .

رنج کش بهر راحت دگران

راحت ورنج چون بود گذران

رنج تو تخم راحت جاوید

زانکه باشد به مزرع امید

حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیر یی از پای افتادگان و با یمریدی عنان از دست دادگان رفیق گرداناد . والسلام والا کرام

الفقیر عبدالرحمن الجامی «

تذکر این نکته لازم است که جامی در هیچ یک از مکاتیب خود منفعت شخصیش را در نظر نداشته است . نامه های جامی بدو دسته تقسیم شده میتواند : تعدادی از نامه ها ارتباط دوستی و همکاری میان جامی و علیشیر نوایی (۳۵ نامه) و مناسبات جامی با سلطان حسین میرز او دیگر در باریان را (۱۸ نامه) مینمایانده تعدادی دیگر مشتمل بر التماس نامه هایی است که جامی بخاطر رفع حاجت یا مشکل مردم و برای منفعت توده ها نوشته است . نامه هایی که جامی برای نوایی نوشته ، چند بخش است :

تعدادی از نامه ها شرح جریان حج کردن جامی و سفر او به مکه و مدینه ، سال های (۱۴۷۲ - ۱۴۷۴م) (۸۷۶ - ۸۷۸ هـ) با احوال سلامتی یا شرح مسافرت جا می در ماوراء النهر

(۱۴۷۹م) (۸۸۳هـ) و آگاه ساختن او نوایی رازسلامتی خودش ، شماری در حقیقت جواب نامه هایی است که نوای درائتای سفر خراسان به جامی ارسال نموده بودو برخی ، نامه هایی است که بنا بر خواهش نوایی رساله های را تالیف و ارسال نموده و همچنان در مورد ارسال قسمت هایی از کتاب «نفحات الانس» به نوایی رقعہ هایی نوشته است .

بسیاری ازین مکاتیب - چه آنهایی که به نوایی نوشته شده و چه آنهایی که بدیگران - سبک عالی ادبی دارند و در آنها برای بیان مقصد از شیوه های ادبی استادانه کار گرفته شده و در متن های نثری پارچه های مناسب اشعار آمده است ، ۲۰ قطعه مکتوبی که در «منشآت» جامی و در «خمسة المتحیرین» نوایی آورده شده و در البوم نیز موجود است ، همه در جمله رقعہ های دسته نخستین به حساب می آیند .

مکاتیبی که شامل دسته دوم میشوند - چه آنهایی که به علیشیر نوایی و چه آنهایی که به دیگر رجال دربار نوشته شده - از نگاه سبک و مضمون با مکاتیب دسته نخستین کاملاً متفاوت اند . این نامه ها اکثر با جمله «بعد از عرض نیاز معروض آنکه» آغاز شده و مطلب با جملات و با بیان بسیار کوتاه و مختصر بیان مطلب به جمله «توفیق رفیق باد والسلام» و امضای جامی خاتمه می یابد .

این گونه رقعہ ها نشاندهنده نقش جامی در مسایل اقتصادی اجتماعی و مدنی مملکت و غمخواری و همدردی او با مردمان عادی است .

زمانیکه تیموری ها در ماوراء النهر و خراسان حکمرانی داشتند ، بنا بر خصالت آنگونه حکومت ها و بنا بر خصالت جامعه فیودالی آن زمان هم از طرف شریعت ، مال ، خراج و ذکات و هم از طرف دولت مالیات های دائمی و موقت چون : عوارضات ، اخراجات ، خوات و ازین قبیل) بر مردم تحمیل می شد که جامی این مالیات را نظر به مناسبت جمع آوری آن به نام های مختلف یاد کرده است . در رقعہ های جامی با نام هایی چون : دودی ، لشکر ، مددی ، مدد لشکر ، نامبردار ، مدد نامبردار ، پیاده ، سرانه و پیشکش - کثرت بر می خوریم . جامی چون از نزدیک با احوال و زندگی مردم آشنا بود و تأثیر اینگونه باج و خراج ها را بر مردم بدرستی می دانست ، همواره برای رفع اینگونه مالیات

بدر بار نامه ها می نوشت که بطور مثال نامه شماره (۷۰-۷۵) را برای اثبات ادعای بالا، نقل می کنیم .

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه حال رعایای شهر و بلوکات بواسطه حوالاتی که نسبت به ایشان واقع میشود به مقام اضطرار رسیده است و نزدیک است که سلسله زراعت و سایر احوال ایشان از انتظام بیفتد و این قصه بخدمت صاحب اعظم خواجه معین الدین گفته شد. ایشان از آنجا که مقام انصاف و نیکخواهی ایشانست نسبت با مسلمانان بسیار اظهار عجز و در ماندگی کردند و گفتند که مضطر و حیران مانده ام . از آردو حوالات بسیار واقع است و بیش رعایا چیزی باقی نیست هر چه بوده با ضعف گرفته اند. التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند که در حوالات تخفیفی واقع شود که اگر چه بعضی آنها را ضروری اعتقاد دارند ترک تعدی بر مسلمانان از آن ضروری تراست. حضرت حق سبحانه تو فیک آنچه مصلحت دنیا و آخرت در آن باشد رفیق گرداناد بعنه وجوده والسلام .»

الفقیر عبدالرحمن الجامی «

از جمله آخر رقعہ ، اعتقاد جامی به چگونگی مناسبات طبقه حاکم با مردم عادی و غایب های انسان پروری جامی بخوبی نمودار است . در رقعہ های دیگر هم این غایب و این اعتقاد جامی در مورد زندگی متجلی است . چه در رقعہ هایی که جامی بنا به خواست یک حاجتمند بخصوص نوشته و چه در آن رقعہ هایی که بنا بر تشبث شخصی خود نوشته است . بطور مثال در نامه شماره (۵۲۰-۵۲۶) چنین می خوانیم :

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنین استماع افتاد که در اردوی همایون مبلغی باسم خدمت خواجه کمال الدین مظفر رقم می زده اند که به رسم پیشکش بدهند درین مدت معلوم نشده است که ایشان از کسی چیزی گرفته باشند و از بسیاری مردم شنیده شده است که ایشان چیزی نمی گیرند التماس آنکه چون حال برین موجب باشد عنایت نموده دفع آن بکنند و اگر نه ازین قضیه توهم آن میشود که ایشان تجویز آن می کنند که چیزی بگیرند . تو فیک رفیق باد وسعادت زیادت . والسلام .»

می بینیم که در رین رقعہ، جامی نہ تنها از شخص مذکور می خواهد کہ از بیعدالتی حمایت نکند ، بلکه هشدار میدهد کہ اگر از یک رجل دولتی بصورت غیر قانونی پولی گرفته میشود آن شخص تلافی آنسرا از مردم عادی می کند کہ در نتیجہ این بار بر دوش مردم عادی می افتد و بنابر آن جلو گیری از چنین اعمال رانیز می طلبد . در نامہ شماره ۳۷۱ ر ۳۷۷ چنین آمده :

« بعد از رفع نیاز مر فوع آنکہ دارنده وسایر فقیران تظلم می کنند کہ بر هر سر مقداری ملخ انداختہ اند و بعد از تشویش بسیار کہ ملخ می آرند از ایشان سرانہ آن می طلبند و ایشانرا استطاعت آن نیست و تفرقہ بسیار بایشان راه می یابد اگر چنا نچہ عنایت نموده چنانکہ ملخ را دفع می کنند سرانہ آنرا نیز دفع کنند عندالله ضایع نخواهد بود . توفیق رفیق باد و السلام .
الفقیر عبدالرحمن الجامی »

این نامہ شاهد زندہ این ادعا ست کہ جامی بہ مردم عامہ غمخواری داشته مردم نیز او را حامی خود دانسته در وقت مشکلات بہ او مراجعہ میکردند او نیز ہمیشہ در خدمت آنان قرار می گرفته . و از منافع آنان دفاع می کرده است . این ادعا از رقعہ های دیگر نیز بو ضوح می پیوندد مثلاً رقعہ شماره ۱۴۳ ر ۱۴۸ منع اعزام لشکری کہ بہت اعاشہ بولایت جام فرستاده می شد و رقعہ شماره ۵۰۴ ر ۵۱۰ سبک ساختن مالیا ترا از دوش مردم بلوک سبقر - بعلت آنکہ در آن جا خرابیها رخداده از دولت التماس مینماید .

جامی اگر در نامہ های متذکرہ سبک ساختن مالیاترا از دوش مردم یک ولایت یا یک موضع خواسته ، در رقعہ های دیگر افرادی بضاعت را کہ تحت اینگونه شرایط قرار گرفته اند ، بنا بخواست آنان حمایت کرده احوال آنانرا بہ مقامات دولتی فہمانده و آنانرا از زیر بار ظلم آزاد کرده است : مثلاً در نامہ شماره ۱۷۲ ر ۱۷۷ می خوانیم :

« بعد از عرض نیاز معروض آنکہ آرندہ شیخ احمدرا نامبرد ار نوشته اند و مردم صالح گواہی میدهند کہ او را استطاعت آن نیست التماس آنکہ عنایت نموده تفحص فرمایند کہ بروی حیف و تعدی نرود . توفیق رفیق باد و السلام . »

همچنان در رقعہ شماره ۳۹۵ ر ۴۰۱ معاف ساختن شخصی از ملازمان درباررا از ملازمت

ولشکر می‌خواهد : « بعد از عرض نیاز معروض آنکه امیر قاسم اختجی را بواسطه احتیاج و عیا لمندی میل دهقنت و زراعت شده است التماس آن میدارد که عنایت نموده وجهی سازند که او را از ملازمت و لشکر و سایر تکلفاتی که می‌باشد معاف و معذور دارند تا بفراغ خاطر بکار خود و دعا گوئی دوام دولت مشغول تواند بود . توفیق رفیق باد والسلام .

الفقیر عبدالرحمن الجامی «

غمخواری جامی با مردم تنها در مورد رفع مالیات نبوده ، بلکه درباره معامله ملاکان و رجال دربار باعامه مردم ، جلو گیری از خیانت و ظلم عاملان بر مردم و فراموش نکردن منافع مردم در همه حال ، نمونه های دیگر غمخواری او به شمار میرود بطور مثال درنامه شماره ۳۷ ر ۳۸ چنین آمده :

« بعد از عرض نیاز معروض آنکه آورنده برزرگر مزار شیخ ابوالو لید بوده و کرمی راکه او برزرگر بوده فروخته اندودر حصه او تعلق می‌کنند و قسمتی را از آن حواله به کسی کرده‌اند که نمی‌دهد . التماس آنکه عنایت نموده چنان‌کنند که حق او بدور سد توفیق رفیق باد ، والسلام .»

تعدادی از مکاتیب «مرقع نوایی» اندیشه جامی رادر مورد آبا دانی کشور نشان میدهد، درین جا او باتدبیر زیاد ، عاملانی را که بادر نظر گرفتن منافع مردم کار می‌کنند ، تشویق می‌کند و به این تربیت دیگران را نیز به چنین اعمال تر غیب مینماید . مثلا درنامه شماره ۶۶ ر ۷۱ می‌خوانیم :

« بعد از عرض نیاز عرضه داشت آنکه بواسطه حسن معاش خدمت‌خواجه سیف‌الدین مظفر رعایا را امیدواری تمام حاصل شده در زراعت و عمارت کوشش نمودند بحمدالله تعالی بسیاری از مواضع معمور و مزروع گشته عجزه و رعایا از سر فراغ خاطر بدعا گوئی دوام دولت بندگان حضرت اشتغال دارند و مردم عزیز می‌گویند که درین مدت کس این نوع غمخوار گم رعیت نکرده و در آبادانی کوشش ننموده مناسب دولت ابد پیوند چنان مینماید که به نوعی عنایت و مرحمت نسبت بایشان واقع شود که موجب مزید امیدواری رعایا و سبب نیک معاشی امثال ایشان شود و فرق میان نیک معاش و بد معاش ظاهر گردد . ظل رفعت و سایه عاطفت ابدالآباد ممدود باد .

الفقیر عبدالرحمن الجامی «

همچنین در رقعۀ شماره ۱۵۹ ر ۱۶۴ «مرقع نوایی» جامی درباب جویی که از موضع نعمت آباد هرات کشیده شده می نویسد و تذکر می دهد که خودش شخصا آنرا در نزدیک دیده و کار و فعالیت شخص موظف را ستوده است.

تعداد زیاد نامه های جامی راجع به تأمین معیشت طلاب علم و مدرسان مدرسه های هرات نوشته شده است. چنانکه از رقعۀها بر می آید علما، مدرسان و طلاب مدرسه های هرات ازدرك معاشی که از حاصلات زمین های وقفیه به آنان داده می شد، زندگی می کردند، اندازه معاش به شیوه رسمی معلوم کرده شده بود. ولی گاهی چنین به وقوع می پیوست که همان اندازه معاش معین نیز بدست طلبه نمی رسید، از همین جهت آنان از جامی طالب کمک شده از او خواستار نوشتن التماس نامه های گردیدند و جامی هم این خواهش ها را می پذیرفت چنانچه نامه شماره ۱۱۵ - ۱۲۰ مویده همین ادعا است:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا برهان الدین و مولانا جلال الدین محمود مردم فقیر و غریب صالح اندو به تحصیل مشغول اگر چنانکه عنایت نموده وجهی شود که ما یحتاج ضروری ایشان را از اوقاف بایشان برسانند از قاعده شفقت و مرحمت دور نمی نماید.

توفیق رفیق باد والسلام والا کرام.

الفقیر عبدالرحمن الجامی «

این التماس مورد قبول واقع شده و معاش تعیین گردیده و بعد تر شاید باز معطل قرار داده شده، چنانچه جامی دریک رقعۀ دیگر شماره ۱۴۲ ر ۱۴۷ در بارۀ جلال الدین محمود می نویسد:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا جلال الدین محمود که رافع رقعۀ اخلاص اند مردم صالح و طالب علم و فقیر و غریب اندواز اوقاف محقر وظیفۀ داشته اند که معاش بدان می گذرانیده اندو حالا آنرا باز گرفته اند وایشان مضطر مانده اند التماس آنکه عنایت نموده فرمایند که فقیرانی که فقر و استحقاق ایشان بسیار ظاهراست بلکه توان گفت که از ایشان هیچکس مستحق تر نیست محروم نمانند و حاصل اوقاف بغير ایشان مصروف نگردد.

توفیق رفیق باد والسلام.

الفقیر عبدالرحمن الجامی «

درمیان نامه های مرقع در مورد مسایل حقوقی و هر نوع دعوی جنایی پشتیبانی و حمایت جامی از ستمدیدگان به چشم می خورد و معلوم میشود که جامی برای حمایت از منافع ستمکشان التماس نامه ها نوشته است و مخصوصا از منافع زنان بی سر پرست و کودکان حمایت نموده خواسته که اینان را از منابع مادی و حیاتی محروم نسازند چنانچه در نامه شماره ۱۱۲۱۰۷ چنین آمده :

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه از شاه خواجه و کیخسرو میر آخور به سیاست سلطانی رسیده اند پانزده فرزند مانده است که اکثر صغیراند و می گویند از اسباب معاش آنچه بوده است بعضی را به موجب حکم همایون و بعضی را بی حکم گرفته اند و محقر ملکی مانده است که توهم آن دارند که آن هم دیوانی شود التماس آنکه چون جمعی صغار در میانند عنایت نموده و دولتخواهی حضرت خلافت پناهی مدالله تعالی ظلال معدلته کرده اهتمام فرمایند که حق ایشان ضایع نشود و التفات فرمایند که نشان همایون حاصل شود که آن ملک را هیچ کس متصرف نشود و بایشان باز گذارند تا بمعاش خود صرف کنند و بدعای دولت مشغول باشند تو فیک رفیق باد و سعادت زیادت . والسلام .

الفقییر عبدالرحمن الجامی «

چنانچه گفته آمدیم ، رقعه هایی که در مرقع جمع آوری شده همه از شخصی به شخص دیگر نوشته شده ، و ما به جواب این رقعه ها و یا تداپییری که بنا بر التماس نامه ها اتخاذ گردیده ، تا حال معلومات و دسترسی نداریم درین مورد از روی محتوای بعضی از رقعتهای جامی که در مرقع موجود است ، میتوان حدس هایی زد ، بطور مثال جامی در رقعه شماره ۴۵۹ ر ۴۶۵ خود می نگارد : «بعد از عرض نیاز معروض آنکه جناب سیادت مآب سید علی اکبر شکر گذاری احسانهایی که نسبت بوی واقع شده است . می کند و چشم بر مقتضای لئن شکرتم لازید نکم می دارد و السلام » ازین رقعه معلوم میشود که التماس نامه قبلی که بخاطر سید علی اکبر نوشته بوده مؤثر افتاده و گیرنده نامه حاجت و کارآورنده رقعته را بر آورده ساخته و باین ترتیب جامی بانوشتن تشکر نامه از زبان سید علی اکبر ، در حقیقت امتنان خودش را نیز اظهار کرده است .

لازم به یادآوری است که تمام التماس نامه‌های جامی تأثیر یکسان نکرده و یکسان مورد قبول واقع نشده است. جواب مثبت به رقعہ های جامی در بعضی حالات داده شده و آرزو های نیک این ادیب بزرگ، مانند بر طرف کردن علل و عوامل مختص به جامعه فیودالی، رفع هرگونه بی عدالتی ها، رفع مالیات فوق العاده و پی هم، از بین بردن زدو خورد های خونین و جبر و ظلم ناحق عملداران بر مردم محنت کش اکثر به شکل یک آرزو با قیامانده و جامعه عمل پوشیده است.

از آنچه گفتیم، بصورت فشرده میتوان استنتاج کرد که اهمیت رقعہ های جامی که در «مرقع نوایی» تدوین شده عبارت ازین هاست: اول اینکه این رقعہ ها ما را به درک و شننا- سایی حیات مدنی اجتماعی و اقتصادی مردمان اوراء النهر و خراسان در عصر زندگی جامی و نوایی کمک می کند و به حیث یک مدرک تاریخی مورد استفاده قرار گرفته میتواند. دوم اینکه اگر مسأله نوشتن و ارسال داشتن اکثر این رقعہ ها به نوایی رادر نظر بگیریم، این رقعہ ها دلیل روشنی است بر همفکری و همنوایی و مشترک بودن اهداف ایشان در بساز مهمات امور زندگی و بالاخره این رقعہ ها نشان دهنده این حقیقت است که در میراث گرانبهای ادبی این دو شاعر و ادیب بزرگ-جامی و نوایی- تجربیات عمیق حیاتی و غایه های نیک انسان دوستی نهفته است.

منافع و مراجع :

۱- مراجع مهم فهرست آثار مولانا جامی: ی.ای.۰ بیر تلس، کتاب نوایی و جامی، به سلسله آثار منتخب بیر تلس، مسکو ۱۹۶۵ صفحات ۲۳۹-۲۴۰ و فهرست آثار مولانا جامی در گنجیه کتب انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شو روی، تهیه کنندگان: عصام الدین ارو نبا ییف ول.م.۰ پیپیفانووا، تا شکند ۱۹۶۵. و فلسفه تاجیک در قرن ۱۵ میلادی، دوشنبه ۱۹۶۸.

۲- تاریخ ادبیات ازبکی، جلد ۲، نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی، تا شکند ۱۹۷۷ صفحات ۲۷۴-۳۸۸ و عبدالغنی میرزایف، علی شیر نوایی و جامی (روابط ادبی)، دوشنبه

- ۳- علیشیر نوایی ، خمسة المتحیرین ، مجموعہ بنام عبدالرحمن جامی و علیشیر نوایی تا شکند ۱۹۶۵ ، صفحات ۱۷-۷۷ .
- ۴ منشآت جامی ، نشریہ دانشکده ادبیات تبریز ، سال نهم ، شماره ۱-۴ ، تبریز ۱۳۴۶ و حاشیہ ورقهای ۵۳۱ب تا ۵۶۵ب نسخه خطی شماره ۱۳۳۱ کلیات آثار جامی که در گنجینه کتب خطی انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شوروی محفوظ است .
- ۵- نسخه خطی شماره ۲۲۷۸ کتا بخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شوروی .
- ۶- مرقع نوایی یا مجموعہ مراسلات شماره ۲۱۷۸ کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شوروی ، ورق ۶ب (رقعه ۴۵-۴۶) .
- ۷- محمد حسین بهروز، حسین واعظ کاشفی و آثار منشیانہ او (قرنهای ۱۴-۱۵ میلادی) خلاصہ رسالہ نامزدی علوم ، مسکو ۱۹۷۰ .
- ۸- درباره مرقع نوایی معلومات جسته و گریخته بنا بر مناسب هایی در آثار ذیل بجای رسیده است: رشید نبی یف ، تاریخ سیاسی و اقتصادی ماوراء النهر در قرن پانزده میلادی (معلومات در باره خواجه احرار) ، در مجموعہ یو بنام «شاعر بزرگ اوزبیک» تا شکند ۱۹۴۸ ، صفحات ۲۵-۴۹ و الکساندر سیمیو نوف ، دو مکتوب خواجه احرار بخط خودش ، در مجله ایبی گرافیکاو ستو کا (کتبہ نویسی در شرق) جلد ۵ ، مسکو ، لنین گراد ۱۹۵۱ .
- صفحات ۵۱-۵۷ و فهرست نسخه های خطی شرقی کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شوروی ، جلد ۱ ، تا شکند ، ۱۹۵۲ صفحات ۱۴۹-۱۵۱ و م . راتووا ، در باره مجموعہ مراسلات مربوط به قرن ۱۵ میلادی ، در مجله زبان و ادبیات اوزبیک ، شماره ۴ ، تا شکند ۱۹۶۴ صفحات ۶۲ و ۶۳ و عصام الدین او رونبایف ول ۱۰ پیسیفا نوا:
- The letters of Abdorrahman Jami as a source characteristics of the poet's personality.
- در «یاد نامه یان ریپکا»، پراگ ۱۹۶۷ ، صفحات ۱۵۵-۱۵۹
- این مقاله بعدتر دوبار در افغانستان نیز نشر شده است : مجله سه ماهه افغانستان بزبان انگلیسی ، شماره (۲) جلد ۲۷ ، کابل ۱۹۷۴ صفحات ۷۹-۸۵ و آریانا ، شماره ۳ سال ۳۳ نشراتی ، میزان - قوس ۱۳۵۴ صفحات ۹۱-۹۶ با ترجمه گهر سنجوی. حکیموف
- مرقع نوایی ، جریده «مدنیت ازبکستان» ۲۶ اپریل ۱۹۶۸ و عصام الدین او رونبایف

«مکاتیب نادر» مجله «گلستان» شماره ۱۲ سال ۱۹۷۱ و عصام‌الدین او رونبایف تاریخ عزیمت علی قوشچی از آسیای میانه، مجله علوم اجتماعی در ازبکستان شماره ۹ سال ۱۹۷۱، صفحات ۵۱ - ۵۶ و عصام‌الدین او رو نبایف، معلومات جدید درباره زندگانی علی قوشچی، در مجموعه تاریخ علوم مثبت در شرق نزدیک و میانه قرون وسطی (بازبان روسی) تاشکند ۱۹۷۲، صفحات ۲۴۲ - ۲۴۷.

۹- علی شیر نوایی، نسایم المحبة. نسخه خطی شماره ۸۵۷، انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شو روی ورق ۱۷۸.

۱۰- فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شو روی جلد ۱، تاشکند، ۱۹۵۲، صفحات ۱۴۹ - ۱۵۱.

۱۱- عبدالرحمن جامی، شواهد النبوه، نسخه های خطی شماره ۴۲۷۷ و شماره ۱۱۶ و شماره ۸۸۶۲ کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شو روی.

ترجمه: شفیه «یارقین»

نکته

ای خداوند، نشنیده ای که گفته اند: خانه ی دوستان پروب و در

دشمنان مکوب

(سعدی)

پو هنمل حسین یمین

نگاهی بر تقسیم جمله

از نظر آمیزش با همی و ساختمان

بحث روی نحو زبان سا بقیه بسیار دور و دراز دارد ، حتی در زمانه های قبل از میلاد نیز در این زمینه کار و پژوهش صورت گرفته است که دستور پائینی در شرق (۱) و بحث های از ارسطو و دیگران در غرب از همین گونه تحقیق و پژوهش ها است ، اما تا بسیار وقت در مورد تقسیم بندی جمله در نحو کاری انجام نپذیرفت و حتی تا امروز هم در زمینه تقسیمات جمله میان دستور نگاران وحلت نظر وجود نداشته است .

در دستور های عنعنی دری بعضا در این مورد از دستور نگاری عرب تقلید شده است، آنجا نخست به شکل نا درست ترکیب را به دو بخش یعنی ترکیب مفید و ترکیب غیر مفید جدا کرده اند که غیر مفید آن عبارت (Phrase) و مفیدش جمله می باشد ، بعد مرکب مفید یعنی جمله را بدون نظر داشت مشخصه زبان دری به

دو گو نه تقسیم کرده اند : جمله اسمیه و فعلیه (۲)

این نوع تقسیم از خصوصیات نحوی زبان عربی است نه دری، چنانکه در جمله «زید عالم» واقعه فعل وجود ندارد و هر دو جزء آن اسم می باشد پس جمله اسمیه است اما تنها با توجه به جنبه معنوی سخن، «زید دانا است». اسمیه گفته شده است. حالانکه با ارتباط به ساختمان جمله در دری مینگریم که کلمه «است» فعل حال است و شکل ماضی آن «بود» می باشد.

همچنان بعضی از دستور نگاران عنعنی جمله را از نگاه شکل و روابط با همی آنها به سه نوع تقسیم کرده اند : کامل، ناقص، مکمل (تکمیل کننده). (۳)

کامل جمله ای که به تنهایی مفید معنی باشد و شنونده منتظر بیان جمله دیگر نباشد، مثلاً : حمیدرفت، نسرین درس خواند. جمله ناقص آنست که به کمک جمله دیگر معنای آن تمام شود و جمله دوم که تمام کننده معنای جمله اول است متمم یا مکمل گفته شود، مثلاً : پیر هیز از نادانی (جمله ناقص) که خود را دانا شمرد، (جمله مکمل).

در این گونه تقسیمات گذشته ازینکه جمله های تک واژه ای از نظر انداخته شده است و ساده و گسترده بودن جمله مورد بحث قرار نگرفته، همچنان در آن امکان این موجود است که جمله مکمل و ناقص یکی به جای دیگری آیند یعنی یکی متمم و مکمل دیگر باشد.

در عده ای از دستورها جمله از نگاه ساخت تنها به ساده و مرکب تقسیم شده است (۴)، جمله ساده بدین معنی که دارای يك فعل باشد و جمله مرکب که دو یا بیشتر از دو فعل داشته باشد. در این گونه

تقسیمات در زمینه جمله ساده از جمله با فعل و جمله بدون فعل یعنی جمله كو چك و بزرگ و از جمله ساده و گسترده كو چك و بزرگ ذكری به میان نیا مده است همچنان در زمینه جمله مرکب تنها روابط پایه و پیرو مد نظر بوده است و جمله های همپایه به نام جمله های پیوسته یاد شده است. (۵)

در يك عده دستورها های معاصر جمله از نگاه شکل به ساده، مرکب و مختلط تقسیم شده است (۶)

این گونه تقسیمات نسبتاً تکامل یافته و منطقی می نماید مخصوصاً که در هر زمینه، جمله به صورت اصلی و منکشف تقسیم شده است یعنی ساده اصلی، ساده منکشف مرکب اصلی، مرکب منکشف، مختلط اصلی و مختلط منکشف، و جمله در هر ساحتها نظر داشت روابط فقره ها شرح شده است.

برخی دیگر از دستورها نویسان معاصر در زمینه تقسیمات جمله از فقره های آزادو بسته و جمله های هسته یی صحبت کرده اند (۷) یعنی پس از جمله ساده که دارای يك نهاد و يك گزاره می باشد جمله های دارای فقره های بهم مربوط بنام هسته یی را مورد بحث قرار داده اند، آنگاه جمله هسته یی را به تکرار نا همپایه که همان جمله مختلط است و تکرار همپایه که جمله مرکب می باشد شرح و توضیح کرده اند، همچنان واضح ساخته اند که از اجتماع جمله های هسته یی جمله خوشه یی تشکیل می شود، این سخن بدان معنی است که جمله خوشه یی از مجموع جمله های دارای تکرار همپایه (مرکب) و تکرار نا همپایه (مختلط) بوجود می آید.

همچنین در این زمینه پوهنمل نصر تقسیماتی را ارائه کرده اند که در آن جمله از نگاه ساختمان و آمیزش با همی به دو گونه جدا شده است: ساده و گسترده، بعدا ساده به (بارکان) و (بی ارکان) و گسترده به (متوازن)، (هسته یی) و (خوشه یی) تقسیم شده است (۸).

البته اینجا اصطلاح با ارکان و بی ارکان بسیار خوب انتخاب شده است .

نگارنده جمله را از نگاه ساختمان و روابط باهمی آن بدین گونه دسته بندی کرده است (۹): نخست جمله به دو بخش تقسیم می شود ، جمله يك فقره یی و جمله چند فقره یی . جمله يك فقره یی به دو نوع جدا می گردد : كو چك (بی ارکان) و بزرگك (با ارکان) ، سپس جمله كو چك (بی ارکان) و جمله بزرگك (با ارکان) هر کدام به ساده و گسترده تقسیم می شود .

اما جمله چند فقره یی به سه گونه جدا می شود : مرکب ، مختلط و مرکب - مختلط سپس هر کدام از این جمله ها ی چند فقره یی تقسیم می گردد به ساده و گسترده .

اینجا جمله بدان جهت نخست يك فقره یی و چند فقره یی گفته شده است که در بعضی موارد تنها يك فقره برای انتقال فکر بسنده است و بعضاً برای این کار به چند فقره بهم بسته و پیوسته ضرورت می افتد ، و این يك فقره یا جمله يك فقره یی باید دور کن اساسی جمله یعنی نهاد و گزاره داشته باشد ، اما بعضاً بنا بر مقتضای کلام یکی از ارکان مقدر و محذوف می باشد ، به طور مثال : نجیب ! در صورت منادی واقع شدن و یا در جواب سوال که آمد ؟ گفته شود : نجیب . بعضاً هم هر دو رکن يك فقره مذکور می باشد ، ما نند نجیب آمد ، پروین رفت . گاهی هم جمله يك فقره یی خواه كوچك (بی ارکان) باشد یا بزرگك (با ارکان) ، به شکل ساده و بسیط می آید یعنی متشکل از عبارت های گسترده یا چندین عبارت بهم بسته نمی باشد ، مثال : جمله كوچك (بی ارکان) ساده : پروین ! در حالت ندا .

یادر جواب سوالی که بگویند چه می خوانی ؟ گفته شود : کتاب و یا واژگها یی از قبیل : بلی ؟ خیر ، آفرین !

جمله بزرگ (بارکان) ساده: نجیب آمد. پروین در س میخواند.
و گاه جمله های یک فقره یی کو چک یا بزرگ، متشکل از یک
یا چند عبارات گسترده و یا عبارتهای به هم بسته و پیوسته می
باشد، مثال:

جمله کو چک (بی ارکان) گسترده: ای ابرهای متراکم. بهاری!
یا: وای به حال همچو تو گدای بی حیا!

جمله بزرگ (بارکان) گسترده: «کشور محبوب ما افغانستان در
آستانه دهه شصت حرکت پیروز مندا نه خویش را از وضع
کنونی عقب ماندگی به سوی انکشاف و پیشرفت اجتماعی آغاز
می نماید.»

و یا: «در افغانستان با انقلاب ثور در واقعیت امر حاکمیت زحمت-
کشان در وجود و به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان اصولاً
استقرار یافت.»

(انیس، ۲۳ سرطان، ۱۳۵۹)

اما وقتی که یک مفهوم یا مفکوره یی توسط چند فقره بهم بسته و
پیوسته انتقال یا بدآنگاه موضوع جمله چند فقره یی به میان می آید
و در آن صورت یا رابطه میان فقره هاهمپا یه گی و توازن می باشد که می
توان آنرا جمله مرکب یا طوریکه رضا باطنی گفته است (۱۰) هسته
یی دارای تکرار همپا یه نامید، البته در این صورت وقتی که فقره
های جمله همپا یه باشند هسته یی گفتن آن قابل تأمل است، مثال:
«فرشته چشمانش را بست، لبهایش را محکم روی هم گذاشت و
سرش را به علامت انکار تکان داد.»

همچنان در جمله های چند فقره یی گاه رابطه میان فقره هانا
همپا یه گی و تابعیت میباشد یعنی در آن یک هسته یا پایه و یک یا
چند وابسته یا پیرو می آید و اینگونه جمله را باید جمله مختلط

یابنا بر قول رضا باطنی هسته یی دارای تکرار نا همپایه گفت (۱۱).
در این جا هسته یی و نا همپایه، اصطلاح به جا است اما استعمال
تکرار قابل دقت می باشد.

به همینگو نه بعضا فکری در خلال چند فقره به هم بسته و پیوسته
سته یی که فقره ها بعضا یاهمه همپایه و بعضا نا همپایه اند، انتقال
می یابد که آنرا می توان جمله مرکب مختلط یا بنا به گفته رضا باطنی
جمله خوشه یی نامید (۱۲). و اما جمله خوشه یی بنا بر طرح رضا
باطنی بخشی از جمله مرکب مختلط می تواند بود. چه در جمله مرکب
مختلط گاه هسته ها با هم همپایه می باشند و گاه وابسته ها، و گاهی
هم همپایه گی در هردو یعنی پایه ها و پیرو ها دیده می شود.

البته جمله های مرکب، مختلط و مرکب - مختلط می تواند به نوبه
خود در موارد گوناگون ساده یا گسترده باشند، مثال:

جمله مرکب ساده: «نورماه از عقب می تابید و سایه ها را در جلو
نمایان می ساخت.»

جمله مرکب گسترده: «عده یی از شاعران هر روز سه شنبه در جای
گرد می آمدند و در باره موضوعات و مطالب شعر و ایجاد رموز و نکات
تازه آن گفتگو می کردند.»

(ادب، شماره اول، ۱۳۵۳)

جمله مختلط ساده: «دو ش دیدمش که سرمست و خرامان میرفت»

جمله مختلط گسترده: «او همه چیز و دارایی و توان خود را در پای
ناز آن معشوق والا که همه خوبان جهان چون ذره یی بیش در پر تو
خورشید زیبا یش نمیبا شدند، فدای کند.»

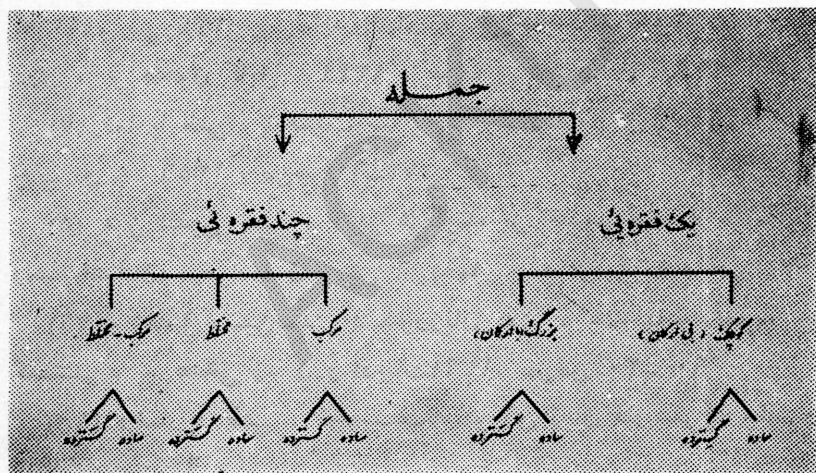
(ادب، شماره سوم، ۱۳۵۳)

جمله مرکب - مختلط ساده: «مژده رسید که بهار آمد و سبزه

جمله مرکب - مختلط گسترده : در قرن حاضر که ملیت گرایینی اوج گرفته و کشورها ی نو بنیاد زیادی به وجود آمده اند تلاش برای پالایش زبان و محو آثار ناخوشایند گذشته نیز به شدت رایج شده و بخشی از سیاست زبانی دولت‌ها را تشکیل داده است . (۱۳)

اینجا دو فقره نخست همپایه و پیرو اند برای دو فقره بعدی که پایه و همپایه اند .

به طور کلی به نظر نگارنده جمله را از نگاه روابط با همی و ساختمان این گونه می‌توان دسته بندی کرد:



یادداشت ها :

- (۱) جان . ت. واتر من ، سیری در زبا نشناسی ، ترجمه بدره یی ، ۱۳۴۷ ، ص ۴ .
- (۲) سید کمال تالغانی ، دستور زبان فارسی ، چاپ اول ، ۱۳۴۰ ، ص ۹۷ ، استاد بیتاب ، دستور زبان فارسی ، پوهنځی زبا ن وادبیات ، ۱۳۳۳ ، ص ۸۹ .

- (۳) حسن ناظمی ، دستور نو، چاپ سوم ، ۱۳۴۳ ، صص ۶۵-۶۶
مرتضی مدرس گیلا نی ، دستور زبان فارسی ، چاپ عطایی ، ص ۷۹ ،
ایرج دهقان ، دستور زبان فارسی چاپ نهم ، ص ۵۷ .
- (۴) نا تل خانلری ، دستور زبان فارسی ، چاپ چهارم ، ۱۳۵۵ ،
صص ۱۳۳ - ۱۳۸ ، احمد شفایی ، مجله سخن ، دوره (۲۲) و (۲۳)
و بعض دیگر .
- (۵) خانلری ، دستور زبان فارسی ، چاپ چهارم ، ص ۱۳۳ .
- (۶) نگهت سعیدی ، دستور زبان معاصر دري ، پوهنتون کابل
۱۳۳۸ ، ص ۱۲۴ ، پوهاند الهام ، روشی جدید در تحقیق دستور زبان
دری ، پوهنتون کابل ، ۱۳۴۹ ، صص ۱۵۴ - ۱۶۱ .
- (۷) رضا باطنی ، توصیف ساختمان دستور زبان فارسی ،
چاپ دوم ، ۱۳۵۶ ، صص ۶-۷۳ .
- (۸) عین الدین نصر ، «نکرش کوتاه بر تقسیم جمله از نگاه آمیزش
وساختمان» ، خراسان : ش ۶ (حمل و جوازای ۱۳۶۱) ص ۱۷۶ .
- (۹) پوهنمل حسین یمین ، دستور زبان دری ، جلد دوم «نحو» ، چاپ
گستتر ، پوهنخی زبان و ادبیات ۱۳۶۱ ، صص ۳۰ - ۶۰ .
- (۱۰) رضا باطنی ، توصیف دستوری زبان فارسی ، چاپ دوم
۱۳۵۶ ، ص ۶۴ .
- (۱۱) ایضاً رضا باطنی ، ص ۶۵ .
- (۱۲) ایضاً رضا باطنی ، ص ۷۱ .
- (۱۳) رضا باطنی ، چارگفتار درباره زبان ، ۱۳۵۵ ، ص ۷۱

پوهنيار عين الدين نصر

نگاه کوتاهی بر تغییر های فنا لوژیکی

در زبان دری

تک آوازها در واژه‌ی یا عبارت‌ی اغلباً بر یکدیگر پرتو می‌افکنند. این پرتو افکنی چهره آواز پر توافق‌کننده شده را دیگر گونه می‌نماید هنگامیکه این آوازها در پهلوی هم‌بیایند آنکه زورمند تر است ناهمزور را به تغییر اندر می‌سازد. با اینهم تمام تغییر های آوازی در همسایگی هم و مساویانه یکسان رخ نمیدهد همانا روند های آشکار تغییر آواز در زبانهای جهان به رنگ گسترده دیده شده میتواند، ولی این روند ها در برخ زبانها زیاد است و در برخی کم. پس روند های تغییر آواز در طبیعی بودن یا پیایی رخ دادن آن بشمار گرفته میشود.

چنانکه گفته شد تغییر آواز بر یک گونه نمی‌باشد. آوازی هم رنگ آواز دیگر میشود آوازی در بین آوازه‌های دیگر برافزوده می‌آید، آواز از یکجای تک ساخت زبانی به جای دیگر آن میرود، سر انجام از پهلوی آوازه‌های

دیگر ساخت زبانی می‌افتد. برای برخی از این رنگ تغییرها دلیلی بر پوتو افکنی آواز کنشی Phonological conditioning میتوان آورد و برای برخی

دیگر نمیتوان تغییرهای بی دلیل را در شمار پدیده استثنایی یارهنمودهای گنگ درونی و بیرونی زبان می‌توان آورد. باتمام اینها وبه رنگ همه گانی اگر این قسم تغییرها را از نگاه توزیع آواز کنشی phonological distribution ابخشی از دیدگاه تغییر آزاد آنها روشن سازی نماییم موجب خوشنودی ما و خاموشی خرده گیران خواهد شد.

در زبان دری جریان تغییر آواها بخود هستی میگیرد ولی نه به تندیس گسترده تر ما اینگونه جریان را به رنگ فشرده تر در زیر فرجام بندی می‌نماییم:

۱- روند همگونه‌گی:

در این روند يك آواز همگونه آواز دیگر میشود. مهمترین روند طبیعی تغییر آواز نوعهای گونه‌گون همگونه سازی است. در زبان فارسی دری همگونه سازی پسر و، بیشتر همه گانی مینماید، در این زبان این رنگ همگونه سازیها بیشتر دیده شده است (۱)

انفی سازی- هرگاه واکه یی [avowel] در میان دو همخوان Consonant

انفی جای گیرد انفی میشود که آن واکه انفی شده گفته میشود

مانند: واکه های «من» [man] «مان» [man] «نان» [nan]

و دیگران (۲) همگونه سازی انفی در زبان دری آواز «ن» /n/ هم جایگاهی آواز پهلویی خود را به خود میگیرد مانند:

«م» [m] در پهلوی «ب» /b/ : (شبهه) [sambe] (نف) [m]

در پهلوی «ف» /f/ «انفی» (amfi) (نگ) /n/ در پهلوی گك وك

/k,g/ : انگور [angor] «انکار» [inkar] (نق) /N/

در پهلوی «ق» /q/ (منقل) [manqal] «ون» [n]

در دیگر جایها (۳) با آواشوی میان واکه بی- هر گاه همخوان بندشی در میان دو واکه بیاید با آوا میشود. این پدیده بیشتر رویه گاه شماری د ارد تا اکنون مانند: «گک» در بنده گان. در زبان دری همگونه سازهایی دیگری نیز است که این فشرده جای گفتن همه آنها ندارد.

به رنگ همه گانی همگونه سازی از دو دیدگاه دیده میشود: ازدیدگاه جایگاه تولید و از دیدگاه شیوه تولید. بیشتر همگونه سازیها در زبان دری از دیدگاه جایگاه تولید به خود هستی میگیرد.

۲- روند نا همگونه گی:

برخ روندهای دیگری در زبان فارسی دری هستی دارد که نمیتوان آنها را همگونه سازی گفت. دلیلی هم برای اینگونه تغییر ها نمیتوان آورد. با اینهم درپهلوی اینکه این نوع تغییر ها استثنایی گفته میشوند طبیعی نیز بشمار می آیند. اهم اینگونه تغییرها چنین نا منویس می شود: (۱) «انجام افتی- این افتیدن بندشی «د» وانفی «ن» [n] از اخیر واژه است، مانند: از «رفتند» (رفتن)، از «من» (مه) (۲) بر افزوده -افزوده شدن «ی» و «و» [w, j] در میانه دو آواز است مانند «دانا یان» و «ابروان» [danajan, obrowan]

(۳) بیجا شوی- این پدیده در گفتار مردم ناخوانده بیشتر رخ میدهد، مانند: «مفتی»، «متفی»، «رخصت» (رسخت) و دیگران. (۴) تغییر آزاد در اینگونه تغییر، دو آواز بی اینکه سیمای خود را از دست بدهند، آزادانه در جای یکدیگر می نشینند، مانند: «پوف» در (فیل)، (بیل)، (سفید)، (سپید) و دیگران تغییرهای دیگری کم و بیش در این باره

در زبان فارسی دری است که در این فشرده از آنها به درازا نمی توانیم سخن گفت .

This paper discusses phonological distribution as well as free-variation in Dari. Both, natural processes of sound changes-assimilations and nonassimilations in Dari can be seen. In brief, these processes operate in Dari: nasalization, nasal assimilation intervocalic voicing, apocope, epenthesis, metathesis, (replacive) (cuppletive) and so on .

نکته

بگو ای سخن کیهیای تو چیست
 غبار ترا کیهیا سا ز کیست
 که چندین سخن از تو بر ساختند
 هنوز از تو حر فی نپر داختمند
 زما سر بر آری و با ما نه ای
 نما بی به ما نقش و پیدانه ای
 (نظا می)

پرو فیسور دکتور عبدالظہور عبدالعزیز

و

پوهیالی ضیاء الدین ضیاء

مناسبت های معنایی بین واژه ها

انواع معنای واژه ها:

یکی از مسایل ضروری در زبان، کار برد چندین معنایی واژه هاست. واژه ها در زبان بصورت پراکنده و جدا نبوده، بلکه با واژه های دیگر در رابطه های گوناگون قرار دارند. واژه ها با علایم مشابه و معنایی عمومی لغوی و دستوری خود به تیپ های معین جدا میشود، رابطه میان کلمه ها در اساس ساحه و مشابہ بودن آنها برقرار میشود مثلاً گپ زدن، صحبت کردن، تکلم کردن در یک ساحه داخل میشود و در اساس رابطه مشابہت یک گروه معنایی لغوی (لکتیکب تسیتک) را تشکیل میدهد. لیکن درین گروه معنایی لغوی مفاهیم خوب، بد، سریع، آهسته غلیظ، رقیق با فعل تکلم کردن پیوند شده یک گروه ساحوی را بوجود می آورد ساختمان لغوی زبان بهمین قسم گروه های معنایی لغوی و گروه

های ساحوی جدا میشود. ممکن است کلمه چند معنایی همز مان به چند گروه معنای لغوی شامل شود. کلمه های بیانگر خویشا وندی کلمه های افاده کننده خورسندی و خفگی و کلمه های مختلف مربوط به حیات و غیره گروه های جداگانه معنایی را تشکیل میدهند. در تدقیق آنها از نظریه «میدان سینتک یا میدان مفهوم»، قرینه و پیوند لغت ها که آنرا غا لبا «ولنتی» هم میگویند استفاده میشود

میدان سینمتکی یا میدان مفهوم کلمه های را که از نظر معنا با هم پیوند دارند یکجا مینماید معمولا این قسم کلمه ها یک گروه هم معنایی را تشکیل میدهند. از جمله کلمه های بیانگر خصوصیت رنگها و کلمه های افاده کننده وقت، حرکت، حالات و غیره دارای «میدان سینمتکی» جداگانه میباشد لیکن معنای عمومیت یافته و مشخص کلمه ها بکمک قرینه توضیح میگرد. ساحه یی که معنای کلمه ها را بکمک شرایط و وضعیت سخن (در گفتار) و قرینه (در نوشتار) میاموزد بنام کانتکستو لوژی یاد میکنند. مسأله پیوندیابی و عدم پیوندیابی کلمه ها در زبان به رابطه میان معانی آنها وابستگی دارد مثالی پیوندیابی کلمه های «سرخ» و رفتن امکان ندارد. چونکه میان معنا های آنها هیچنوع رابطه وجود ندارد و لی ممکن است کلمه های «زود» و «رفتن» باهم پیوند یابند چونکه مناسبت آن با انجام دادن حالت حرکت رو شن است کلمه های سبز و آبی زبان دری با کلمه های «كوك» و «هوا رنگ» زبان اوزبکی و همچنان کلمه های «سینی» و «گلوبوی» زبان روسی و کلمه blau زبان آلمانی bleu زبان فرانسوی، و blue زبان انگلیسی درست میاید لیکن درین زبانها کلمه های ترکیبی از پیوند کلمه ها نیز بوجود میاید در زبان آلمانی himmelblau, hellblau در زبان فرانسوی light blue. pale blue, skublu-blue de uel, blau chair در انگلیسی به معنای آبی آسما استفاده میشود کلمه های dunkel blau جرمی bleau fomee فرانسوی bark blue انگلیسی بمعنای (آسمانی) استفاده شده می تواند طوریکه دیده میشود در زبان های مختلف گفتن مشخصات چیزها یعنی وظیفه نام گذاری فرق میکند

چونکه در بین سیستم لغوی زبانها تفاوتها وجود داشته و این در بین میدان سیمنتیک و گروه های معنای لغوی کلمهها تفاوت هارا بوجود میاورد .

ممکن است کلمه ها به معنای اصلی و معنای مجازی بکار برده شوند.

معنای اصلی کلمه بصورت مستقیم باوظیفه اسمی همان کلمه بستگی داشته معنای آن تغییر نمی یابد مثلاً روباه حیوان، شیر، حیوان در نده قوی .

معنایی که با معنای اصلی کلمه شی و مفهوم بستگی نداشته بلکه در نتیجه قایم نمودن رابطه با یکی از علایم و حالات همان چیز بمنظور توضیح آن بکار برده شود، معنای مجازی گفته میشود مثلاً او روباه است (بمعنای آدم زیرك) مثل شیرزبر دست (بمعنای آدم قوی و نیرومند) .

خصوصیت چندین معنایی کلمه را (پولی سیمیم) میگویند. کلمه دم بمعنای مستقیم اصلی اش به يك قسمتی از ارگانیزم يك حیوان دلالت میکند و بکار برده میشود. همچنین کلمه دم بمعنای طفلی که همیشه از عقب پدر و مادرش می گردد نیز بکار برده میشود .

بنابراین کلمه دم يك کلمه چندین معنایی میباشد. در بعضی ترکیب ها کلمه های هم وجود دارد که یکی از آن کلمه بمعنای اصلی اش و دومی آن بمعنای مجازی بکار بسته میشود مثلاً در ترکیب سنگ دل، دل بمعنای اصلی کلمه «سنگ» به معنای مجازی بکار رفته است لیکن این ترکیب در يك حالت تام سنگ دل ترکیب متغیر المعنا گفته میشود چونکه کلمه های متشکله آن اگر از هم جدا ساخته شوند معنای آن دیگر میشود در چنین حالت ییوند کلمهها (ولنتی آن) نقش نهایت عمده را بازی میکند. باید دانست که در تشکل معنای لغوی کلمهها خصوصیت های دستوری آنها اهمیت خاص دارد. کلمه یی که به معنای مجازی بکار برده میشود غالباً به میدان سیمنتیکی دیگر میگذرد. این گفته در مثال های فوق بو ضاحت مشاهده شده میتواند. هر يك از معانی کلمه

های چند معنایی با معانی کلمه های دیگر نیز رابطه پیدا می کند تغییر یابی معنای کلمه ممکن است در اساس مشابهت و نزدیکی کلمه ها بایکدیگر شرایط و قرینه کار برد آنها صورت پذیر گردد بکار بردن کلمه ها به معنای مجازی در همه زبانها عمومیت دارد. اصول تغییر در معنای کلمه ها به چارگونه تواند بود .

۱- تغییر میتافاره methaphora

۲- میتا نیما metonimia

۳- سیکدانه

۴- فنکشنلی

تغییر دادن نام يك شیء یا چیز در اساس مشابهت شکل رنگ و غیره خصوصیت ها با اشیای دیگر بنام تغییر میتا فاریکی میتافاره - یونانی methaphora تغییر اسمی تغییر دادن) گفته میشود مانند نگاه سرد، نگاه گرم و غیره و همچنان تغییر معنای کلمه های رو باه، دم، خروس در بالا توضیح شد. تغییر میتا فاریکی میباشد.

کلمه ها نام های اصلی محسوب میشوند معانی مجازی در اساس وریشه همین معناها بوجود می آید کلمه هاییکه افاده کننده يك شیء یا حادثه میباشد برای افاده کردن حادثه یابی دیگره مورد استفاد قرار میگردد .

اگر مجاز قرار دادن نام يك شیء به شیء دیگر در اساس موجودیت رابطه و فعالیت حقیقی صورت گرفته باشد آنرا میتا نیما (یونانی metonimia نام گذاری تکراری) میگویند مثلاً دو بیاله نوشیدن (بمعنای - دو بیاله چای) گورکی را خواندم (بمعنای - آثار گورکی را خواندم) در دیدار آینده اتلس بپوش (بمعنای - در دیدار آینده پیراهن اتلس بپوش) بعضاً نام مخترع یا نام جای هانیز به نام اشیا مسمی کرده میشود مثلاً ماسکویچ، والگه، فورد دیزل، ولت، لوسن (نام لابراتواریکه در آن کشف شده است) و غیره .

نام گرفتن يك شیء یا چیز مکمل بایک قسمت یا جزء آن بایک قسمت تام منظور کاربرد مکمل و پوره آن يك مسأله بسیار عادی بوده و وسیعاً

در زبان رواج یافته است این حا دئه را سنیکدانه (یونانی Synecdoche درك مطابق عادت) گفته میشود مثلا پنج پنجه خود را به دهان خود فرو می برد، ریش سفید و غیره حادثه سنیکدا بیشتر در اسمهای رویدنی و سبزیجات مشاهده میشود کلمه شفتالو، هم به درخت وهم به میوه آن دلالت میکند. سیب، با دام، چارمغز، خربوزه و کلمه های مانند آنها نیز حایز همین خصوصیت میباشد.

تغیر فنگشنلی (وظیفوی) معنا هابه تشابه و نزدیکی وظایف چیزها مربوط میگردد. تغیر معنا در کلمه (سیاه- سیاهی) در زبان دری نیز مطابق همین پرنسیپ صورت گرفته است.

قبل ها خط را بامایه رقیقی می نوشتند که این ماده را سیاهی می گفتند در زمان ما رنگهای دیگر چون سبز، سرخ و غیره بمعنی سیاه که شکل مایع بوده در نوشتن از آن استفاده میشود بکار میرود ورا بطه مایع بودن از آن در نظر است. ویا کلمه مرمی در گذشته صرف بمرمی تفنگ اطلاق میشد اما امروز مرمی دلالت میکند بر مرمی تفنگ، مرمی ماشیندار مرمی توپ و غیره.

محدود شدن و وسیع شدن معنای کلمه ها نیز در ترقیات معنایی کلمه ها ها نقش مهمی بازی میکند. مثلا فعل «ساختن» بمعنای وسیع. ساختن خانه، موتر، میز، تعمیر، سرك... و غیره بکار بسته میشود. کلمه «دل» بر علاوه از معنای یکی از عضو های انسان، بمعنای وسیع قفسه سینه هم بکار برده میشود کلمه ما شین بمعنای موتر محدود شدن معنای کلمه را میرساند. کلمه دهقان در سابق بمعنای صاحب ده، مرد زمین دار و کسی که با کشت و زراعت مشغول باشد، صاحب ده و مالک زمین مورد استفاده بود اما امروز معنای آن محدود شده بمعنای انسان زحمتکش کشت کننده بکار بسته میشود.

امونیم ها، انواع و منبع های آن

کلمه ها از لحاظ گفتار (تلفظ) نوشتار و معانی خود به گروه های جداگانه تقسیم میگردند گروه کلمه هایی را که شکل گفتار و نوشتاری همسان داشته معانی گوناگون و مختلف را افاده نمایند امونیم های-

گویند (یونانی homog به همسان onyma نام) امونیم ها به انواع و تیپ های ذیل تقسیم میشود:

الف- امونیم های مطلق مثلا بار(بار اسپ و غیره)، بار (چایخانه).
ب- هم آواز ها، در تلفظ یکسان در معنا و نوشتن مختلف با شند مثال خواست (طلب) خاست (ازجای برخاستن) .

ج- امو گرافها- کلمه هایی که شکل نوشتاری آن یکی در معنا و تلفظ مختلف با شند مثلا شیر (حیوان) شیر (شیر گاو) یا گوسفند) در انگلیسی tear اشك چشم tear پاره شدن .

د- او مو فورم ها، امونیم های دستوری (لكسيك كراتيك) یعنی کلمه هایی که از لحاظ دستوری با هم برابر بوده و از نظر معنا از هم فرق دارند مثلا کلمه های شوی (شوهر) شوی از ریشه فعل امر (شوی- شستن لباس و غیره) خوان (دسترخوان) خوان از ریشه فعل امر (بخوان خواندن کتاب و غیره) از همین قبیل اند .

کلمه های hour ساعت our ازما light روشن light سبك در زبان انگلیسی نیز از همینگونه اند بعضی از امونیم ها در نتیجه یا مطابق تلفظ و نوشتار کلمه های متداخل از زبان های دیگر به تلفظ و نوشتار زبان مادری بوجود می آید مثلا در زبان اوزبیکي تاك- قوه برق تاك درخت انگور و در زبان دری بار(بار اسپ و غیره) بار (چایخانه) بس (ختم) بس (سرویس) غالبا امونیم هادر نتیجه تغییرات صوتی در زبان بوجود می آید .

قبلا در زبان انگلیسی امونیم های piece توته، peace آرامی، weak ضعیف week هفته tear اشك tear پاره کردن

و غیره در نتیجه تغییر صوت و اول در ترکیب آنها بوجود آمده اند.

در زبان انگلیسی در بین نوشته و تلفظ کلمه ها تفاوت زیاد وجود دارد و کلمه های هم وجود دارند که دارای گرافیم مختلف بوده اما بیک قسم تلفظ میشوند مثلا knight رخ night شب die بردن dye درنگ کردن و غیره از همین سبب که درین زبان تیپ های مختلف امونیم ها دیده میشود .

کلمه هاییکه از نظر معنا یکی ولی از جهت گفتار و نوشتار با هم فرق دارند ا مونی م های پوره گفته میشوند هرگاه صرف نوشتار یا تلفظ کلمه ها با هم یکسان باشند آنرا ا مونی م های ناپوره میگویند پیدایش و بوجود آمدن ا مونی م ها را خصوصیت کم شوی چند معنای کلمه ها نیز می توان افاده نمود .

در فرق کردن ا مونی م ها سیر تاریخی آنرا نیز باید در نظر گرفت مثلا پیدا شدن (پیدا شدن طفل) و (پیدا شدن فکر) هر دو از یک ریشه بوجود آمده اند. در بوجود آمدن ا مونی م ها تغییرات صوتها در خود زبان قواعد املایی و تغییرات معنایی از جمله منبع های مهم بشمار میرود معنای ا مونی م ها نظر به موقعیت و قرینه کلام روشن میگردد .

هم معناها (سینا نیمها) متضاد معناها (انتانیمها)

انواع و معنای کلمه های در مقایسه آنها روشن میگردد. مشابهت معنای کلمه ها بخاطر توضیح هم معنا و متضاد قرار گرفتن آنها در توضیح متضاد معنای شرایط اساسی بشمار میرود کلمه هایی که ا فاده کننده مشابهت یا قرابت معنایی یک مفهوم حادثه، موضوع یا یک علامه بوده و بخاطر فرق کردن معنای گوناگون علامه و نشانه احساسی و سبک شناسی کلمه خدمت میکنند هم معناها گفته میشوند (یونانی *synonima* نام در معنای همسان)

معمولا اینچنین کلمه ها در ردیف های هم معنا توحید میگرددند کلمه های باتور مرد جسور، شجاع، دلور با غیرت گروه جداگانه کلمه های هم معنا را تشکیل میدهد کلمه های

در زبان انگلیسی شامل یک ردیف از کلمه های هم معنا میباشد و لی هر کدام از کلمه های شامل گروه کلمه های هم معنا نظر به موقعیت کار برد آن ها فرق میکنند. کلمه های شامل یک ردیف هم معنایی بیک جزء گفتار مربوط میشوند و لیکن ریشه های آنها ساختمان مور فولو جیکی و علامه و معنای احساسی آنها متنوع میباشد مثلا معنای کلمه های قواره، شکل، صورت، روی، چهره بسیار نزدیک بوده ولی از آن جمله کلمه های شکل و قواره درین گروه معنایی از جهت سبک شناسی بخاطر

تحريك احساس و هيجان اشخاص بشکل سلبی و کلمه های چهره، صورت، بشکل ايجابى مورد استفاده قرار میگیرد. مقایسه کنید: چهره اش باز است، قواره اش سیاه است. شکلت را گم کن، وغيره باید گفت که کلمه های شامل این گروه هم معنا با معنای احساسی شان متمایز میگردند ولی همه کلمه های شامل گروه هم معنا با معنای اساسی و اصلی کلمه «روی» متحد شده اند کلمه روی معنای اصلی و اولی گروه هم معنای مذکور شمرده میشود.

هم معنا ها اساسا به چهار دسته تقسیم میشوند :

۱- هم معنای مطلق (ایسیویوت. کلمه های که بدون ملال یکی بعوض دیگر مورد استفاده قرار گرفته در معنای شان هیچ نوع تفاوت و دگرگونی دیده نمیشود مثلا زبان شناسی- لنگو یستیکس، آوازشناسی فونتیکس .

۲- هم معنا های که از جهت معنای شان فرق مینمایند به رشته معنا شناسی شامل میگردد. باتور، جسوردلاور، شجاع .

۳- هم معنا های قرینه یی (کانتکستوال) نظربه وضعیت حالات وقرینه سخن معنای یکی بعوض دیگری بکار برده شده میتواند مثلا نویسنده ادیب .

۴- هم معنا های اسلوبی یا سبکی هم معنا های که معنای شان حالت احساس و هیجان را افاده مینمایند مانند روی، چهره، قواره، شکل، صورت .

هریک از کلمه های شامل گروه هم معنا ها با کلمه های دیگر را بطه و مناسبت نزدیک دارند بعضا کلمه های مستعار خارجی یکجا با کلمه زبان مادری برای افاده یک معنا بکار برده شده باهم هم معنا میشوند. مثلا بار - بار وسایل حمل و نقل - بار - چایخانه .

مجموع هم معنای زبان سینانیمکس گفته میشوند. هم معنایی باعث غنای زبان شده تسلط و مهارت استفاده از آنها نشانه عظمت و اعتلای فرهنگ است. هم معنا ها با خاطر افاده واضح و روشن فکر کم میکند. کلمه هاییکه با در نظر داشت خصوصیت متضاد در معنای شان دسته بندی میشوند متضاد معناها (انتانیمها) گفته می شوند. (یونانی anti ضد

anyma نام) متضاد معناها به دسته لغوی (متضاد بودن معنای کلمه ها) و دستوری (متضاد بودن ساختمانهای دستوری) تقسیم می شوند متضاد معنا های لغوی، خوب خراب، دراز، کوتاه، پست، بلند، سیاه، سفید مقبول، بدرنگ. متضاد معناهای دستوری: نمکی، بی نمک، شیرین، بی مزه و غیره. بر علاوه ازین متضاد معناها به دسته های ذیل نیز جدا میشود .

۱- متضاد معنا های حالتی و توصیفی مانند حاکم، محکوم، سیاه سفید، دور، نز دیک، بای، غریب و غیره .

۲- متضاد معناهای متناظر مثلا جنگ، صلح، زن، شوهر، خریدن فروختن .

۳- متضاد معناهای تقسیمات تاریخی مفاهیم مثلا قانونی- غیر قانونی متضاد معناها در بین کلمه هایی که معنای یکدیگر را نفی میکنند بوجود می آید. آنها ممکن است هم معنا های خود را داشته باشند مثلا باطعم (شیرین) بی طعم (بی مزه، بی طعم) باید گفت که متضاد معناها با هم معناها هم رابطه داشته می تواند. متضاد معناها در نتیجه مقایسه کلمه های متضاد بوجود آمده در گفتار و نوشتار فراوان مورد استفاده قرار میگیرد .

متضاد معناها واسطه های تصویری زبان میباشند در ادبیات بکمک متضاد معناها از انتی تیز استفاده می برند یعنی کلمه های متضاد را در آثار شان همزمان استفاده میکنند.

انتی تیز در ضرب المثل ها هم زیاد بکار برده میشود. از دوست نادان دشمن دانا بهتر است.

دشمن دانا که پی جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

تبو (حرام) و ایو فیمیزمها:

کلمه تبو از زبان پولینزی (زبان بومی های ساکن در جزایر اقیانوس آرام) گرفته شده نظر به عادت شخصی یارسوم دینی منع کردن یک چیز ناشی از جمله او کردن حیوان معین یا منع کردن کندن یا شکستادن گیاه یا سبزه وابسته میباشد .

بعضی از ضمایر هم به صفت ایو فیمیزم بکار برده میشود مثلاً و
 نظور کرادی، اینطور کردی کار را خراب کردی .
 در صورت مردن کدام آدم برای گم کردن سایه مرگ از خانواده
 گرفتن نام مرگ منع بوده در عوض کلمه در گذشت یا رحلت کرد را بکار
 میبرند.

تبو يك مفهوم قبیلوی بوده و منع کردن يك شی یا چیز و یا حالتی را
 افاده مینماید .

باتطبیق این حالت در زبان لنگو ستك تبو وجود آمد. در زبان
 اوزبیکي و دری نام گزدم تبو است و در عوض آن به زبان دری گمنام،
 بی نام و در زبان اوزبیکي- خسر، گمنام، بی نام بکار برده میشود.
 و یا گوش دردی اطفال در زبان تبو بوده و جای آن (نام گم) بکار برده می
 شود مثلاً نام گم های بچه درد میکند.

فعالیت کلامی انسان نورم های اخلاقی را مراعات میکند. استفاده
 کلمه ها و عبارات ها بعضی کلمه هایی که از نظر اخلاقی و مدنی
 نا درست بوده نا معقول پنداشته میشود ایو فیمیزم ها گفته میشود.
 (یونانی euphemeo خوب بمعنای ملایم صحبت میکنیم) مثلاً بعضی
 کلمه مرد، از دنیا در گذشت، از دنیا چشم پوشید، قلبش ایستاده شد .
 برحمت ایزدی پیوست و غیره را بکار میبرند . معنا و خصوصیت های ایو-
 فیمیزم ها متنوع اند آنها نظر به هدف استفاده از آنها کسب اهمیت می
 نمایند. يك بخش (ایو فیمیزم با تبو ارتباط مستقیم میگیرد و بخش عمده
 ایو فیمیزم ها را کلمه ها و عبارات های تشکیل میدهند که از جهت اخلاقی
 و مدنی گفتن آنها نادرست بوده و یا نامعقول پنداشته میشود مثلاً استعمال
 کلمه گل بعضی چیچک، بعضی کلمه زن، همسر، خانم، مادر و اولادها
 کوچ، فامیل و بعضی زن گرفتن- عروسی کردن و غیره همه ایو فیمیزم ها
 اند. تبو و ایو فیمیزم ها در آثار ادبی و هنری به پیمانهای زیاد بکار برده میشود
 کار برد و استفاده مناسب آنها مستلزم دقت و هنر مندی هر چه
 بیشتر گوینده میباشد .

اصطلاح شناسی (ترمینالوژی)

غالباً کلمه ها دارای چندین معنایباشند. ولی کلمه هایی هم وجود دارند که مفاهیم و موضوعات مربوط به علم، تخنیک، هنر و مدنیت را در بر گرفته دریک معنا بکار برده می شوند. این کلمه ها را اصطلاح (تیرمن) میگویند (لاتینی terminus سرحد، نقطه آخری) همه اصطلاحات مربوط بعلم تخنیک، هنر و فرهنگ یکجاشده ترمینالوجی یا اصطلاح شناسی را میسازند بطور مثال علم زبا ن دارای اصطلاحات خاص خود بوده مثلا واول، کانسونانت، هم معنا متضاد معنا، فونیم، مورفیم و غیره و اصطلاحات مخصوص جغرافیه شرق، غرب، دشت، صحرا، آبناء، خاکنا، جزیره، بحیره و غیره.

اصطلاحات با مفاهیم علمی وابستگی داشته معنای آنها با د نظر داشت اینکه در کدام رشته یا ساحه علم یا تخنیک مورد استفاده قرار میگیرند روشن و معین میگردد استفاده یک اصطلاح به چندین معنا از جمله خصوصیت های لازمی علم بشمار نمی رود زیرا استفاده کردن از یک اصطلاح در علوم مختلف به بعضی ناروشنی ها منجر میگردد مشخصه ضروری اصطلاحات بایک معنایی بودن آنها (مونو سنیتک) نداشتن علامه جداگانه احساس و هیجان و رابطه آن بیکی از رشته های علم و تخنیک توضیح شده نمی تواند بعضی از اصطلاحات در آثار هنری نظر به ضرورت اسلوبی شان بکار برده می شوند. کاربرد اینگونه اصطلاحات با شرایط و قرینه رابطه زیاد دارد. مثلا بکار بردن اصطلاحات نجومی مانند رویش چون مهتاب، چشمش بسان ستاره است و غیره.

موجودیت شرایط و قرینه بخاطر اصطلاح ضروری نیست زیرا بدون قرینه و بصورت جداگانه یک مفهوم را افاده کرده میتوانند مثلا فاسفورس ویتامین و غیره.

بعضی از اصطلاحات برای چندین ساحه علم عمومیت دارد مثلا کلمه اتومات. ولیکن هر یک از ما شین های اتومات نام بخصوص خود را دارد. بعضا نام پوره ماشین اتومات گفته نشده و عوض آن صرف اصطلاح (اتومات) بکار برده میشود. هر یک از علوم دارای سیستم اصطلاحات

خاص خود میباشد اصطلاحات نام‌اشیاء بعضی از جریانات (کیمیای و فزیک) حالت، علامه، مقیاس، ترتیب کار رشته و ساحه های علم تخنیک و همچنان کتب و مشغولیت را افاده میکنند .

اصطلاحات نیز مانند کلمه هاساختمان صوتی (پلان افاده) و جهت معنایی (پلان مضمون) خاص خود رادارا میباشند . از تلفظ عده پی از اصطلاحات رابطه آن بابخش های مختلف علوم روشن میشود زیرا رابطه میان پلان افاده و پلان مضمون در اصطلاحات در نهایت عضوی و ارگانیک میباشد اصطلاحات ممکن است ازیک کلمه یا ترکیب و یا بیشتر کلمه ها ساخته شوند مثلا عدد، عدد کسری، جریان کیمیای، بمباتوم و غیره. از جهت پیدایش خود اصطلاحات وا بسته به تغییر و تطور داخلی هر زبان بوده و فیض گیری از زبانهای دیگری نیز در آن ممکن است تأثیر داشته باشد تغییرات داخلی زبان دری که به پیدایش اصطلاحات اساس قرار گرفته اند اصطلاحات زبانشناسی حال، پیوندک وند، معین کننده، پرکننده و جمله های مرکب را میتوان نام گرفت در زبان اوزبیک و دری اصطلاحات مستعار زبان خارجی زیاد دیده می شود. مثلا در ساحه طب، بیالوجی، کیمیا، نجوم، زبان شناسی، فزیک و علوم دیگر اصطلاحات بسیار زیادی از لاتینی، یونانی، عربی، و اروپایی درین زبانها بکثرت بکار برده میشود .

بعضی از اصطلاحات از کلمه های موجوده زبان در ساختمان های مختلف از جمله در ساختمان محدود آن ساخته شده و مورد استفاده قرار میگیرد، اصطلاحات زیادی مثل زبانچه پایچه بانام جسم یا مفهومی را که افاده میکنند کدام پیوند کلی بهم نمی رسانند اینگونه اصطلاحات ممکن است در مورد کدام شخص مشهور یا واقعه بزرگ مورد استفاده قرار گرفته باشد. مثلا عنصر پیدا شده در سائبریا به خاطر پرواز گاگارین برای نخستین بار در فضای کیهانی بنام (گاگا رینت) مسمی گردیده است. در تولید اصطلاحات واسطه های فونتیکی، لغوی و دستوری سهم میگیرند .

در هر یک از رشته های علم و تخنیک اصطلاح شناسی جداگانه موجود است که درینجا، بحث بران ممکن نیست .

فراز یولوژی

در ساختمان لغوی زبان تنها کلمه ها نیستند بلکه عبارت های استوار نیز شامل میشوند. عبارت های که ترکیب آنها نهایت پیچیده است فرازیولو گیزم ها (عبارتهای استوار) گفته میشوند رشته یی از زبان شناسی که تدقیق علمی فرازیولوگزم (عبارت های نا استوار) را بعهده دارد فرازیو لوژی (یونانی phrasis عبارت logos کلمه) میگویند فرازیولو گزم به نسبت شمولیت خود در ساختمان لغوی زبان به صفت يك بخش از لکسی کالوژی زبان شناسی در نظر گرفته میشود .

فراز یو لوگیزم ها پیوند استوار دو یا بیشتر از کلمه ها است. مثلا بسر بالا کردن، زبان رایك بلسست کردن، بوت هارا راست کردن، دهان گشادن، بحساب رسیدن و غیره.

فرازیو لوگیزم ها بدون در نظر داشت تعداد کلمه هادر ترکیبشان بایک معنای عمومی توحیده شده معنای احساس و هیجان رانیز افاده میکند فرازیولوگیزم ها در ادبیات بحیث سیما های مؤثر مورد استفاده قرار میگیرند.

فراز یو لوگیزم ها سه نوع اند. فرازیو لوگیزم های ترکیبی، فرازیو لوگیزم های تام، فرازیو لوگیزم های پیچیده (مغلق) عبارت های که یکی از کلمه های سازنده آن به معنای اصلی و کلمه دیگر بمعنای مجازی باهم ترکیب یافته باشند فرازیو لوگیزم های ترکیبی گفته میشوند. مثلا به گپ خود صاحب بودن، اوضاعش صفر بودن عبارت هایی که معنا و جهت دستوری کلمه های ترکیب دهنده آن باهم پیوند شده و معنای مجازی از آن حاصل شود فرازیو لوگیزم های تام گفته میشود به آسمان بالا کردن (توصیف زیاد) چشم از جهان پوشیدن (مردن) دل کفیدن (ترسیدن زیاد) چشم به دنیا گشودن (تولد شدن) عبارت های استواری که در بین معنای اصلی کلمه های ترکیب دهنده آن و معنایی را که خود عبارت افاده میکند هیچ نوع مناسبت و علاقه یی احساس نگردد. بنام عبارت های پیچیده یاد میگردد مثلا از زیر سنگ آسیا سالم

بیرون آمدن، پای بند کرده گرفتن، آب در غربال ریختن، آهن سرد را کوبیدن و غیره عبارت های ترکیبی و عبارات های تام عبارت های میباشند که در نتیجه پیوند درونی کلمه ها بوجود آمده اند میتوان بعضی از جزء های مرکبه آنها عوض کرد و لیکن هیچیک از اجزای مرکبه عبارت های پیچیده را نمیتوان عوض کرد .

عبارت های هم معنا نیز وجود دارد. مثلا پای بند کردن و پای بند کرده گرفتن ولی اجزای مرکبه آنها را نمیتوان عوض نمود. بدین ترتیب عبارت های سنگدل و سنگ مهر هر دو عباره های هم معنا بوده و بالمقابل عبارت های نرم دل و نرم مهر با عبارت قبلی عبارت های متضاد معنارا بوجود می آورد بعضا عبارت های نا استوار شکلا با هم یکی بوده و معنای مختلف را افاده میکنند این حادثه را مونسیم های عبارتی میگویند مثلا جواب دادن ۱- (جواب دادن بکدام سوال ۲- (جواب دادن کسی از کار ۳- (جواب دادن در برابر کدام عمل نادرست کسی و غیره .

معمولا عبارت های نا استوار در اساس عبارت های استوار در زبان بوجود می آید ولیکن معنای مجازی بخود گرفته و مرکبه های آن در نتیجه کار برد پیوند کلمه ها یک معنای تام را بوجود می آورد مثلا در عوض عبارت بجای رساندن که مشابه یک عبارت نا استوار است و در معنای مجازی استفاده برده شده به معنای (کار و وظیفه ها را بدرستی انجام دادن)، (یگان کار را به ترتیب در آوردن) بکار میرود معنای مجازی عبارت های استوار بیاری حالت و قرینه روشن میگردد. عبارت های استوار در زبانهای مختلف عرف و عادات گویندگان همان زبانها را انعکاس میدهد. در ترجمه نمودن آنها از یک زبان به زبان دوم جزء های متشکله عبارت کلمه به کلمه ترجمه نشده بلکه مفهوم معادل آن در زبان دومی بکار برده میشود.

فرازیولوگیزم ها نظر بساختمان دستوری (نحوی و دستوری) خود فرق مینمایند در ترکیب آنها اسم، صفت، فعل و اجزای دیگر کلمه شرکت میجوید و همچنان پیوند نحوی مرکبه های آن نیز متنوع میباشد مانند

عالم گلستان است، طبیعتش خراب است، دلش سیاه است، بخود آمدن در میان گذاشتن، گپ کلان زد و غیره .

فرازیو لوگیزم های که در ترکیب آن کلمه های تقلیدی وجود داشته باشد با معنای مجازی خود متمایز میگردد مثلا دلش دك- دك كردن، پك، پك كردن و غیره .

در ترکیب بعضی از فرازیولوگیزم ها ممکن است کلمه متداخل زبانهای دیگر نیز سهم بگیرند مثلا بسم الله گفتن، اگر فرازیولوگیزم ها از لحاظ معنا، معنای مجازی تعمیم یافته یی را افاده کند، تمامیت دستوری آنها بپیوند درونی جزای ترکیب دهنده آن و در کلام نیز با حفظ همین تمامیت توضیح داده میشود .

ریشه شناسی (ایتمو لوژی)

ساحه یی که بیو گرافی و پیدایش تاریخی کلمه ها را می آموزد ایتمو- لوژی (یونانی etymon حقیقی logos علم) گفته میشود. ریشه شناسی از جمله بخش های قدیمی زبان شناسی بوده فیلسوفان و فلاسفه گهای دوران باستان هم با تاریخ پیدایش کلمه ها مشغول شده اند ممکن است اصطلاح (ایتمو لوژی) با نام های دانشمندان روم قدیم خیرری زیپ، ورنان نیز بستگی داشته باشد. اشکال و معنای حقیقی اولی و اصلی کلمه ها در اساس مقایسه تاریخ زبان و ریشه های این کلمه با کلمه های زبان ها و لهجه های دیگر توضیح داده میشود معنا و ساخت اولین این کلمه ها بصورت عمیق آموخته میشود. تاریخ پیدایش این کلمه ها به کمک باستان شناسی، تاریخ، جغرافیه، بشر شناسی، فرهنگ، کلتور و هنر ایضاح میگردد .

میتود ها و پرنسپ های آموزش پیدایش تاریخی کلمه ها نهایت مرکب بوده و مستلزم یاری جستن از علوم دیگر میباشد اصطلاح ایتمو لوژی در زبان شناسی بدو معنا به کار برده میشود .

به معنای ساحه کلمه سازی که مطالعه پیدایش تاریخی کلمه ها را در زبان معین می آموزد دوم بمعنای مطالعه ریشه نخستین و معنای اصلی کلمه ها در زبانها .

توضیح پیدایش کلمه های نو، آسان است اما توضیح چگو نگسی پیدایش کلمه های قدیمی اینکه از کدام کدام زبان یا لهجه چطور وارد زبان شده است کار نهایت مشکل می باشد. در توضیح پیدایش يك کلمه این کلمه با ساختمان صوتی و معنای کلمات زبانهای خویشاوند مقایسه می گردد ولیکن این روش همیشه بنتیاج مثبت علمی نمی انجامد زیرا که بعضا اگر ساختمان خارجی یعنی ساختمان صوتی کلمه ها با هم هر چند نزدیک باشند اما از لحاظ معنا باهم دیگر فاصله کلی میداشته باشند مثلا بعضی از زبان شناسان کلمه دفتر را مأخوذ از کلمه یونانی devter (پوست دوم) میدانند ولیکن عده زیادی از زبان شناسان نشان میدهند که این کلمه از کلمه فارسی دیافتیاری پیداشده و در قرن یازدهم در زبان او یفوری باستان با بعضی تغییرات ساختمانی به شکل تیپ تیر بکار میرفته است .

این کلمه در دست نوشته های قرن پانزدهم بشکل دیفتیر بمعنای کتابچه دیده میشود لیکن این کلمه در زبان روسی به قسم دیفتیر، دیونیر، دیاتیر شکل داده است. این کلمه بوسیله زبانهای قپچاقی و بلغاری به زبانهای تاملاری و باشقیری بشکل دیفتیر انتقال یافته است. ظاهرا کلمه دفتر با کلمه یونانی به معنای پوست دوم که از لحاظ ساختمان صوتی با هم نزدیک است کدام نیز یکی قابل ذکر ندارد.

پیدایش و پذیرفته شدن کلمه سماوار در زبان دری و ازبکی از زبان روسی به معنای (چایخانه) باین کلمه هم معنا بکار برده میشود باید گفت که کلمه سماوار معنای اصلی خود را وسعت داده است یعنی آواز معنای اولی ظرف که چای را جوش میدهند به معنای دوم جایی که چای را مینوشند بکار برده میشود در جریان آموزش ریشه کلمه ها معلومات زیادی در باره معنای محدود و وسیع کلمه ها نیز حاصل میگردد .

مسائل و پرابلم هایی را که در توضیح پیدایش کلمه و به خاطر دانستن هم ریشه بودن آنها مشکلات بار می آورد دای ایتمو لو گیز شن کلمه (لاتینی بمعنای دور شدن) گفته میشود .

بعضی از کلمه ها معنای نخستین خود را گم میکنند مثلا کوریل

(لاتینی aquarelle) از زبان ایتالوی گرفته شده و «کو ریوم» (لاتینی aquarium) در زبان روسی و اوزبیکی از جهت معنای شان رابطه پیدانمی کنند ولی اساسا قسمت اول آنها لاتینی aqua معنای آب را افاده کرده است اکنون یکی آن به معنای زنگ، دومی آن بمعنای جانور آبی یعنی ماهی بکار می رود .

جریان تلفظ غیر قابل فهم یک کلمه از زبانهای دیگر و مشا به تلفظ نمودن آن بایکی از کلمه های زبان مادری ایتمولوجی مردم گفته میشود مثلا کلمه «مرامر» به تلفظ کلمه های کمر نزدیک ساخته شده و به شکل «مرمر» تلفظ میشود .

کلمه برامیتر بشکل بارو میتر، کلمه میکرو سکوپ را میلکوسکوب تلفظ نمودن شامل همین عملیه شده میتواند. کلمه های مربوط به ایتمولوجی مردم در ادبیات به منظور جان دادن به سخنان پرسو ناژها هم بکار برده میشود .

نکته

هیچ دانی که آب دیده پیر

زدو چشم جوان چرا نچکد

برف بر بام سالخوردهی ماست

آب در خانه ی شما نچکد

(سعدی)

عثمان کریموف

اوضاع ادبی خراسان در نیمه اول سده دهم هجری

مهمترین ماخذ ادبی و تاریخی سده شازدهم و اوایل سده هفدهم نشان میدهند که در ابداعات شعرای خراسان و ماوراء النهر تقریباً تا اواسط سده (۱۶)، نقش و تأثیر عنعنه های مکتب ادبی هرات وجود دارد.

با وجودی که هرات درابتدای این قرن، بارهائزیر سلطه صفویان و شیپا نیان درآمد و به میدان جنگهای خونین و عرصه نزاع اهل عقاید تبدیل یافته بود، عده یی از نمایندگان مکتب ادبی هرات تا سده های چهارم سده (۱۶) هنوز دست از ایجادگری نکیشده بودند هرچند اسامی سادراتر و اقعاعات اجتماعی و سیاسی پراکندگی مکتب ادبی هرات از سده های دهم سده (۱۶) آغاز می یابند. (۱)

شاه اسماعیل بعد از آنکه در مرو و برشپیان خان غالب گردیده و خراسان را تسخیر کرد، تعدادی از اهل صنعت و نمایندگان مکتب ادبی هرات را به پایتخت خود تبریز برد. درین اوقات بنا بر نگارش و اصفی قریب پنجد نفر از اهل فضل و هنر از جبر سیاست صفویان بداد آمده، بسوی ماوراءالنهر هجرت میکنند (۲)

باین ترتیب توسطه نما یسند گان مکتب ادبی هرات مراکز فرهنگی و ادبی ماوراءالنهر و عراق عجم قوت می یافت. طبق گزارش منابع ادبی و تاریخی، در نیمه اول قرن شانزدهم، در خراسان و ماوراءالنهر مراکز اساسی ادبی (مرکز ادبی هرات، مرکز ادبی بخارا و مرکز ادبی سمرقند) موجود بودند. علاوه بر این در دوره نفوذ شیبانی و صفوی، شهرت بعضی از شهرها با ارتباط وضع سیاسی و اجتماعی فرو نمی یافت، چنانکه در خراسان تأثیر شهر بلخ و درما و راءالنهر اعتبار شهر خیه و تاشکند از سالهای بیستم این قرن روز بروز زیاد میگشت. بدینگونه در شهرهای بلخ و تاشکند هم، دایره های خوردادبی تشکیل یافته، اکثر آنها در پرتو مراکز اساسی ادبی جریان پیدا میکرد. شکوه و عظمتی که دایره ادبی هرات هنگام زنده گانی جامی و نوایی داشت، از اوایل قرن (۱۶) به سبب کشمکش های سیاسی دولتهای صفوی و شیبانی روبه اضمحلال گذاشت، با این وصف در ابتدای قرن (۱۶) همان جریان و مهمترین سنن ادبی هرات با خصوصیات مربوط بخود دوام داشت. در این دور نیز اهل ادب همانند اواخر قرن (۱۵) نه تنها در دربار حاکمان و امیران، بلکه در مساجد و مدارس و در منازل اشخاص بافضل، دکانهای هنرمندان و پیشه وران در تیمچه های بازارها جمع آمده بایکدیگر به بحث و مناظره و مسابقه های ادبی می پرداختند. و اصفی به یکی از مجامع ادبی که در سال ۹۱۳ ه. (۱۵۰۸ م.) در مسجد جامع هرات صورت گرفته بود، قرار آتی می نویسد: «چشم روز کار نظیر ایشان جز عکس ایشان در آیینۀ سپهر ندیدی و گوش هوش دوران مثل صدای گفتگوی ایشان جز ندای همان مقالات نشنودی. ی. خواجه اصفی و مولانا محمد بدخشی و مولانا ریاضی تربتی و مولانا هلالی و مولانا فضلعلی و مولانا امامی و غیرهم مجمع می ساختند و سخن از شعر و شاعری در میان می انداختند. (۳)

و اصفی در جای دیگر یادداشتها یش درباره یکی از خویشاوندان خود مولانا امانی سخن رانده اضافه میکند که منزل دوم دکان این شاعر محل تجمع عده یی از اهل فضل بوده است: «مولانا امانی که از مشاهیر شعرای خراسان است، در پای حصار دکان نخود بریان گری داشت

در بالای دکان حجره‌یی ساخته بود که مجمع شعرا و فضلا بود . « (۴) در این دوره از ابتدا تا سا لهای پنجاهم قرن (۱۶) طبق معلومات مآخذ ادبی و تاریخی تنها در خود خراسان که مرکز آن شهر هرات بود زیاد از یکصد و پنجاه نفر از اهل ادب متعلق به اصناف مختلف زیسته و آثار ادبی ایجاد کرده‌اند که از معروفترین آنها مولانا عبد الله هاتفی (۱۴۵۸ - ۱۵۲۱) ، خواجه آصفی (۱۴۵۴ - ۱۵۲۲) ، بدر الدین هلالی (وفات ۹۳۶) ، غزالی مشهومی و چند نفر دیگر بودند . از اکثر گویندگان دیوان غزلیات مثنویها و آثار منظوم و منثور قابل توجه دیگر باقی مانده است .

این آثار، از جهت شکل و مضمون بهترین خصوصیات و عالیترین ایدیال‌های مکتب ادبی هرات و عموماً ادبیات دری را تجسم می‌بخشند . چنانکه به‌پژوهندگان معلوم است از مولینا هاتفی اشعار غنایی و جواب مثنویهای خمسۀ نظامی بناهای «لیلی و مجنون» «خسرو و شیرین» ، «هفت منظر» و «تیمور نامه» (۵) ، از مولانا هلالی دیوان غزلیات او مثنویهای «لیلی و مجنون» ، «صفات العاشقین» و «شاه درویش» (۶) و از آصفی دیوان غزلیات ، از مولانا نرگسی دیوان غزلیات و جواب مثنوی مخزن الاسرار نظامی ، (۷) از بنائی اشعار غنایی و مثنوی بهروز و بهرام ، از فغانی دیوان غزلیات ، از نظام الدین نظام مثنوی «بلقیس و سلیمان» (۸) و از مکتبی اشعار لیریک و مثنوی «لیلی و مجنون» باقی مانده است ، (۹) متأسفانه بسیاری از این میراث‌های پر بها ، بطور کامل بدست مانرسیده و اگر هم بخشی از این میراث‌های ادبی به‌مارسیده باشد بخش دیگر آن با اسباب و عللی از دسترس ما بدور مانده است .

اگر چه فخری هروی درباره فقیری شاعر معلوم می‌دهد که «ملا فقیری .. دیوان غزل تمام کرده» (۱۰) و نثاری بخاری درباره حافظ میرک بیهقی سخن رانده که او بشعری پردازد و صاحب دیوان است» (۱۱) و در باره شیخ صفی الدین گوید که «صاحب دیوان است و اشعار خوب بسیار دارد» و سام میرزا در مورد غواصی خراسانی معلوم داده که این شاعر «روضه الشهداء» ، «قصص الانبیا» ، «تاریخ طبر-

ی» و «کلیله و دمنه» را بنظم در آورده است ، لیکن ما بجز ابیات و پارچه هایی که در تذکره هاشوا هد آورده شده ، دیگر از سرنوشت این آثار چیزی نمیدانیم و این مسأله تدقیقات بیشتر را ایجا ب میکند .

ماخذ میراث شاعر از این دایره ادبی شهادت میدهند که ادبیات این دوره را از جهت اندیشه و جهان بینی بگروه های پیشقدم و عقب گرا جدا کردن بسی دشوار است. این گونه تفاوت هارا حتا از آثار ادیبان دربار سلطان حسین میرزا و شاه اسماعیل صفوی و شاه طهماسب ، همچون میر عبد الباقی ، میر سعید شریف ، مولا نائظام الدین ، کمال الدین حسین ، فخری هراتی و شعرای بیرون در بار آنان ، مانند زلالی هراتی ، مولانا عاشقی ، خواجه آصفی ، مجنون مشهدی نر کسی قندهاری نیز پیدا کردن مشکل است . در ابداعات این حوضه ادبی محدود یتنهای معلوم تار یخی و نقش روز گار فیودالی برو سنی نمودار است و این ایجاد ییات از جهت اهداف غایوی بطور واضح مقابل یکدیگر واقع نکر دیده اند . ایدیو لوژی طبقه متوسطه الحال شهر ، یعنی هنرمندان گونه گونه ، تاجران کوچک ، کارمندان اداره ها ، در حیات اقتصادی و اجتماعی همه گرو های اجتماعی تاثیر عمیق داشته و هنر مندان کوچک و ببرز گران عادی و سایر گرو های پائینی اجتماع نیز باین ایدیو لوژی هماهنگ بوده اند . سخنان بارتولد را که میگوید : «در هرات عصر نوایی ، عامه مردم در حیات اد بی مملکت مسقیماً اشتراک میورزیدند » (۱۲) باید بسیاد داشته با شسیم . نظریات مقدماتی رادر باره موقف طبقات متوسطه الحال حوزه ادبی هرات در سده های ۱۵ و ۱۶ ، بارتولد ، بولد یریف ، (۱۳)

بیرتلس ، (۱۴) و عبد الغنی میرزا یف ، (۱۵) اظهار کرده اند که واقعا این طبقه اجتماعی بعد از انقراض حکومت چنگیزی و آغاز دولت تیمور ی سراز نورو به انکشاف گذاشته در قرن ۱۶ مالک و جاهت بزرگ اجتماع ی شده بود . این عقیده را تذکره سام میرزا تأیید میکند . در تحفه سامی شرح احوال (۳۱۷) تن شاعر اواخر قرن ۱۵ و نیمه اول قرن ۱۶ ، آمده ، که در میان آنها (۱۴۱) نفر نما یند گان (۳۲) نوع هنر و حرفه شامل

می باشند طبق تحقیق عبد الغنی میرزا یف که به معلومات و ترجمه مجالس النفاس (ترجمه فخری هروی و ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی) اتکا نموده است در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ تنها در خود شهر هرات (۱۶) نفر نمایندگان (۲۹) نوع هنر و حرفه به سرودن شعر اهتمام ورزیده اند (۱۶)، مقام مستحکم حیات معنوی شاعران طبقه اجتماعی ذکر شده را از معلوماتی که سام میرزا در مورد گفت و گوی سلطان حسین میرزا و مولانا گلخنی آورده است میتوان درک کرد .

او مینویسد : « مولانا گلخنی سرور بی باکان و سر دفتر چپانیان بود . در این وادیها هر چند تعریف او کنند باور توان داشت . روزی سلطان حسین میرزا درخیا بان هرات دچار اوشده ، بواسطه مرض فلج در تخت روان سیر میکرده .

از کمال لطف و احسانی که بطبقه شعرا و ظرفا داشتند فرموده اند : هان مولانا چونی ؟ مولانا جواب گفته : الحمد لله دو پای روان دارم و سیر میکنم و چون مرده هامرا برتخته پاره یی نبسته اند و چهار کس نمی گردانند ۱۷ ، هر چند این سخنان صورت لطیفه را دارد ولی بهر حال از منزلتی که اهل ادب طبقه پایین نزد اهل دربار داشته اند گواهی میدهد . بمنظور اثبات نظریه در فوق یاد شده مثال دیگری نیز آورده میشود : پسر سلطان حسین میرزا که شاه غریب میرزا است ، شاعر هجو نویس معروف مولانا آگهی رابه گناهی ملزم ساخته میگوید که او را بر سر چارسو پاره پاره سازند و بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند (۱۸) اما این امر ظالمانه با مداخله سلطان حسین میرزا که خود نیز شاعر بود . باطل ساخته میشود . این دلیل ها گواهی میدهد که اهل ادب طبقه های متوسط و پایین اجتماعی در اوایل قرن (۱۶) پیش حکمراویان تیموری یک نوع قدر و آزادی سخن داشته اند .

اما در خراسان ، این آزادی نسبی سخن ، بهنگام سلطنت دودمان صفوی ، مربوط سیاست ، امور دولتی شاه اسماعیل (۱۴۸۷ - ۱۵۲۳) و شاه طهماسب (۱۵۲۴ - ۱۵۷۶) بسیار محدود میگردد . هر چند درین هنگام آزادی معنوی اهل قلم رسماً محدود گردیده پریشانی مکتب

ادبی هرات آغاز می‌یابد ولی عملاً در تفکر طبقات مختلف اجتماعی وحتا طبقه بالا تأثیر ایدولوژی دایره های هنرمندان واهل حرفه شهر کم وناچیز نبود . اثبات این نظر یه مضمون وغایه میراث بمار- سیده شاعران این عهداست . سیاست عقیدتی شاه اسما عیل مخصوص- صاً وضع ایجادی ادیبان عقاید دیگر راست دشوار میگردداند . اکثر زمامداران صفوی اعتبار وموقف شاعران را از روی موضوع اشعار شان که تاچه پایه به معتقدات مربوط می‌شده ، تعیین میکردند . دراین موقع عنعنه سرودن اشعار بروش متقدمین هم دوام داشته ولی حکمرانان وقت اشعار مذهبی ومرا ئی رابیشتر می‌پسند یدند واز گویندگان آنها قدردانی بعمل می‌آمد . بالاین وصف بسیاری از شاعران برجسته این دوره عنعنه مکتب ادبی جامی ونوایی را ادامه میدادند . این دسته از ادیبان وشاعران به الزام ا براز افکارآزاد منشا نه و افشای معایب حکمداران یا انتقاد بر بعضی از نقایص اداری ایشان مورد تعقیب واذیت قرار میگرفتند . جلال الدین آگهی که فعالیت ادبی خویش رادرعهد تیموریان آغاز نموده ودر زمان صفویان سرآمد شاعران خراسان بحساب می‌آمد ، قصیده یی در تتبع امیر خسرو بلخی سروده ودر آن روش حاکم هرات معین الدین میکال راباشاره انتقاد میکند :

عرصه شهر هری رشک سپهر اخضر است
درگهش راشمسه خورشید گلمیخ زر است

تا که گوید :

چرخ کجرو بین که از تا ئیر او شهری چنین

مسکن جمع پریشان روز گار اتر است (۲۰)

دراثر اینگونه انتقاد بفرمان داروغه شهر هرات زبان آگهی رامی- برند . سام میرزا میکوید که وقتی زبان شاعررا بریدند ، طبع اوبه کفتن این مطلع گویا کشت :

چولاله جیب من از تیغ یار غرقه بغون شد

زبان بریدچو شمعم ولی زبانه برون شد

درباره آگهی خراسانی بعضی از مؤلفان مانند فخری هراتی ، خواند

میر، واصفی، سام میرزا نثاری و عبد الله کابلی در آثار خویش معلومات داده اند.

همه این مؤلفان پیرا مـون فضیلت و مر تب اشعار آگهی سخن رانده و همه به یک زبان تصدیق میکنند که او در شعر و ادب از استادتان برجسته زمان خویش بوده است.

فخری گوید که: «مولانا آگهی بر اکثر از علوم و فنون زمان صاحب وقوف است به تخصیص در اسلوب شعر، و حالا از شعرای قدیم که نام استادی برایشان اطلاق توان کرد، یکی اوست» (۱۲) آگهی صاحب دیوان بود. در ۹۳۲ وفات کرد.

بقول امین احمد رازی، شاه طهماسب چشمان شاعر مورد توجه زمان، ابو القاسم امیری را بگناه اینکه بعقیده تناسخ میل نشان داده از نعمت بینایی محروم میسازد.

طبق نگارش هفت اقلیم شاعر در هنگام کور شدنش این رباعی را گفته است:

شاهزاد لباس نور عورم کردی وز در گه خود بجور دورم کردی
سه سال که مداح تو بودم شب و روز این جایزه ام بود که کورم کردی (۲۲)

البته چنین شرایط ضیق ایجابی به انکشاف و پیشروی حیات فرهنگی مخصوصاً بیان افکار مترقی تاثیر منفی میرسانید. از اینجاست که در سالهای ۲۰-۳۰ قرن ۱۶ یک گروه ادیبان این دایره ادبی به سبب ضیق بودن شرایط و دشواری احوال معیشتی جلای وطن نموده، بیشتر به کشورهای ماوراءالنهر و هند مهاجرت کردند. بقول تذکره نویسان میرمسیح سیاه از خوش طبعان هرات بود که نسبت نامساعد بودن احوال اجتماعی به ماوراءالنهر هجرت کرد و هم در آنجا وفات یافت. ازین شاعر اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ دیوان غزلیاتی باقی مانده که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه بانکی پور هند نگهداری میشود (۲۳).

بدین طریق مکتب ادبی هرات که شهر تش در زمان جامی و نوایی به تمام شرق نزدیک و میانه پهن بود. از ابتدای قرن ۱۶ تا آخر سالهای چهارم آن قرن، اساساً پریشان گردید.

شاعران این دوره در ایجاد آثار بزرگ حماسی اسماً سبباً عنعنۀ ادیبان قرن ۱۵ را دوام داده کوشش کردند که در جواب خمسۀ نظا می وداستا نهی آن، اثرهایی بامضاعین عالی بیافرینند. ادیبان این حوزه ادبی در موضوعهای عشقی، اخلاقی و فلسفی و تاریخی مثنویهای زیاد آفریدند که عمده ترین آنها بهروز و بهرام بنایی، یوسف زلیخا، مناظرۀ شمس و قمر، مناظرۀ تیغ و قلم، بهرام و ناهید، مناظرۀ آسمان و زمین، مناظرۀ سیخ و مرغ، بلقیس و سلیمان و شهنشاهنامه میباشند، (۲۴)

متأسفانه از این آثار جز معدودی تاکنون مورد تحقیق قرار نگرفته اند. طبیعی است که در این آثار علاوه بر عنعنۀ مکتب ادبی هرات و سیاست جاری دولت تیموریان نمودهایی از دوره پرتلاطم اوایل قرن ۱۶ خراسان نیز بخوبی منعکس گردیده اند. مثلاً اگر در تیمورنامه هاتفی رویداد لشکر کشیهای تیمور در پرتو سیاست سلاسه او افاده یافته باشد، در شهنشاهنامه همین مؤلف حالات و لشکر کشیهای شاه اسماعیل مطابق سیاست عقیدتی و خواستههای این حکمران تجسم یافته است.

نوع قصیده و مخصوصاً قصیده مدحیه در این حوزه ادبی، مانند قرن ۱۵ رونق نداشت، هر چند قصیده های اخلاقی و فلسفی در این دایره دوام کرده باشد هم آن قصاید در ماهیت ادبیات این عهد نکته مهم شمرده شده نمیتوانند.

درین عهد ژانر رباعی مانند غزل روز به روز رونق مییافت. در رباعی سرایی پیشتر نمایندگان ادبیات شهری هنر نمایی کردند که مولانا گلخنی و غزالی مشهدی و پاکی هراتی از جمله آنان میباشند.

ژانر هجو با وجود تنگ شدن شرایط ایجاد و آزادی شخصی شاعر در دوره صفویه، مانند نیمۀ دوم قرن ۱۵ رواج داشته شاعران هجو سرای زمان مانند مولانا مراد، مولانا حسینی، مولانا حیرتی و مولانا حیرانی و میرم سیاه و آگهی تامدتی بهترین عنعنۀ های گذشته خوبیشرا ادامه دادند. سام میرزا از جسرت ادبی و مضمون اشعار مولانا مراد معلومات داده می نویسد که: «او بسیار بیسبک بود و بگفتن هجو مبادرت می نمود.» (۲۵) در این دایره ادبی،

ایجاد شعر های شهر آشوب نظریه همه دوره های تاریخ ادبیات تا قرن ۱۶ زیاد تر رواج یافت . تجربه ایجادی شعرای قرن های ۱۲ تا ۱۶ میلادی شاهد ندکه اگر شاعر در شعر خویش هجو ، نقد ، مطایبه و ستایش رویا عمده ترین علامت و فضیلت های این یا آن گروه اجتماعی ، اشخاص علیحده و نمایندگان حرفه معینی را موضوع اساسی قرار بدهد ، چنین اشعار «شهر آشوب» محسوب میگردد .

در ادبیات دری اشعار شهر آشوب که از نظر مضمون و موضوع از قرن های ۱۲ و ۱۳ میلادی پدیدار گشته اند در قرن های ۱۴ و ۱۵ مشخصات خویش را بیشتر آشکار میکنند . از معروفترین گویندگان شهر آشوب آگهی خراسانی خواند میر ، احمد طبسی ، وحیدی و مولانا خرمی بودند . خواند میر در اثر خویش (نامه نامی) یکصد و شصت رباعی شهر آشوب دارد . او درباره آگهی معلومات میدهد که در هر ات ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت ، بنا برین قصیده شهر آشوبی در مذمت حکام و اعیان هرات نظم کرد که باعث جزای او شد . (۲۶)

بنابه نوشته سام میرزا ، احمد طبسی نیز ، امیرخان حاکم هرات و اطرافیان او را بطریق شهر آشوب هجو و حاکم بعد از اثبات موضوع دست راست و زبان او را قطع میکنند . مؤلف تحفه سامی درباره مولانا وحیدی و شهر آشوب گویی او معلومات میدهد و این دو بیت او را درباره همیشه گری نقل مینماید :

دلبر همیشه گربه برنایی

مردم دیده راست بینایی

بسکه شد شیشه اش پسندیده

همچو عینک نهند بر دیده

ساقینامه سازی نیز مانند ژانر شهر آشوب در زمانه مورد گفت و گوی مارواج داشت . بقول مؤلف میخانه ، ساقینامه سازی از اسکندر نامه نظامی آغاز میشود . در حالیکه این ژانر در شکل های غیر مستقل یعنی در ابیات متفرقه قبل از آن نیز موجود بوده است (۲۷) .

ساقینامه بحیث ژانر ادبی در اوایل قرن ۱۶ ، رواج پیدا

کرد که بعد از آن در قرن (۱۷) زیاد تر رونق یافت ، مؤلف میخانه احوال (۱۱) نفر از شاعران ساقینامه سرای قرن شانزدهم را آورده است که امید و هاتقی و اهلی از انجمله اند . موضوع ساقینامه های این شاعران خیلی وسیع و گسترده است و در آنها از زمینه های متفاوت زندگی مانند خوشگذرانی و رجوع بزمی و ساقی تابیان درد و غم اهل خرد و عقیده های حکیمانه و انتقاد از بیماری های محیط ناگوار جای پای یافته اند . از ملاحظات فوق و دلایل یاد شده چنین واضع میگرد که در نیمه نخستین قرن شانزدهم ، با وجود بعضی از تقا و تبها ، عمده ترین عنعنه های مکتب ادبی هرات ادامه داشت و یک سلسله آثار بدیع و تازه بوسیله شاعران این دوره بوجود آورده شد که در تاریخ ادبیات دری مقام قابل توجهی دارند .

یاد داشت ها و منابع

- ۱- عبد الغنی میرزا یف ، بنایی ، ستالین آباد ، ۱۹۵۷ ، ص ۵۵ .
- ۲- زین الدین محمود واصفی ، بدایع الوقایع ، ج ۱ ، تهران : ۱۳۵۳ ، ص ۵ .
- ۳- بدایع الوقایع ، ج ۱ ، ص ۹۷ .
- ۴- همانجا ، ج ۱ ، ص ۲۹۱ .
- ۵- سام میرزا تحفه سامی ، تهران : ۱۳۱۴ ، ص ص ۱۵۲ - ۱۶۰ .
- ۶- همانجا ، ص ص ۱۶۰ - ۱۶۴ .
- ۷- تحفه سامی .
- ۸- همانجا .
- ۹- افصح زاده داستان لیلی و مجنون عبد الرحمن جامی ، دوشنبه : ۱۹۷۰ .
- ۱۰- ترجمه مجالس النفایس ، چاپ علی اصغر حکمت ، تهران : ۱۳۲۳ ، ص ۲۶۶ .
- ۱۱- مذكر احباب . ص ۱۲۰ .

- ۱۲- بار تولد، نوایی و محیط سیاسی او، لنین گراد: ۱۹۲۸، ص ۱۴۰.
- ۱۳- بولد یریف، زین الدین و اصفی، ستالین آباد: ۱۹۵۷، ص ۲۷۳.
- ۱۴- برتلس، نوایی، مسکولنین آباد: صص ۲۶-۲۷.
- ۱۵- میرزا یف، بنایی، صص ۳۵.
- ۱۶- همانجا، صص ۳۲.
- ۱۷- تحفه سامی، صص ۱۹۸.
- ۱۸- بدایع الوقایع، ج ۲، صص ۳۷۶.
- ۱۹- تحفه سامی، صص ۱۹۹-۲۰۹.
- ۲۰- همانجا، صص ۲۰۷.
- ۲۱- مجالس، صص ۱۴۳.
- ۲۲- هفت اقلیم، ج ۲، تهران: صص ۴۳۱.
- ۲۳- کتلاک نسخه های عربی و فارسی در کتا بخانه بانکپور، ج ۲، کلکته: ۱۹۷۸، صص ۱۳۵-۱۳۸.
- ۲۴- تحفه سامی و تاریخ ادبیات براون، صفحات مختلف.
- ۲۵- تحفه سامی، صص ۲۴۸.
- ۲۶- خواند میر، حبیب السیر، ج ۳، صص ۳۴۹.
- ۲۷- تذکره میخانه، تهران: ، ۱۳۴۰، صص ۱۴۶.

ویرایش و اختصار از:
« حسین نایل »

نامه به مدیر مجله

آقای مدیر، در گرامی نامه خراسان (شماره هفتم ص ۱۶۴) صفحه یی زیر عنوان «عرض حال جامی» به نشر رسیده که از پایان آن نیز بر می آید انتخاب کننده محترم آنرا از منشآت جامی دانسته است. نویسنده این سطور همینکه آنرا خواند تصور نمود که از مولانا عبدالرحمن جامی صوفی و دانشمند قرن نهم هجری شاید نباشد، سپس آنرا در زمره مکاتیب حکیم سنایی (نامه هفدهم) پیدا کرد، با این تفاوت که نامه نشر شده مفصل تر است و از آن حکیم سنایی غزنوی متوفا به سال ۵۴۵ هـ، به عقیده نویسنده همین سطور، مختصر و چنانکه در حواشی نسخه خود (چاپ دکتور نذیر احمد رامپور ۱۹۶۲ م ص ۱۲۲) یاد داشت کرده ام عقیده من آنست که برخی از این نامه افتاده و بدست مانرسیده یا اگر در جایی محفوظ باشد تاکنون آشکار نشده است. اینک نامه یی که شما از منشآت مولانا جامی نقل فرموده اید این حدس راقوت بیشتر میدهد زیرا به نظر میرسد که مولانا جامی سراپای نامه خود را تحت تأثیر سراپای نامه حکیم سنایی نوشته باشد

هرچند بعضی کلمات نامه حکیم سنایی غزنوی به کلمات مروج در قرن نهم تبدیل گردیده و نامه مولانا جامی تقریباً دو برابر متن نامه حکیم سنایی

است. ضمنا یاد آور میشود که نشر این سطور مخصوصا به این دلیل لازم است که متن نامه نکات جالبی در باره زندگینامه نویسنده بدست میدهد و در صورتیکه نامه از خامه مولانا جامی نباشد معلوم است که خواننده را سرگردان و مطالعات او را بیپوده میگرداند. متن نامه را که در شماره گذشته به نام مولانا جامی چاپ شده به قصد مراعات اختصار نقل نکردم، کسانی که قصد مقایسه دارند امیدوارم به آن شماره رجوع فرمایند. و اینک نامه حکیم سنایی رحمه الله علیه :

«با آنکه سنین عمر از ستین گذشته و به حد سبعین مشرف گشته نه مخیله راقوت تخیل مانده و نه مفره را تحمل تأمل. سبحة نشر از هم ریخته و میدان قافیه نظم تنگ گردیده، ساز سجع از آهنگ افتاده، طبع نفور است و نفس در کشا کش امور ناصبور. نه با هیچ کس کاری و نه بر هیچ کارم قراری. دامن هر چه میگیرم گذاشتنی، و پیرامن هر چه میگردم گذاشتنی. از آنچه ناگزیرم میگیرم و از آنچه گریزم می آویزم. مقصود ادرون سینه و داخل دیده و من از نابینایی هر گوشه گردیده. مطلوب در کنار دل و میان جان، و من در طلب آن سرگردان.

به جلال ذوالجلال که يك ساعت از وجود مجازی رستن و به مقصود حقیقی پیوستن از حصول همه مرادات دنیوی شریفتر و از وصول به همه سعادات اخروی خوشتر و لطیف تر و این همه را به هیچ خرید و به هیچ فروخته»

پایان

پوهاند سرور همایون

۱۷ عقرب ۱۳۶۱

یاد آوری

«مجموعه تصوف» کتابی است دستنویس و دربر دارنده چند رساله و نامه هایی از آن صوفیان و عارفان. این کتاب در شماره مسلسل ۲۳۴۱ و شماره خصوصی ۷۱۳ کتا بخانه اکادمی علوم افغانستان موجود است.

چندین کاتب در کارنوشتن این مجموعه باخط های گوناگون دست یازیده-
اند که برخی از آنها نام و سال نوشتن را یاد آوری کرده اند و دسته‌یی نکرده
اند، گویی همه این رساله‌ها آنسان که از خط و کاغذ کتاب و سالهای یاد
شده در پایان آن یکی دو رساله بر می‌آید به سده های دهم و یازدهم
نوشته آمده است .

آغازین برگهای کتاب را نامه‌هایی زینت بخشیده که بر روشنی
از جامی دانسته شده است و ما از آن میان نامه‌یی را که شور و حالی
داشت و نکته های برگزیده به نشر سپردیم . گرامی خواننده گان
ارجمند ما یادداشتی از استاد همایون راهمراه با این ادعا خواندند که گویا
این نامه از منشآت سنایی است با این تفاوت که نامه جامی دو چندان
است و حتی بیشتر و واژه‌های به کار رفته در نامه جامی کلمه های است
که در سده نهم به کار میرفته .

ما با سپاس فراوان از ژرف نگری استاد گرامی یاد آور میشویم که
جای چندین گمان پیدا است . يك گمان اینکه اندیشه های جامی با افکار
سنایی همانندی پیدا کرده به نگارش آمده است یعنی جامی در لابلای نامه
سنایی آرمانهای خود را یافته و با گسترش دادن آن در پهلوی منشآت
دیگر خود جای داده است و این گفته شگرف و دور از راستی نیست،
چهره دوازدهم رهروان مسلم تصوف بوده‌اند . و یا اشتباه کاتبی، اینکه
جامی نامه سنایی را برگرفته و نام خود را بدان افزوده باشد ، با بی
گمانی ما همراه است . چه نامه جامی به زبان خود او و به سبک نگارش آن
دوران است و از سویی دوسه برابر نامه سنایی .

نکته

ای روبهك چرا نشستى به جای خویش
 با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش
 چاه است و راه و دیده ی بینا و آفتاب
 تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
 چندین چراغ دارد و بیراه می رود
 بگذار تابفتدو بیند سزای خویش

(سعدی)

یاد آوری

خراسان ، ارگان نشراتی زبان و ادب دری
 ست و بدانسانکه پیداست باید
 تنها دست به چاپ و نشر مطلبها و موضوعهایی
 بیازد که پیرامون زبان و ادب دری باشد و
 روشنگر نکته هایی درین زمینه . مگر درین
 شماره به مناسبت برگزاری سیمینار بین‌المللی
 امیر کرور در سال ۱۳۶۳ و بنا به امر مقام
 صلاحیتدار ، سه مقاله از نوشته های پوهاند
 عبدالحی حبیبی به نشر آمده است .

116

ACKU

پوهاند عبدالحی حبیبی

نظریه جهان‌داری خوشحال خان خټک

یک‌نظر مقایسه‌ای و تحلیلی به دستار نامه و مقارنه آن با آثار سلف

در ماه ربیع الثانی سال ۱۰۲۲ هـ (مسی ۱۶۱۳) هنگامیکه نورالدین جها نگیر بن اکبر دردهلی بر تخت شاهی قرار داشت در دهکده اکوپه کنار راست دریای کابل به فاصله ۳۵ میلی شرقی پشاور، در مرکز حکمرانی محلی قبیله خټک و دودمان ملک اکوپری، از صلب ملک شهباز خان بن یحیی خان بن ملک اکوپری (نواده دوازدهم خټک بن ککی بن کرلان) فرزندی بوجود آمد، که اورا خوشحال گفتند، و همین مرد بزرگوار بعد ازین در مدت ۷۸ سال زندگانی خویش درس‌زمین بین خیبر و مجرای عظیم اباسین مدارامارت و حکمداری موروثی خویش بوده، و مصدر کارنامه‌های درخشان جنگی و ادبی و فکری قلم، و پهلوان رزم و نبرد، و مبارز: راه استقلال و پدید آورنده یک حرکت سالم و سودمند فکری و ادبی افغان توان‌خوانه، که در سنه ۱۱۰۰ هـ از جهان رفته و در نزدیکی‌های جنوب شرقی اکوپه در مقام ایسوپری بالا آرامیده‌است.

خوشحالخان علاوه بر کلیات بزرگ اشعار پبنتو ودی که عدد ابیات آن تا ۲۰ هزار میرسد ، دارای چندین کتاب دیگر منثور و منظومست ، که او را از روی آن ، بزرگترین شاعر و نویسنده صاحب سبک و نیرو مند پبنتو توان شمرد ، و هم ازین روست که او را «پدر زبان پبنتو» گفته ایم .

یکی از آثار منثور خوشحال خان که زبان پبنتو نوشته شده «کتاب دستارنامه» اوست ، که روز ۱۷ ربیع الاول ۱۰۷۶ هـ درمنفاه آن ر نتهبور هند ، هنگامیکه بحکم اور نگزیب عالمگیر شهنشاه دهلی ، درآنجانفی شده و محبوس بود ، از تالیف آن فراغ یافته است .

خوشحالخان درخاتمه کتاب می نویسه : که تالیف آن در محبس هند در حالیکه کتاب و ماخذی در دست نداشت ، برای فایده و پرورش دوستان - یاران - فرزندان بطور وصیت نامه به مدد قریحه و حافظ بدون رنتهبور هند ، هنگا مینکه بحکم فراق ودوری از وطن نوشته شده ، تاریخ ختم آنرا بزبان پبنتو ، کلمات «بس دی محنت د بیلتانه» یافته ، که ارزش ابجدی این کلمات (۱۰۷۶ هـ) باشد .

در مقدمه دستارنامه گوید : که من در منظومه «فراق نامه» بیتی ذوالقا فیتین گفته بودم که :

دستار سپری به شمار دی چی دستار تری هزار دی

خواستم که در شرح این بیت رساله بی موجز بنویسم ، و آنرا بر یک مقدمه ودوباب و خاتمه بنانها دم ، که در مقدمه ذکر دستار و قابلیت آنرا می نمایم . و باب اول در شرح ۲۰ هنر و باب دوم در بیان ۲۰ خصلت است . و در خاتمه آن هم علامات حماقت شرح داده میشود .

نظری به نثر و مزایای ظاهری دستارنامه

کار مهمی که خوشحال خان انجام آنرا درین کتاب در نظر داشت ، بنیان گذاری مکتب نثر نویسی پبنتو بود برشالود های متین نثر نگاری ساده غیر متکلف ، که فهم آن دشوار نه باشد ، و نویسنده به لزوم مایلترم گرفتار نیاید .

باید گفت : نثر قدیمتر پبنتو ، که تا اکنون بدست مارسیده ، چند صفحه بیست از کتاب تذکره اولایا سلیمان ماکو ساکن ارغسان قندهار ، تالیف (۶۱۲ هـ) که نثر روان و روشن و بلا تکلف و تسجع دارد ، وما میتوانیم از خواندن آن بدین نکته پی ببریم ، که نثر های پبنتوی پیش از دوره مغل مانند : آثار منثور در ی بلعمی و بیہقی و منہاج سراج جوز جانی و گرد یزی وغیرہ سادہ و روان و روشن بودہ و تکلف بیجا و تصنعی در آن کمتر راہ داشت . ولی چون از او اخر دورہ سلجوقی و آغاز قرن ششم ہجری نثر فنی و مصنوع بہ تقلید نثر های مسجع فنی عربی ، در زبان در ی و خراسان ہم بوجود آمدہ بود ، کہ نمونہ های آنرا در مناجات های انصاری ہروی و موازنہ و مزدو جات و متر ادفات و قرینہ ساز یہسای ابوالعالی نصر اللہ و زیر غزنوی در کتاب کلیلہ و دمنہ و مقامات حمیدی حمیدالدین بلخی و بالاخر بطور اتم واکمل بسیار بسیار تکلف آلود در تاریخ و صاف الحضرة در حدود (۷۰۰ هـ) میبایم .

پس نثر پبنتو ہم از ہمین رویہ پر تکلف نثر مصنوع متأثر گردید ، و هنگامیکہ بایزید پیرو شان در حدود (۹۷۰ هـ) کتاب خیر البیان خود را می نوشت ، در آن تماماً جمل مسجع مصنوعی را بکار برد ، کہ بعد از واخوند درویزہ نگرہاری و دیگران آنرا پیروی کردند .

ولی باید گفت : کہ این شیوہ نثر نویسی مصنوعی از نظر ادب و فصاحت و ہنر ارزشی نداشت ، و دارای جمال و زیبای بی بیان نبود ، و بنا برین مردی با ذوق فنائی مانند خوشحال خان رسالتی داشت : تا آن شیوہ ناپسندیدہ نثر نگاری را بہ سبک قدیم باز بر گرداند ، و از تقلید نثر روشانی کہ ذوقاً بہای ہنری کمتر داشت بر حذر باشد . و در ہمین مورد کتاب مخزن الاسلام در ویزہ راد «سواتنامہ» چنین نقادی نماید :

درویز چی بیان گری خپل کتاب دی نومی «مخزن الاسلام» گری جناب دی
 ہریان یی نا موزون مجہول بی رنگہ خالی پاتو لہ دانشہ لہ فر ہنگہ
 کہ پوہ مصرع پہ شل بلہ پہ سل دہ نامربوطہ ، ناموزونہ پہ ویسل دہ

درویشان خیرا لیان یی و لید لی هغه هم مجهول بیان و نا پسندلی
 ده چی خوشی میدان بیا موند سختگوی شو په ویل کی یی چی زپه هسی توی شو
 خوشحال خان در دستار نامه باهمین نظر نقاد یکه به نثر پیرو رشان و درووزه و غیره
 داشت ، رسالت ادبی خود را در تجدید بنیان نثر نویسی پښتو بجا آورد . در دستار نامه
 نثر روان و شیوا و پسندیده که باروح بیان پښتو ساز گار است نوشت .

نام و موضوع کتاب - یا نظریه چانداری خوشحال خان

در نزد خوشحال خان ، مطابق دساتیر عنعنوی افغانی دستارسمبو لیست از لیاقت و
 استعداد آدمی ، برای اداره و نیروی بهبود اجتماعی . و هنگامیکه فرزندان افغان بحد
 رشد و بلوغ میر رسیدند ، ایشان را به دستار پوشی و امید اشتند ، و این علامت آن
 بود ، که این جوان بعد از این در تمام مسوولیت های اجتماعی و ملی و خانوادگی سپیم
 است .

خوشحالخان در مقدمه دستارنامه گوید : بسا هنر ها و خصایل نیکو ضرور است
 تا آدمی را مستحق دستار بندی گرداند . و اگر کسی دارای آن صفات و مزایای اخلاقی
 نباشد ، در خور دستار بندی و قیادت نیست و بنا برین او ۲۰ هنرو ۲۰ خصلت را درین
 کتاب شرح میدهد که اگر کسی متصف به آن صفات گردد آنگاه مستحق تسمیه به «مرد»
 و صاحب دستار خواهد برد و حق رهنمایی یا حکمرانی خواهد داشت .

در نظر خوشحالخان فرق هنرو خصلت اینست که : آنچه به وسیله آموختن و تعلیم
 بدست آید هنرو کسب و فن است ، که هر یکی از آن مراتب استجاب و و جوب
 دارد ، و در باب اول کتاب بیست هنر ذیل شرح و سپارش میشود :

- (۱) معرفت خویشتن (۲) علم و کسب کمال (۳) هنر خط (۴) شعر (۵) هنر
 تیراندازی (۶) هنر آب بازی و شنا (۷) هنر اسپ تازی (۸) هنر شکار (۹) شجاعت
- (۱۰) سخاوت (۱۱) معاشرت واز دواج (۱۲) تربیت اولاد (۱۳) تادیب خدم و حشم
- (۱۴) اسباب معیشت (۱۵) زراعت و دهقانی (۱۶) بازر گانی (۱۷) تحقیق نسب (۱۸)
 هنر موسیقی (۱۹) هنر نردو شطرنج (۲۰) هنر مصوری و نقاشی .

اما آنچه بنام خصلت درباب دوم کتاب شرح شده عبارتست از :

- (۱) مشورت (۲) عزیمت (۳) خاموشی (۴) راستی (۵) شرم و حیا (۶) خلش
 (۷) مروت (۸) عفو و کرم (۹) تمییز (۱۰) عدل و انصاف (۱۱) توکل
 (۱۲) پرورش نیکو و استعمال نوازش بموقع خود (۱۳) خوف ورجا (۱۴) انتظام مملکت
 (۱۵) همت (۱۶) حلم (۱۷) غیرت (۱۸) حزم و احتیاط (۱۹) طاعت و ورع (۲۰)
 استغفار .

سوابق این موضوع در ادب شرق

مردم افغانستان قدیم از ازمینهٔ قبل از اسلام دربارهٔ امور جهانداری و ادارهٔ مملکت و قیادت مردم، اصول و عنعناتی داشتند، که از دورهٔ های درخشان تاریخ خاندان های باستانی سلطنتی در بلخ و کابل و سیستان و غیره باقی مانده بود . اگر چه شرحی و تفصیلی از آن در دست نیست، ولی گاهی در لف نوشته های مورخان، حقایق دلچسپی راجع به آن بدست می آید .

مثلاً هیون تسنگ که در حدود بعد از سنه (۵۹۹ هـ) در بارها و اداره و حکمداران این سر زمین را دیده بود، از بودن تشکیلات منظم اداری و مالی و لشکری و حاکمان و قاضیان و مامورین دیگر دو لثی صحبت میکند و طبری مورخ دقیق دورهٔ اسلامی گوید :
 که در سنه ۱۲۰ هـ دهقان هرات بدربار حکمران اموی به اسد بن عبدالله به بلخ آمد، و در گرفتار یک روز جشن مهرگان در دربار بلخ ایراد داشت، سه خوی را صفات کتخدایی و پیروزی خواند : برد باری - هوشیاری - سنگینی - (طبری ۵-۶۷۵) و همچنین یکی از رتبیان شهر یاران زابلستان بقول البلاذری (فتوح البلدان ۴۹۳) وفا بعهد و وقار و ادا رة قوی و تحمل زحمت رادر امور جهانداری از ظاهر آراسته پیراسته دوست داشت . و حکمداران اموی معاصر خود را که دارای سنجایای حکمرانی نبودند انتقاد میکرد . که این شود مسیر فکر او را در امور جهانبانی توضیح میکند .

در جامعهٔ خراسانی آنوقت، مردم زردشتی نیز دارای ثقافت کهن و متانت رای و افکار عالی اداری و سیاسی بودند . تا جاییکه حکمرانان مسلمان عربی هم از ایشان پند

می‌آموختند چنانچه درسنامه (۶۴ هـ) مروی دانشمند مجوسی بنام رستم بن مهر هر مزد متکلم درسیستان وجود داشت ، که بقول مؤلف تاریخ سیستان : حکمران عربی آنجا همواره سخنان پند آمیز را در امور جهانداری و سیاست از او می شنید . و تمام این روایات تاریخی میرساند ، که مردم این سر زمین ، در امور جهانیانی و اداری و اخلاق اجتماعی چگونه فکر میکردند ؟ و اداره و سیاست و کشور داری ایشان بر چه وتیره بود ؟

اما فاتحان عرب در قرن اول هجری با مبادی ساده زندگی ، و روحیه قبیلوی خویش به خراسان رسیدند . ایشان در عراق و یک قسمت خراسان غربی ، طرز اداره و سازمان دولتی ساسانیان را که مدت چند قرن عمر داشت دیدند ، و در مسایل اداره و جهانیانی و تشکیل سازما نهایی دولتی استفاده های فراوانی نمودند . و چون درسنامه (۱۳۲ هـ مساری ۷۴۹ م) دولت عباسیان بغداد ، سعی ابو مسلم خراسانی تاسیس شد ، بسا از عناصر فکری و مدنی خراسان در سازمان دولتی آل عباس نفوذ کرد ، که بعد ها به تسلط تام اداری و سیاسی و فکری رجال و دودمانهای خراسانی در خلافت عربی منجر گردید . و هم انتقال افکار و عناصر ثقافتی از شرق و غرب بدنیای عربی جریان داشت ، که از آنجمله ذخیره عظیم افکار و روایات آریایی - رومی - مصری و یونانی بوسیله ترجمه باسماع بمرکز فکری خلافت عباسی انتقال یافته بود ، و ما مختصراً یاد آوری میکنیم :

۱- نخستین مولفیکه اندرین اوقات ، درباره سیاست و جهانداری و اسالیب زمامداری سخن گفت ، روز به روز به بن داؤدویه مشهور به ابن مقفع دانشمند نو مسلمان زودستی و مقتول حدود (۱۴۵ هـ) است که کتاب خردای نامه و آیین نامه جهانداری را از پهلوی به عربی ترجمه ، و کتابهای ادب الکبیر و ادب الصغیر و غیره را نوشت ، که هر یکی هدایاتی در باره امور جهانداری و اخلاق اجتماعی دارد ، و مخصوصاً «رسالة الصحابة» او خطا بیست به خلیفه منصور عباسی ، که در آن مطالب مهمی رادر رهنمایی والیان و خلفا و وزیران درباره نظام کشور و عدالت و تجهیز لشکر و اعلان جنگ

و شروط صلح و جلب عسکرو قیادت و مالیات و پرورش ثقافت و اخلاق، و رفع نواقص و خود-سری قاضیان و ترتیب قانون رسمی قضا و قوانین خراج نوشت، و در تمام این وصایا و رهنمایی های ابن مقفع روح ثقافت آریایی و ارستو کراسی باستانی نهفته، و در امتزاج دو ثقافت سامی و آریایی، عامل مؤثر و برهان روشنی است، ولی درین کتاب و آثار دیگری ابن مقفع سراغی از منطق و تلقین دینی موجود نیست، و هر چه هست تراوش فکرو ثقافت ملی قدیم آریایی اوست، که هم بدین سبب بجرم زندگه و الحاد مقتول گردید در - حالیکه عناصر بسیار مهمی را از فرهنگ عجمی در فکر و ادب و حیات سیاسی و اداری و معیشتی عرب داخل نموده بود، و بعد از ابو عثمان عمرو بن بحر مشهور به جاحظ (۱۶۳- ۲۵۵هـ) در کتاب البیان و التبیان و کتاب الحيوان، و عبدالله بن مسلم مروی خراسانی مشهور به ابن قتیبه (۲۱۳- ۲۷۶هـ) در عیون الاخبار، و ابو حنیفه احمد دینوری (متوفی ۲۸۲هـ) در اخبار الطوال، مثلان یک ثقافت ممزوج عربی و اسلامی با آثار عجمی یونانی هندی اند، که در آثار ایشان و وصایا و رهنمایی خوبی در امور کشور داری و قیادت و اخلاق و ثقافت دیده میشود، و یک فرهنگ ممزوج و مرکبی را در دنیای اسلامی تشکیل میدهند. که بعد ها در کتب ادب الدنيا و الدین و نصیحة الملوك و تسبیح - النظر در سیاست حکومت، و قانون الوزارة، و سیاست الملك، و احکام السلطانیه و غیره تالیفات قاضی القضاة علی بن محمد الماوردی (۳۶۴ - ۴۵۰) و الا دآب السلطانیه، و الملوك الاسلامیه محمد بن علی ابن الطقطقی (۶۶۰- ۷۰۹هـ) و سیر الملوك عبدالرحمن اربلی و ترتیب الدول حسن بن عبدالله بانواع و ترتیب های مختلف انعکاس یافته، و حاکی از تضح افکار و مدنیت اسلامیست که فکر عربی اسلامی با امتزاج عناصر دیگر از فرهنگ های سابقه ملل باستانی مجهز گردیده است.

۲- اما مردم خراسان و حوالی آن که عنعنات ثقافتی قدیمی داشتند، و در حدود (۲۰۵هـ) به تشکیل مجدد سازمانهای حکومتی مستقل نایل آمدند، و دودو مانهای طاهریان پوشنگی - سا ما نیان بلخی - آل ناصر در غزنه - لودیان در ملتان - آل فریفون در جوزجان - شاران در غرستان و صفاریان در سیستان و دیگر حکمرانان محلی در هر گوشه

وکنار کشور زمام‌امور را از حکام عربی بدست گرفتند ، ایشان نظام سیاسی و اداری و اخلاق جهانداری موروث قدیم خود را با استفاده از ائمه مزوج و مختلط دوره عباسیان بغداد تکمیل کردند . که جزو اعظم آن از راه ترجمه کتب یونانی بدست آمده بود ، و مامی بینیم که در مؤلفات دانشمندان اجتماعی این عصر سه عنصر مهم تجلی دارد :

نخست : هواریث فکری قدیم خراسانی .

دو دیگر : تراث اخلاق و فقه و دین اسلام .

سدیگر : آنچه از فلسفه اخلاقی کتب حکمای یونان مخصوصاً ارسطو در ثقافت و مدنیت دوره عباسیان بغداد اثر کرده بود ، و قدیمترین نمونه این گونه تالیفات کتب السياسة المدنیة ولادت الملوکیه و کتاب آرا اهل المدینة الفاضلة ابو نصر محمد فارابی حکیم بزرگ خراسانی است (۲۶۰-۳۳۹هـ) که مبادی دینی و وحی منزل سماوی رادرامور معیشتی با فلسفه مدنی ارسطو تقارب داد ، و فصولی رادرین کتاب برخصایل رئیس مدینه فاضله نوشت و گفت هما نگونه که عضو رئیس در بدن بالطبع اکمل اعضاست ، رئیس مدینه فاضله هم کاملترین افراد همان مدینه باشد ، وصفت ریاست مدینه فاضله هم داری شرایط دوازده گانه است که : (۱) سلامت اعضا (۲) جودت فهم (۳) قوت حافظه (۴) فطانت (۵) طلاقت لسان (۶) حب آموزش (۷) عدم آزمندی در ماکول و مشروب و منکوح (۸) دوستداری راستی (۹) علونفس (۱۰) حبعدل (۱۱) عدم دل بستگی با پول و اعراض دنیوی (۱۲) نیروی اراده باشد (ص ۸۶ آرا) دیگر از مولفان محقق خراسانی درین مورد محمد بن یوسف هروی نشاپوری عامری معروف به ابن ابی ذر (متوفی ۳۸۱هـ) است ، که یک کتاب گرانبهای خود را بنام السعادة والاسعاد در اخلاق وقوانین سیاست و اصول ترتیب و تدبیر منزل و جهانداری برای سعید شدن و سعید کردن تألیف کرده و این تدابیر و اسالیب را از ترجمه مؤلفات افلاطون و ارسطو و دیگر فیلسوفان یونان بانکات مهم دیگر از کتب ایران و هنلو عرب واقوال بزرگان اسلام فراهم آورده است و بهترین کتابی شمرده میشود ، که از فکرو فرهنگ مردم خراسان در طول قرن چهارم هجری نمایندگی میکند ، و در توفیق فلسفه یونانی با شریعت اسلامی میکوشد ، و چون وی شاگرد ابو یزدبلیخی دانشمند بزرگ آن

عصر است پس میتوان «ناز شاگرد هنرمند» باستاد حوالت کنیم و بگوییم که استنارهٔ عامری هروی از کانون فروزان دانش در بلخ بوده است .

عامری درین کتاب خود که دایرة المعارف کوچک افکار اجتماعی و حاوی اکثر مطالب سیاست مدنی و اخلاق است گوید که : اسعادیگران وابسته به سیاست نیکو بیست که مساس رابه سعادت رساند و سالیس باید درسیاست خود هدف جزین نداشته باشد ، که اهل مدینه را با کتساب خیرات حیوانی مانندصحت و جمال و سهولت‌ها در حسن استعمال مال برساند . وهم خیرات انسانی‌والهی را مانندعفت و شجاعت و حکمت و عدل نصیب ایشان گرداند (ص ۱۷۴) .

عامری سیاست را سه بخش داند : نخست صفاتیکه باید برای مصالح رعایا در نفس سالیس موجود باشد . دو دیگر صفاتیکه باید در مساس موجود آید . سدیگر آنچه سالیس در جریان امور رعیت بدان محتاج است . و بعد ازین هر سه قسم سیاست را دارای هفت شعبه داند که جمله (۲۱) صفت شود .

اما صفات سالیس : ۱- قوام نفس ۲- رعایت سننی سیاست ۳- حزم ۴- و جوه و قوانین جرم ۵- رفق و احسان ۶- عفت ۷- دفع ضرر دشمنانست .

وصفات مساس : ۱- تولید مسنون ۲ تربیت ۳- زواج و نشوونما ۴- تهذیب زنان ۵- تهذیب صنعت کاران ۶- اقتصاد اجتماعی در احوال ۷- تادیب نگا هیانان مدینه .

و ضروریات اداری سالیس : ۱- بر گزیدن کار داران ۲- صفات کار داران بر گزیده . ۳- قوانین واداب کارداران ۴- ضرورت بر گزیدن مشاور و وزیر ۵- صفات وزیر و مشاور ۶- اصول بر گزیدن ۷- دسا تیر مشوره و قوانین خذرای است (ص ۲۷۴) .

کتاب السعادت و الاسعاد بدینطور تمام شقوق جهاننداری و حیات اجتماعی انسان را دریک مدینهٔ فاضله ، تحت قیادت یسک سیاست مدار فاضل و حکیم شرح میدهد ، که در نوع خود کتاب سود مند و جامع و مانع و نمودار مفکوره های اجتماعی و تصورات مردم در امور اداره و سیاست و پدید آوردن یک جامعهٔ مسعود و مرفه درخراسان شمرده میشود . وهم طرزبیان آن مبتنی بر تحلیل متود یک و منطقی متسلسلیست که در آثار نویسند - کان عادی بنظر نمی آید .

۳- کتاب مهم دیگر یکه از نظر نثر نویسی دری شهبکار ، واز جنبه معنی و موضوع نیز دلچسپ است ، قابوس نامه نام دارد تالیف امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن و شمگیر بن زیار از شهزادگان زیار (تولدش ۴۱۲ هـ) که برای پندواندروز پسرش گیلا نشاه نوشته شده و مادر این امیر زاده دختر سلطان محمود غزنوی بود و بنابراین این کتاب در محیطی نوشته شده، که گهوارهٔ سنن باستانی شاهی در خراسان بود ، ولی مراد مؤلف بدست آوردن مقام سلطنت فی، بلکه يك عضو سالم و مفید جامعه بود نست که فرزند خود گیلان شاه را بچنین صفات توصیه کرده است در (۴۴) باب ویک خطبه و یک خاتمه . که با صراحت لهجه و صدق بیان، از عهدهٔ مقصد بر آمده و پدید می آید ، که نویسنده امیری بود سپاهی و دانشمندو مسلمان نیکو سیرت باذوق، که در سال ۴۷۵ هـ از نوشتن آن فراغ یافته است .

۴- کمی پس ازین عصر ، دورهٔ امام ابو-حامد محمد غزالی طوسی (۴۵۰-۵۰۵ هـ) میرسد که مرد عالم و فیلسوف و صوفی بود ، و در آثار خود فلسفه خاص سیاسی را پرورانده، و دارای روش خاص مخلوطیست از فکر مدرسهٔ خراسانی تصوف و اشراق با توفیق احکام اسلامی . و در نظر او سیاست یگانه وسیلهٔ تالیف و استصلاح مرد مست که بر ظواهر و باطن آنها حاکم بوده و جامع سعادت دین و دنیا است . و چون سعادت آخرت بر نظام دین، و نظام دین هم بر دنیا متکی است ، و نظم امور دنیوی هم وابسته به سلطان و سیاست اوست پس وجوب امامیکه زمامدار سیاست باشد . از ضروریات شرعست (الاقتصاد فی الاعتقاد ۱۰۰) غزالی کتابی بنام نصیحة الملوك در اصول عدل و انصاف که آنرا از لوازم ملك داند بزبان دری نوشت و آنرا علی بن مبارک (مستوفی ۵۹۵ هـ) بنام «التبر المسبوك فی نصیحة الملوك» بعبری در آورد و در آن ده اصل قیام عدالت را توصیه نمود :

- ۱- دانستن اهمیت مقام ولایت .
- ۲- استعانت سلطان از عالم صالح .
- ۳- دفع ستمگری خود و تمام کار داران و مامورین خویش
- ۴- ترك تکبر
- ۵- در تمام امور بر اصل آنچه بر خود نپسندی بر دیگران مپسند
- ۶- کوشش رفع حاجات محتاجان
- ۷- قناعت دوری شهبوات
- ۸- وفق و نرمی
- ۹- کوشش درینکه با موافقت شریعت مردم ازو را ضی با شنه

۱۰- سیادت قانون و رضای کسی را در خلاف شرع نجستن .

غزالی برای صحت امامت شش صفت خلقی را که بکسب بدست نیاید ما نند :

۱- بلوغ ۲- عقل ۳- حریت ۴- ذکوریت ۵- نسب قریشی ۶- سلامت چشم و گوش و چهار صفت اکتسابی : شجاعت و عدت - کفایت-علم- و پرهیز گاری را لازم داند و هنگامیکه در کتاب المستظهری خویش (ص ۶۷ به بعد) این صفات را به طور اقل برای امام مطاع می شمارد و به باطنیه می پردازد ، بمذهب خاص خود اشارتی دارد و گوید :

«ومذهبنافی الامامه » و ازین برمی آید ، که وی خلافت پوسیده و ناتوان بغداد را از طرفی و سلطه شاهان سلجوقی را بر اکثریت بلاد شرقی خلافت بچشم سرمی دید و درینوقت موافق به ظروف زمان و مکان ، در امامت دارای مذهب خاصی بود . که شرایط درجه اقل را در وجود امام مطاع جستجو میکرد . پس وی مفکر نیست که سلسله بیانش منطقی و دارای متداسست ، و سیاست را در تحت عوامل دین - تجربه عصر و عناصر ارستو کراسی و روحی - و ملو کیت طوایف دولت اسلامی زمان خود تحلیل میکند .

۵- در همین عصر غزالی ، کتاب ، سیاست نامه یا سیر الملوك در سنه ۴۸۵ هـ از طرف خواجه نظام الملك حسن بن علی طوسی وزیر معروف سلجوقیان نوشته شده بود ، که در حدود (۵۰۰هـ) محمد مغربی آنرا ترتیب نهایی داد . این کتاب با نشای روان و شیرین در (۵۱) فصل نوشته شده ، که اکثر فصول آن تا لیمیست برای شخص شاه در امور جهاننداری و هر مطلبی را به حکایتی روشن و مدلل ساخته و بسا نکات تاریخی را در آن تذکر داده است ، که در برخی مباحث ، انحراف و اشتباهی هم بنظر می آید . ولی کتاب خواجه مکنی برمتد و مفکوره خاصی نیست . و بانو یسند گان دارای متد و روش تحلیل خاص مانند فارابی - عامری - غزالی نسبتی ندارد . و چون مراد او رهنمایی شاه و تحکیم مقام اوست ، از رویه قابوسنامه که هدف آن بوجود آوردن یک عضو سالم و سودمند جامعه باشد نیز دوراست ولی برساله «صحابه» ابن مقفع شباهتی دارد . باین فرق که در سیاست نامه امثله و حکایات و نمو نهی تجارب عصور زمان مابعد فراوانست ولی در هدف و غایه که تحکیم یک سازمان مطلق ارستو کراسست ، با مفکوره ابن مقفع نزدیکی دارد . در حالیکه همین مقصد و غایه

رادر تحت روش منطقی ممزوج برو حایت و دین و فلسفه نرم و ملایم ساخته است .

مقارنه دستار نامه و نظریه جهاننداری آن با آثار دانشمندان شرقی

اکنون مباحث و مطالب دستار نامه را با کتاب هایی که مذکور افتاد مقارنه میکنیم ، و چون خوشحال خان در عصری زندگی داشت که مواریت فکری سلف حتماً بر فکر و زندگی و تصورات او مؤثر بود ، پس در بسا موارد بین او و دیگران تو ارد فکری هم واقع میشد ، و هر چند به تصریح خودش در حین نوشتن دستار نامه در منقأ هند کتابی و ماخذی در دست نداشت ، باز هم محفوظات ذهنی او از ادب و کتب عربی و دری به درجه یی پر بود ، که در اکثر موارد به اشعار و مقولات عربی و دری و گاهی هم به آیات قرآنی و احادیث نبوی استشهاد کرده ، و ۱۷۰ بیت فارسی ۲۵ مصرع و ۵۷ مقوله و حدیث عربی را بطور شاهد آورده است . و علاوه برین در برخی از فصول کتاب با قابو سنامه و سیاست نامه موافقت دارد ما نند فصول سخندانی و شعر - شکار ، پرورش اولاد - علم - تجارت - زراعت کتابت - موسیقی - نردو شطرنج - که با قابوس نامه موافق است . ولی در فصول مشاوره عدل و انصاف - تربیت حزم و حشم - خوف و رجا با سیاست نامه مطابقت میرساند ، در حالیکه برخی مباحث دستار نامه مانند تحقیق انساب ، و فصول خصایل با کتب عربی ابن مقفع و ماوردی و جاحظ و غزالی شباهتی دارد و برخی هم ابتکار خود اوست ، مانند آب بازی روابط خاندانی ، ازدواج و اسپ تازی .

پس ما فکرو نظریه جهاننداری خوشحال خان را در باره یک شخصیت آیدیل (که باصلاح خودش دستاری باشد و کتاب دستار نامه در شرح آن نوشته شده) یک مفکوره ممزوج و مرکبی از عناصر افغانیت - اسلام - اخلاق انسانی بر اساس حفظ نظام معتدل ملوک الطوائف در زیر یک متد میدانیم ، که بر معرفت نفس و دانش و هنر های جهاننداری و خصایل نیک انسانی و مشورت و رعایت عدل و تقوای اجتماعی و جوا نمردی و راستی و دیگر صفات پسندیده اتکا داشته و غایه آن بوجود آوردن یک دستار بند افغان - مسلمان و متحلی باخلاق و لوازم جهاننداری در کانون ملوکی طوائف و راستو کراسی است ، که شرایط اجتماعی و اقتصادی محیط زندگی آن عصر ، چنین نظمی را ایجاب میکرد ، و خود شخصیت خوشحال خان

هم مرکب از همین عناصر بود و لی او ملوکیت قوی و مسیطر اجنبی را که منجر به استثمار و استعباد انسان گردد ، عملا با مبارزه های طولانی خود رد میکرد و دستگاه امپراطوری دهلی را بچنین الفاظ محکوم قرار میداد :

داجی خانان دی یا امرامان دی په هند کی گزری په هر مکان دی
غوثی هپونو دمللو مانو خو ری زما تر فهم واپه ددان دی

ترجمه : «این خوانین و امرایی که در هندو بلاد آن گشت و گذاری دارند ، و همواره گوشت مظلومان را میخورند در نظرم بدتر از ددان اند.»

اما هدف ابن مقفع و جا حظ و نویسندگان عربی : بوجود آوردن يك نظام ارستو کراسی و تقویة ملوکیت طوایف معقول ، مطابق دساتیر فلسفی و سنن باستانی و احکام اسلامی بود ، که در مقابل ایشان دانشمندان خراسان مانند فارابی و عامری : تخلیق يك جامعه مسعود و مدینه فاضله را بآباد ساتیر فلسفی ارستو و توافق باسنن باستانی و شرع اسلامی ، تحت قیادت سائیس فاضل حکیمی در نظر داشتند .

اما نظام الملك تقویة نظام ارستو کراسی و ملوکیت را با استفاده از سنن و تجارب اسلاف و تلفیق آن با روحیه اسلامی میخواست در حالیکه غزالی دارای ترتیب و متد خاصی بود ، که همین هدف نظام الملك و دیگران را با تلفیق عناصر روحی و دینی و فلسفی بدست میداد .

اما روشی که خوشحال خان در دستار نامه بر گزیده بازنگی آنر وزه و طرز تفکر افغانی نزدیکی و جنبه عملی و افادیت داشت . و چون خود او دارای تجارب عملی طولانی بود بنابراین میتواند راه مناسب و معتدلی را برای روشن کردن دستار بنده افغان تعیین نماید .

نظریه جهان‌نداری خوشحال خان و مکیاولی

صد سال قبل از خوشحال خان در ایتالیا که مهد و پرورش فکر در اروپا بود ، سیاست مدار مورخ و فیلسوف سیاسی مکیاولسی Machiavelli (۸۷۴ - ۹۴۴ هـ ۱۴۶۹ - ۱۵۲۷ م) بوجود آمد که سر آمد نثر نویسندگان دوره رنسانس ایتالیا است ، او مؤسس يك نظریه جهان‌نداری مطلق بنام «استبداد جدید» است ، که در کتابی بنام شاهزاده یعنی

زاممدار آنرا پرورانده و از دو جهت با خوشحال شباهت دارد : اول اینکه خوشحال خان دستار-
نامه را در منفا هندنوشت . در حالیکه مکیاوی کتاب شهزاده رادر تبعید گاه نوشته بود .
بین مکتب فکری مکیاوی و خوشحال خان ملتقای مشترک اینست که مکیاوی تنها
زاممدار را معمار کشور و اخلاق و دین و اقتصاد و همه چیز داند ، و هدف او حفظ اقتدار است
بطور مطلق که در آن هیچگونه شرایط اخلاق یادینی جایی ندارد . و حقوق و قانون را
نیز ناشی از اراده واجب اطاعة زمامدار می شمارد گوید ، که اخلاق نیز مخلوق قانون
موضوعه زمامدار است .

در نظر خوشحال خان نیز جهاندار مستحق دستار بندی همین زمامدار مظهر اقتدار است
باین فرق که وی ارزش های دینی و اقتدار اخلاقی و ملی را نیز در نظریه جهاننداری
خویش دخیل داند . یعنی مکیاوی در حفظ اقتدار و موقعیت سیاسی ، مقید بپیچ قید و
شرطی نیست ، و هدف او خود اقتدار است و خوشحال خان نیز شخصیت دستار بند خود
را مظهر همین اقتدار تام میداند ، ولی بدست آوردن و حفظ آنرا مقید و مشروط انکار دارد ،
و بنابراین او هم مانند مکیاوی فکر میکند ، اما چه مکیاوی ؟ مکیاوی افغان و مسلمان
و مقید بمبادی افغانیت و مسلمانی و تقوای اجتماعی

پس خوشحال خان يك نفر دستار بند و زمامدار افغان و مسلمان و مقید به اصول
افغانیت و تقوای اجتماعی میخواهد ، تاسا در اثر لیاقت اجتماعی و شخصیت کامل خود
دستار بند (زاممدار) افغان گردد و ریشه ظلم و استعمار اجنبی را بر کند . و این همان
دعاوی بزرگبست که خوشحال خان در دل داشت و در اشعار خود بدان اشارتی نماید :

که په داد ورمی گوری هغه زهیم چی می داغ په خاطر ایښی داورنگ دی

خینی زه لویی دعوی لرم په زهه کی ولی څه گرم چی پښتون وږه بی ننگ دی

ترجمه : «درین عصر تنها منم که داغی را بخاطر اورنگ زیب وارد کرده ام . من دعاوی

بزرگی را در دل دارم ، ولی دریفا که افغانان غیرتی ندارند . »

پوهاند عبدالحي حبيبي

پته خزانه (گنج پنهان) يا

کشف کتاب مهمی که تاریخ ادب پشتو را
به اوایل دوره اسلامی میرساند

«متن کنفرانس است که از طرف ښاغلی عبدالحي حبيبي در سالون کنفرانس ریاست مستقل مطبوعات وقت ایراد گردید مو ضوع کنفرانس کتاب «پته خزانه» (گنج پنهان) است که تازه در اثر کنجکاری های کنفرانس دهنده محترم بدست آمده و علاوه بر اینکه قدامت ادب زبان ملی ما را به گلت اول قرن دوم هجری میرساند راجع به سه دوره تاریخ ملی مایعنی دوره غوری، هوتکی، لودی روشنی های جدید می اندازد این کتاب در آینده قریب با حواشی ښاغلی حبيبي نشر خواهد شد، پیش از اینکه چشم ما به این اثر قیمتمدار و مفیه روشن شود این کنفرانس محاسن و مزایای این اثر نو پیدا او مهم را بادقت تمام تصویر میکند.» مدتها گذشت که در تاریخ ادب زبان ملی مطالعه و کنجکاری ما داشتیم و در کشف آثار باستانی این زبان جستجو ما نمودم، استقرا ما کردم، ولی نتیجه مطالعات پانزده ساله

تاریخ ادب پښتو ازمدت سه چهار صد سال بالاتر نرفت ، وما حصل استقرا و جستجوی اولی خود را دفعه اول بنام تاریخچه شعر زبان پښتو بزبان پارسی درسال ۱۳۱۴ در جریده طلوع افغان قندهار نگاشتم .

بعد از آنکه کتاب مذکور نشر شد ، سلسله کنجکاوای های ادبی را قطع کرده و با امید اینکه آثاز باستانی و قدیمتری را درین زبان بدست آورم ، بهر سود ویدم ، و بهر گوشه تجسس و کنجکاوای ها کردم ، زیرا عقیدت راسخی داشتم که این زبان قدیم ، تا ریسخ درخشانی دارد و ادب آن نوزاد و طفل نیست ، این زبان قرن ها پیش از اسلام در کوهسار وطن حیات داشت و ملت دلاور پشتون که اوراق قدیمترین کتب تاریخی ویدأ بمدح و ستایش وی مشحون است ، از مدت زیادتر از چهار هزار سال درین سر زمین زندگانی کرده و درین کوهسار نا می دارد و پښتونخوای امروزه بلاشبه همان پکت ایکی هرودت است و پښتون امروزه همان پکمت ویدأ است که بلاشبه بخت ، و بخد ، و باخدی باستانی و باختر تاریخی از نام این ملت غیور ریشه گرفته و مدنیت باستانی وطن ، مرهون نام وسی و عمل همین کتله بوده است :

در صورتیکه ویدای باستانی وجود ملتی را بنام پکمت نشان دهد ، و هرودوت مسکن و سر زمین آنها پکتی ایکا بخواند ، و بعد از اسلام هم قدیمترین مؤرخین وطن نام این ملت غیور و شیردل را بدلاوری بستاید و تاریخ نویسبان آل محمود و آشنسب افغان را شهمی بزرگ در تاریخ وطن بدهند ، پس بلاریب و شبهت گفته میتوانیم که این زبان از قدیمترین ازمنه با این ملت آزاد و آزادیخواه زنده بوده و ادب و شعرای داشته است .

باساس این ملاحظات مثبت تاریخی بوده که من همواره در تگاپو و جستجو بودم تا به آثار ادبی باستانی این زبان دست یابم ، و آنرا از زوایای تاریخ مجهو لیت بمیدان آورم .
چون همواره جوینده یا بنده است ، وسی وی صحنه گیتی کمتر بی نتیجه مانده ، بنابراین درسال ۱۳۱۸ موقعیکه در یکی از قرای کنار ارغنداو قندهار ، در یکی از حجره های مسجد آن قریه اوراق پارینه را می پالیدم ، و کاغذهای کهنه را ورق میزدم به چارورق بسیار بد خط پښتو بر خوردم و در نتیجه مطالعه و زحمت چندین شب واضح شد که اوراق مذکور

جزو کتاب محفوظی است که از طرف سلیمان ماکو بعد از (۱۲۰۶هـ) در ارغستان قندهار یعنی
 ارا گوژی تاریخی بنام تذکرة الاولیای پښتون نگارشی یافته و اثر مهمی است در ادب و تاریخ
 رجال پښتون!

اورا ق فر سوده مذکور را غنیمت پنداشتم بحل و خواندن آن عثیا السی ادبار -
 النجوم پرداختم و مشکلات آنرا حل کردم و همان بود که چهار ورق کتاب مذکور تاریکی
 های پرده های میرم و متوالی را از چهره تابناک ادب پښتو برداشت و اشعار قدیمی
 را مانند سرود های الهامی حضرت بیست النجوم پرداختم ، و مشکلات آنرا حل کردم
 و جزو مهم تاریخ ادبیات پښتو را بما داد ، که حصه بزرگ پښتانه شعرا ، جلد اول را تشکیل
 میدهد .

این فوز عظیم ادبی ، که در عالم جستجو نصیب گردید زیاده تر بر امید و آرزوی من
 افزود و شعله امل را در قلب شو قمندان و منتبعین تاریخ ادب تاب و فروغ مزیدی داد
 همان بود که بامید کامیابی بزرگ و کشف خوبتر و نیکوتری افتادم و در سال ۱۳۲۰ شمسی
 موقعیکه در قندهار بودم ، سراغی کتابی را یافتم که در تاریخ ادب مهمترین آثار پښتو
 بشمار میرفت . و برای احیای زبان ، بمنزلت جان شمرده میشد . اینک کتاب مذکور در نتیجه
 کنجاوی زیاد بدست آمد و امروز مؤده کشف کتاب مذکور را بشمامید هم ، و میخواهم که
 در اطراف مزایا و محاسن ادبی و غنایم تاریخی که درین خزینه باستانی نهفته ، با ذوق مندان
 ادب ملی صحبت کنم و جواهر گرانبهای آنرا نثار حضور دوستداران ملیت نمایم .

این کتاب پته خزانه گنج مخفی نام دارد که مرحوم محمد ابن داود خان ابن قادر خان
 هوتک در سال ۱۱۴۱ هـ ق به امر و خواهش پادشاه ادیب و علم پرور شها حسینز هوتک
 بن مرحوم حاجی میرویس خان قایس ملکی در شهر کهنه قندهار نوشت ، طوریکه خود مؤلف
 در خاتمه و مقدمه کتاب گوید : جنبش قادر خان از مرغه به سیوری گلات واز آنجا بکو کران
 کوچیده و در سال (۱۰۵۸هـ) در آنجا در گذشت ، پدرش داود خان که شخص عالم و با ذوق و
 ادیبی بود در کوکران بسال (۱۰۶۹هـ) زائیده و با مرحوم حاجی میرویس خان در جهاد آزادی
 همراه بود و در سال (۱۱۲۰هـ) که خسرو خان از دربار صفوی با لشکر خون خوار به استیصال

آزادی خواهان قندهار بعد از قتل گرگین خان گماشته شد، داود خان از طرف قاید ملی قندهار مرحوم حاجی میرویس خان به فراه و سیستان بحیث سپه سالار رفت، تادر آنجا قبایل افغانی را فراهم آورده و بروای ایران تاخته، و بعد ازین مجاهدات ملی بسال (۱۱۳۶ هـ) در کو کران از جهان زفت .

محمد نویسنده کتاب بعد از وفات پدر بامر پادشاه در شهر قندهار ساکن شد، و وظیفه تحریر مجالس ادبی آن پادشاه جوان و ادیب را داشت و طوری که خودش اشارت میکند همواره در قصر نارنج که مقر پادشاه بود در مجالس علمی و ادبی آن پادشاه دانشمند و ادب دوست شمولیت داشت و مورد الطاف مخصوص پادشاه و رجال دربار بود . محمد روز جمعه ۶ جمادی الثانی سال ۱۱۴۱ هـ کتاب مهم و مفید خود را آغاز و یکسال بعد در ۲۴ شوال ۱۱۴۲ هـ از نگارش آن فراغ یافت و آنرا بر سه خزانه بنا نهاد : خزانه اول در بیان شعرای قدیم پنبتو که از اوایل استقرار اسلام تا سنه هزارم هجری پیش از عصر مؤلف گذشته اند خزانه دوم شرح حال و اشعار شعرای معاصر است که با مؤلف هم عصر و رفیق و همراه است خزانه سوم در شرح حال و آثار شاعرات پشتو است و خاتمه کتاب حاوی حال مؤلف و دودمان اوست . نسخه موجود کتاب در ۱۱۲ صفحه متوسط بخط خوانا اما ناپخته محمد عباس کاسی در شهر کویته بسال ۱۳۰۳ هـ برای حاجی محمد اکبر هوتکی از نسخه نقل شده که بسال ۱۲۶۵ بخط نور محمد خروئی برای سردار ادیب و شاعر ادب پرور مرحوم سردار مهردل خان مشرقی استنساخ شده بود .

مالك نسخه حاضره مرحوم حاجی محمد اکبر هوتک تاجر یا ذوق و ادیبی بود که با زبان ملی علاقه خوبی داشت و شخصیت سال پیش ازین کتاب خانه خوبی از کتب پنبتو در قندهار فراهم آورد . بسود و بزبان پنبتو نیک می نوشت چنانچه برخی از کتب مهمه آن کتب خانه را من پیش اولادوی دیده ام و همین نسخه را هم تاجر با ذوق پنبتو ذریعه کاتبی استنساخ کرده است . اکنون که معلومات مختصری را راجع به مؤلف و مالك کتاب دادم میروم تا هریت و چگونگی و کیفیت و کمیت اشعار و قیمتها

حقیقی کتاب راز. نقطه نظر تاریخ ادب آشکارا سازم و همان غنایم ادبی و تفایس آثار زبان ملی که درین گنجینه شاهوار نهفته بمیان آورم :

محاسن این کتاب نایاب و قیمت دار را میتوان در مواد ذیل خلاصه کرد :

۱- بسی از شعرای زبان ملی را بما معرفی میکند که پس از سال صدم هجری تا عصر مؤلف در اوقات وسنین مختلف زیسته و اشعار گرانمایی را درین زبان بیادگار گذاشته اند که از آن عصر ها اگر يك جمله یا مصراعی بدست می آید هم غنیمت بود تا چه رسد به قصاید غرا و اشعار و قطعات گرانمایا .

۲- خود کتاب نمونه بهترین و شیرینترین نثر زبان است که بعد از تذکره سلیمان ماکو مهمترین کتب منثور پبنتو است و سبک نثر نگاری مؤلف بس متین و سخت پسندیده است .

۳- بسی از الفاظ و کلمات قدیمه زبان ملی را حفظ داشته که از مواد بس غنیمت زبان است و اکنون مابه آن کلمات احتیاج شدیدی داریم و این کلمات را در کتب دیگر یافته نمی توانیم و در محاوره هم اکنون از تداول افتاده ولی استعمال آن در کلام اساتید قدیم دلالت دارد برینکه زبان در عصور سابق نسبت به لاحق وسعتی داشته و غلبه السنه دیگر بسی از مواد آنرا از بین برده است .

مثلا برای اوقات مانند نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز خفتن اکنون نام های موضوعی نداریم .

صور مفغن این کلمات ما پیشین ، مازدیگر ، ما بنام ، ما خستن مستعمل است ولی میدانیم که زبان پبنتو این اسمارا از فارسی گرفته و در قالب خود مسبوك ساخته است و این از وقتی است که زبان پارسی غلبه یافته و زبان دربار و دیوان و ادب و چیز نویسی شده است :

از تاریخ بیسقی که کلمات مر کبه نماز پیشین و نماز دیگر در آن آمده پدید می آید که این کلمات عین از عصر آل سبکتگین ژندگانی داشت و از همان وقت ها داخل زبان ما و بعد از آن بمرور د هور مفغن گردید .

ولی درین کتاب برای همین اوقات نامهای موضوع غیر مرکبی آمده که نهایت غنیمت است بر مل پیشین و لرمل دیگر و تر مؤشام است .

کذالك بسی از کلمات و لغاتی دارد که اکنون مرده و از استعمال افتاده مثلا جگر ن عسکر ، ژوبلو و لشکر مهاجم ، خاتبخ مشرق لؤید یخ مغرب .

و بسی از کلمات قدیم آریایی های باستانی در لغت اشعار و سرود های قدیم این کتاب پیچیده که میتوان با ستند موارد استعمال اینگونه کلمات با حالت و قدامت پشتو حکم کرد .

مثلا درین کتاب بنیکارندوی ابن احمد کوتوال فیروز کوه در مدح محمد سام غوری نسبت به فتوحات و سفر بریهای وی در هند قصیده غزایی دارد که دریک بیت آن چندی بمعنی شاعر و اشلوک بمعنی شعر و نظم آمده .

وقتیکه مادر اطراف این دو کلمه تحقیق میکنیم دیده میشود که این کلمه ها در آریایی های هندی هم صورت اسمیت علمی و ادبی یافته بود چون آریایی ها از کو هسار وطن ما به میدان سر سبز پنجاب و هند رفتند بنابراین بطور حتم گفته میتوانیم که کلمات مذکور از اینجا به آنجا رفته و از هند به اینجا نیامده است .

علامه ابوریحان البیرونی که محقق و نقاد بزرگی است و یک هزار سال پیشتر بسی از غنائیم احوال آریایی های هندی را در کتاب الهند فراهم آورده و در آن کتاب باب سیزدهم رابه بیان و شرح کتاب شعرو نحو هندی ها اختصاص داده و معلومات جامع و مفیدی میدهد در آنجا شرحی از علم نظم سازی و شعر گوئی هندی ها یعنی چند دارد .

و بسی از موجدین و مؤلفین آن علم را نشان میدهد و او از ان و افا عیله اشعار آریایی های هندی را با اصول و ضوابط آن علم مفصلی انکارد و اشلوک را اساس سرود های کتابی میداند .

در صورتیکه چهند علم نظم و شاعری باشد چندی بلا شبیه شاعر و ناظم است و این کلمه است که در پشتو عمرا دبی آن با ستند این قصیده چندی بلا شبیه شاعر و ناظم است و این کلمه

ما به بسی از جوا هر زواهر زبان مشحون و مملو است مثلاً بولله (قصیده) دریغ (منیر) نمزلك (مسجد) بودتون (بتخانه) ریسی (بیوق) خندوق (افق) گروم (دین و کیش) ورخلوی (قیامت) سما (انصاف) تیکنه (عدل) وغیره که شرح آن از حوصله این گفتار مختصر بیرون است .

۴- شرحی از دوره بسیار مهم تاریخ وطن یعنی غوریها دارد و از اجداد سلاطین غورو آل شنسب معلومات خوبی بیا میدهد که در تواریخ دیگر نیامده و اگر آمده پهلوی های ناقص آنرا تکمیل میکند .

۵- این کتاب ثابت میسازد که زبان اجداد غوریها پښتو و این زبان از عصر پیشتر از غزنوی ها هم زبان ادب بود .

۶- سلاطین لودیة ملتان و قسمت شمال غربی هند مانند شیخ حمیدو نصر و داود وغیره که مؤرخین متأخر آنها را افغان شمرده اند و برخی از مدققین تاریخ از افغانیت آنها انکار کرده و عرب انگاشته اند این کتاب ثابت میسازد که سلاطین مذکور که بعد از ۳۵۰ هـ تا عصر سلطان محمود حکمرانی داشته افغان و پښتو زبان بوده اند و اشعار دونفر شان درین کتاب باوقی روایات ضبط است .

۷- بسی از مهمات نکات تاریخی دوره هو تکی را که بر ما مکشوف نبود واضح میسازد اوضاع دربار و رجال معروف آن دوره را معرفی میکند .

راجع به شرح حال و حیات قاید نامور ملی حاجی میرو یس خان معلومات دلچسپی دارد تاریخ تولد و وفات اقدامات آزادی خواهانه آن را در مرد نامور ملی را که تاکنون بصورت قطع و یقین در دست ما نبود یک یک نشان میدهد و ازینرو تفصیل یک دور مهمه تاریخ وطن را با ما می آموزاند و بسا از شکوک تاریخی را زایل میسازد و برای کسانی که تاریخ آندوره را خواهند نوشت یگانه سند قوی و محکمی است که زوایای تاریخ را روشن میکند .

۸- مؤلف محقق ما عادت دارد که هیچ سخن را بدون حواله و روایت و عنعنه قوی نمی نویسد یا ماخذ راوی را نشان میدهد و این هم سنت اساتید است که کتب و آثار باقیه شان از نقطه نظر روایت خیلی قوی است مؤلف بسی از معلومات خود را از پدرش که شخص

فاضل، ادیب و سپه سالار دلاوری بود روایت میکند برخی از معلومات وی موقوف بر تنبها و بهره هم ما حصل مطالعات است که پسر مرحومش داشت و هم بسی از کتب زیاد را خود مؤلف دیده و از آن نقل کرده است.

بنابر آن گنجینه اش از نقطه نظر اینکه بسی از کتب و مؤلفین گمنام وطن را بمانشان میدهد خیلی ها گرا نبها و پر قیمت است. درین کتاب بسی از مؤلفین وطن و کتب و آثار نافعه شان ذکر شده که در کتب تاریخ ادب و کتاب شناسی های قدیم و جدید نامی از آن نیست مثلا :

تاریخ سوری محمد ابن علی البستی.

دخدای مینه شیخ متی متولد ۶۲۳ هجری، اعلام اللودعی فی اخبار اللودی شیخ احمد بن سعید اللودی تألیف سال ۶۸۶ هجری .

کلید کامرانی کامران خان از سلسله اجداد بزرگ احمد شاه بابا که بسال ۱۰۲۸ هجری در شهر صفای قندهار نوشته شده .

لرغونی پبستانه شیخ کته متی زی که کتاب تاریخ سوری رادر بالشتان یافته و آثار نافعی از آن کتاب برداشته است و یگانه منبع معلومات مؤلف است در قسمت اشعار قدما . دسالو ورمه تألیف ابو محمد هاشم ابن زیدا لسروانی البستی متوفی (۲۹۷ هجری) که کتابی بود در شرح فصاحت اشعار عرب .

بستان اولالیا شیخ بستان بویخ که بسال ۹۹۸ هجری در بنورا وک قندهار نوشته شده . مخزن افغانی خواجه نعمت الله نوری هروی تألیف (۱۰۱۸ هـ) بیاض محمد رسول هوتک قلا .

غربت نامه دوست محمد کاکر که بسال ۹۲۹ هجری نظم شده تحفه صالح الله یار الکوزی تألیف حدود سنه (۹۰۰ هجری) .

دیوان اشعار محمد یونس خان موسی خیل .

حدیقه ختک عبدالقادر خان ختک فرزند خوشحال خان ، افضل الطایق ، شیخ الاسلام

ہوتکی در اصفہان ملا پیرمحمد میاجی القریاض فی ردالرفاض از شیخ الاسلام مو صوف دیوان اللہ یار افریدی .

قصص العا شقین صدر دوران بابو جان بابی کہ بسال (۱۱۲۹ھ) نظم شدہ .
 محمود نامہ یا شہنامہ محمودی شامل شرح حرکت حاجی میرویس خان در قندہار و آزادی
 آن از سلطۂ اجانب . و فتوحات شہریار محمود ہوتک در ایران کہ بعد از سال ۱۱۳۷ ھ
 ریدی خان مہمند قندہاری نظم کردہ و ہزار طلاز حضور شاہ حسین سلہ یافتہ .
 روضۂ ربانی ملا محمد فاضل بریخ .

محاسن الصلوٰۃ محمد عادل بریخ

دیوان اشعار محمد ایاز نیازی .

تحفۂ واعظ ملا محمد حافظ بار کزی .

دیوان اشعار نصر اندر .

نافع مسلمین ملا نور محمد گلجی استاد دودمان میرویس خان ، ارشاد الفقرا تالیف
 میرمن نیکبختہ کہ بسال (۹۶۹ھ) نگاشتہ شدہ بوستان پشٹو کہ شاعر موحومہ زرغونہ
 بنت دین محمد کاکر بسال ۹۰۳ھ پہ پشٹو نظم کردہ .

دیوان رابعہ کہ در حوالی (۹۱۵ھ) حیات داشت . این بود ذکر مختصر کتبی کہ تا کنون
 بما معلوم نبودہ وبہ مرور زمان از بین رفتہ و نا پدید شدہ است .

علاوہ بر آن کتب و دوآوینی را ذکر کردہ کہ اکنون بدست میاید و معمول و متداول است .
 ۹- چندین نفر شہر یاران و وزرا ء و سپہ سالاران شاعر و ادیب و عالم و ادب پروری
 را بما نشان میدہد و ثابت میسازد کہ اجداد ما تنها متکی بہ شمشیر نبودند
 علم و ادب ہم داشتند .

۱۰- در قسمت شاعرات ہمائی فہماند : کہ نسا افغانی ہوارہ دارای علم بودند و در
 ادب پشٹو بہرہ مہمی دارند ، و ہم بدیع ترین اشعار پشٹو را بما گذاشتہ اند کہ از
 نقطہ نظر علم و ادب و فکر بلند ، خیلی دلچسپ بودہ و از غنایم آثار ادبی ماست .
 این بود شرح مختصر و نمودار کوتاہ محاسن و مزایای کتاب کہ دردہ مادہ خلاصہ شدہ .

اکنون نمونه های خالص از اشعار ره‌رسته قسمت کتاب با ترجمه آن معروض می‌افتد.
یعنی از هر خزانه یک رشته در گرانبها بر-داشته و نموده میشود .

خزانه اول

قسمت متقدمین

نخستین شاعر یکه از حیث قدامت عصر در گنجینه اول کتاب دیده میشود ، جهان پهلوان امیر کرور ابن امیر پولاد سوری غوری است که مؤلف کتاب شرح حال و اشعار وی را از «لرغونی پنبستانه» شیخ کته گرفته و شیخ هم از تاریخ سوری نقل کرده است و گوید: که امیر کرور بسال ۱۳۹ هـ در «مندیش» غور امیر شد ، وقلاع غورو بالشتان و خیصار و تمران و بر کوشک را ضبط کردو به تن تنها با صد نفر جنگاور میجنگید بنا بر آن وی را کرور میگفتند که در پنبتو معنی سخت و محکم دارد و در زمین داور قصری داشت که عیناً مثل قصرمند یش بودو در تاریخ سوری می‌آورند ، که این دو دومان قرن هادر غور وبالشان وبست حکمرانی داشت و از اولاد سپاهک اند :

شیخ کته به نقل از تاریخ سوری وفات امیر کرور رادر جنگ های پوشنج بسال ۱۵۴ نوشته که بعداز وی امیر ناصر پسرش غورو سور و بست و زمینداور را در ضبط در آورد . طوریکه مؤرخ معروف دوره غوری منهاج السراج الجوزجانی هم باستناد او می‌نویسد: «امیر فولاد غوری یکی از فرزندان ملک شنسب بن خرنک بود و اطراف جبال غور در تصرف او بودند و نام پدران خود را احیاء کرد ، چون صاحب الدعوة العباسیه ابومسلم مروزی خروج کرد ، و امرای بنی امیه را از ممالک خراسان از عاج و اخراج کرد . امیر فولاد حشم غور را بمدد ابومسلم برد ، ودر تصرف آل عباس واهل بیت آثار بسیار نمودو مدت ها عمارت مندیش و فرما ندهی بلاد جبال غور مضاف بدو بود ، در گذشت او امارت بفرزندان برادر او بماند ، بعد از آن احوال ایشان معلوم نشد تا عهد امیر بنجی نهاران...»
ازین روایت منهاج السراج برمی‌آید ، که امیر پولاد دودو ما نش در غور حکمرانی و شهرتی داشتند اینکه منهاج السراج درطبقات ذکری از پسرش امیر کرور ندارد ، ظاهر است که بوی معلوم نبوده ، چون حین نگارش کتاب از غور دور افتاده بود ، و خودش هم درین

بارہ ذکری و عذری کرده ، بنابر آن نتوانسته بود که شرحی از اولاد امیر پولاد بدست آورد و از همین سبب است که يك دوره را بعد از امیر پولاد مسکوت آنها گذاشته ، و بعد از آن بشرح حال امیر بنجی نهاران و اولادش پرداخته است .

درینکه شاهان غور از اولاد ضحاک اند، منهاج السراج و اغلب مؤرخین دیگر متفق اند مؤلف ما هم این علم را «سپاک» نوشته ، و ما میدانیم که سپاک در اقوام افغانی تاکنون نام قومی است که در حدود اجرستان تاریخی سکونت دارند ، و هم در اسمای اعلام و رجال افغانی سپاک را زیاد ترمی یابیم ، سپاکزی اکنون اسحق زی شده و خرابه های شهر سپاک هم نزدیک بامیان تاکنون بر تاریخی بودن این علم دلالت دارد ، و در ازمئه قبل از اسلام قوم ساکاو سپاکا که پسا نتر سکستان و سجستان و سیستان از ان کلمه زائیده، موجود بود، پس بدون تردید و شبهت همه این کلمات را بیک ریشه و منبع رجعت داده میتوانیم .

و این موضوع در تاریخ وطن شرح مفصلی لازم دارد ، که کنفرانس علیحده را ایجاب میکند ، بنابر آن اکنون از تفصیل آن صرف نظر میشود ، تا از موضوع اصلی دور نرفته باشم .

و اینکه امیر کروپ پسر امیر پولاد در دعوت عباسی بطرفداری سفاح و ابو مسلم خراسانی شرکت داشت ، این کتاب چنین مینویسد : که امیر پولاد در همان دعوت دستی داشت که سفاح باینی امیه میجنگید و ابو مسلم مدد گاروی بود ، در تاریخ سوری محمد ابن علی البستی چنین نبشته: که در خلال دعوت عباسی که امیر کروپ فتوحاتی زیادی کرد ، این ابیات که آنرا و یارانه یعنی (رجز و فخریه و حماسه) گویند سرود ، که مؤلف ما از شیخ کته و او از تاریخ سوری نقل کرده .

حماسه امیر کروپ جهان پهلوان

زهیم زمری پردی نپی له ما اتل نسته په هندو سندو پر تخار پر کابل نسته

بل په زابل نسته له ما اتل نسته

من شیرم و پهلو انتری ازم در هند و سندی و تخار و کابل و زابل نیست
 غشی دمن می‌خی بر بئسنا پر میر خمنو باندی په ژوبله یونم یرغالم پر تبتید ونو باندی
 په ماتیدو نو باندی له ما اتل نسته
 تیرهای عزم من مانند برق بر دشمنان میگردد به پیکار میروم ، و بر گریز ندگان و شکست
 خوردگان مردانه میتازم

* * *

زما دبریو پر خول تاو یری هسک په نمخ و په ویاپ
 د آس له سوو می مخکه ریردی غرونه کاندم لتاپ
 کهم ایواد ونه او چاپ له ما اتل نسته
 فلک بدوران خود فتوحات من باکمال افتخار و نیایش میچرخد ، از سم اسپ من زمین می لرزد ،
 و کوهامی غلظد ، و مملکت ها زیر وزیر میگردد .

* * *

زما د توری تر شیولاندی دی هرات و جروم غرج و بامیان و تخار بولی نوم زما په اودوم
 زه پیژندویم په روم له ما اتل نسته
 هرات و جروم راهاله شمشیر من فرا گرفته ، و غرج و بامیان و تخار نام مرا به نیایش و سپاس
 میبرند ، در روم شناسا و نا مورم

* * *

پر مرو زما غشی داری دین را خخه دهریو الرو د په خننه تبتی پلن را خخه
 دپی زپن را خخه له ما اتل نسته
 تیرهای من بر مرو میریز د ، و دشمن ازم میترسد ، بر کنار های هر یوالرودی تازم
 و پیادگان از پیش من میگریزند ، دلاوران از ترس من می لرزند .

* * *

دزرنج سوبه می دتودی په مخ سورو کهه په باداری می لوپ او ی دکول دسورو و کهه
 سترمی له تر بورو کهه له ما اتل نسته

به خون ریزی شمشیر بران زرنج را فتح کردم و به باداری دودمان سور را ارتقا دادم .
 خپلو و گپورله لور پیروزینه کوم دوی په داویننه ښه بامم یی روزنه کوم
 تل یی ودنه کوم له ما اتل نسته

بر رعایای خود مهر و الطاف دارم، و با اطمینان آنها را تربیه و پرورش میدهم .

* * *

پرلو یوغرومی وینادرومی نه په خنپوپه پال نړی زما ده نومی بولی پر دریغ ستا یوال
 په ورغو شپو میاشتو کال له ما اتل نسته

حکم من بر کوه های بلند بدون تعطیل جاری است دنیا از آن من است ، و نام مرا در روز
 هاو شب ها و ماه ها و سال ها بر منابر می ستا یند .

* * *

این بود ترانه حماسی امیر کرور جهان پهلوان که نمونه مهمی است از اشعار قیمندار
 قدما و از حیث وزن و بحر و عروض هم ملی خالص است ، و احساسات حماسه و رجز ملی
 در آن نهفته و در تمام این شعر يك کلمه از زبانهای اجنبی دیده نمی شود و کلمات قدیم
 زبان را مانند اتل به معنی نابغه و پهلوان، میرخمن دشمن، یونم ویر عالم یعنی سفر میکنم ،
 و میتازم . هسک بمعنی آسمان ، نمخ بمعنی عبادت و ستایش و پلن و زپن بمعنی پیاده و
 دلاور و لور بمعنی مهر و مرحمت و بامل بمعنی تربیه و پرورش ، و دریغ بمعنی منبر و ستایوال
 بمعنی ستاینده ضبط و حفظ کرده است و این شعر از نقطه استحکام بنیت و فصاحت مزایایی
 دارد که در اینجا نمی گنجد .

من که در بند دوم این شعر حماسی آمده غالباً همان من است که تاکنون هم در السنه
 آریایی هند بمعنی دل است و طوریکه ابوریحان البیرونی در کتاب الهند نگاشته ، چون آریایی
 هند محل و مرکز اراده را دل می پنداشتند ، بنابراین عزم و اراده راهم (من) میگفتند و این
 کلمه در پښتوی قدیم هم جای داشته و از آثار باقیه آریایی ها ی قدیم یکی از منابع
 تاریخ است ، بنابراین آن این موضوع خوب مثبت می گردد ، دیگر از شعرای بسیار قدیم
 پښتو که در این کتاب از آن ذکر رفته زبده الفصحاء ابو محمد هاشم ابن زیدالسروانی
 البستی است که مؤلف ما ————— حواله لرغونی پښتانه شرح حال وی را

نگاشته و گوید : ابو محمد هاشم در سروان هلمند بسال ۲۲۳ هـ متولد و در بست از ۱۷ ساله و فصحا درس خوانده . و بعراق رفت و سالها از این خلد مشهور بابی العینا در بغداد سماع کرد بسال ۲۹۴ هـ پس آمد و سه سال بعدتر در بست از جهان رفت ، ابو محمد به عربی و پارسی و پښتو شعر میگفت ، و قتیکه ابن خلد کورشد ، وی خدمت استاد همی کرد و اشعار شیرین را در ادب عرب از وی می شنید و بسی از اشعار استاد خود را به پښتو ترجمه و نظم کرده ، ابن خلد که شخص ظریف و ادیبی بود در یک شعر در هم را ستود ، و ابو محمد آن شعر را به پښتو چنین ترجمه کرد :

ژبور و له و رخی وینا یی اروی	دخاوند په لاس کی زر او در همو نه
ژبو رو له ورخی وینا یی اروی	ددرهم خاوند ان تلوی په ویاپونه
که در همی خینی وړک سوسی تتلی	پر نړی یی په خړو پیژ ندو نه
که بهای سوئی و بو لی خلك وایی	داوینا ده رښتیا نیه له رښتونه
که بی وزلی وو ایی رښتا خبره	نور و وایی دا خو سوئی دی تیر ونه
هودر هم بنندی هر چاله لویه برخه	د درهم دخاوند هر خای پر تمو نه
در هم ژبه ده که خوگ ژبو ر کیری	ده وسله که خوگ په گاندی قتالونه

نقل کنند که ابو محمد بزبان پښتو کتابی رادر بیان فصاحت و بلاغت اشعار عرب نوشت که دسالو و زمه (نیم ریگستان) نام داشت. طوری که یاقوت در جلد هفتم صفحه ۶۱ معجم الادبای نگارد : «محمد ابن القاسم و قیل ابن خلد المعروف بابی العیناً الاخباری الادیب الشاعر کان فصیحاً بلیغاً من ظرفاء العالم آیه فی الذکر کاء واللسن و سرعة الجواب،»

کذا یاقوت تو لد وی را ۱۹۱ هـ دراهواز و وفاتش را ۲۸۳ هـ نگاشته ، و خوشبختانه همان شعریکه شاگردش به پښتو ترجمه نموده ، یاقوت هم آن را ضبط کرده است . برای اینکه حاضرین محترم از هویت اصل شعر هم واقف شوند، بی مورد نیست که قرائت کنم :

من کان یملك در همین تعلمت	شفته النواع الکلام فاقالا
وتقدم الفصحاً فاستمعوا له	وراینه بین الوری مختالا
لولا درا همه التی فی کیسه	لر ایته شر البر یة حالا

ان الغنی اذا تكلم كما ذباً
 واذالفقیر اصاب قالوا لم تصب
 قالوا صدقت و ما نطقت محالا
 وكذبت يا هذا وقلت فعلا لا
 وهی اللسان لمن اراد فعلا لا
 وهی السلاح لمن اراد قتلا لا

دیگر از شعری قدیم امیر الفصحاً شیخ رضی لودی است : کہ مؤلف مارا جمع بہوی چنین نوشتہ : « کامران خان ابن سدو خان بسال ۱۰۳۸ در شہر صفا کتابی نوشت بنام کلید کامرانی ، ودرین کتاب از تاریخ اعلام الودعی فی التاریخ اللودی کہ شیخ احمد ابن سعید اللودی در سال ۶۸۶ ھ نوشتہ بود چنین نقل میکند : کہ شیخ رضی لودی برادرزادہ شیخ حمید لودی بود . وقتیکہ شیخ حمید در ملتان بر تخت سلطنت نشست برادر زادہ خود را بہ سوی پیشو نخوا فرستاد تا مردم آن کوهسار را بہ دین اسلام دعوت کند ، شیخ رضی مدت دو سال در کوه کسی (یعنی سلیمان) بود ، مردمی زیادی را مسلمان ساخت چنین نقل کنند کہ نصر پسر شیخ حمید در ملتان با رسولان ملاحظہ نشست ، و عقاید فرقہ اسماعیلی والحاد را از آنها آموخت ، وہ عقاید شان گردید ، وقتیکہ شیخ حمید از جہان رفت نصر بجایش نشست وہ تیرویج الحاد کوشید و قرامطہ راطلبید شیخ رضی کہ مسلمان پاکیزہ بود ، بہ بچہ کاایش چنین قطعہ شعر نوشت :

دالحا د پہ لودی تر بلبل	گروه دی زہونز وگور اوہ
ہونز رونلی پہ زیا رنہ	تا پہ تورو تو را و ہ
لرغون ولی گرو ہیدلی	چی دی گو بی اہا وہ
ہفہ گروہ دی اوس اہہ کر	چی پلر ودی رنا وہ
لودی ستاہ نامہ سپک سو	کہ ہر خو ہو درنا وہ
نصرہ نہ ہوی لہ کہالہ	لودی نہ یی پہ کاوہ
زہونز رغادہ ستالہ گروہ	د و ر خلوی پہ ر غاوہ

یعنی : بہ الحاد گرانیدی ، و نقش کیش مارا زدودی ، ما بہ زحمت و کوشش روشن ساختہ بودیم ، ولی تو آنرا سیاہ کردی ، اول چرا قبول کردی ، کہ پسانتر ملحد میشدی ؟ دینی کہ پدر انت روشن کردند ، بہ دین دیگر تبدیل ، و لودی بنام تو پست شد ، ای

نصر از دودمان ما نیستی ، وافعال تو مانند لودی ها نیست ، ما بروز قیامت از تو تبرا

مبجوییم !

نصر جواب شیخ رضی را چنین داد :

دالحاد په تور تورن سوم	زه لرغون خو ملحد نه یم
زما دښنه هسی تور اگری	که ملحدیم ددښنه یم
که اسلامه نه تر پلمه	تور انو څخه په تر پله یم
گروه می هغه لر غونی دی	اوس هم گروه په لر غونه یم
داسلام په هسک به ځلم	وتو را نو ته تیاره یم
دلو دی ز وی سنتی یم	دحمید له لوپ کپاله یم
تورانی دښن چی وایی	زه له گروهه په اړه یم
دایی تو تا سی درو هوی	زه مؤمن ستاسی په تله یم
د ښنو و ینا وی بغزه	زه لودی یمه خو زه یم

به الحاد مرا افترا کردند ، حال آنکه از ابتدا ملحد نبوده ام ، دشمنان من چنین تهمت میکنند ، اگر ملحدم ، برای دشمنانم ، از اسلام روی گردان نیستم ، از مفتری هسا میگریزم آئین من همان آئینی قدیم است همواره بر سمای اسلام خواهم تافت فرزند سنتی لودی واز دودمان بزرگ حمیدم ، آنچه دشمنان مفتری من میگویند که از دین برگشته ام محض افترا ست ، وشمارا میفریبند ، مؤمن کیش شمایم ، سخنان و مفتریات دشمنان را مشنوید ، من لودی ام تا که زنده ام .

این بود کلام دو نفر از دودمان معروف پادشاهان لودی که در عصرالبتگین و سبکتگین در حدود ۳۵۱ تا ۳۹۰ ه در ملتان و حصص غربی هند حکمداری داشتند ، ناگفته نماند که مورخین محقق اسلامی مانند ابن تیر و ابن خلدون و دیگران وقتیکه جنگهای سلطان محمود را باین خاندان ذکر میکنند ، به ملیت ونسبت این دودمان اشارتی نکرده اند ، حتی خود عبدالحی بن ضحاک گردیزی که زین الاخبار رادر حدود سال ۴۴۰ ودر غزنه نوشت ، غیر از اینکه داود بن نصر را قرمطی بگوید ، بشرح قومیت و نژادی نپرداخت ، ودر شرح سلطنت محمود نوشت :

« چون سنهٔ احدی ورا بمعائنه اندرآمد ، از غزنین قصد ملتان کردو آنجا رفت ، وباقی که از ولایت ملتان مانده بود بتمامی بگرفت ، وقرامطه که آنجا بودند بیشتر از ایشان بگرفت و بعضی را بکشت و بعضی رادست بپریدند و نکال کرد ، و بعضی را به قلعها باز داشت ، تا همه اندر آن جا یها بمردند ، و اندرین سال داؤد بن نصر را بگرفت و بغزنین آورد ، و از آنجا به قلعهٔ غورک فرستاد (تاکنون بهمین نام غرب شمالی قندهار بفاصله ۳۰ میل واقع است) و تا مرگ او اندران قلعه بود . »

این اثیر و ابن خلدون گویند : که سلطان محمود در ۳۹۶ به ملتان حمله بسرد ، و ابو الفتوح را به الزام الحاد برانداخت . ابو الفتوح داؤد پسر همین نصر است که بقول کتاب ماو تمام مورخین دیگر فرزند شیخ حمید بود .

ولی برخی از مدققین جدید که در تاریخ به مسانید قدیمه اتکا دارند مسأله افغانیت این دودمان را جعلی محض پنداشت ، و برای علامه سید سلیمان ندوی مورخ دانشمند معاصر هند که در تاریخ تعلقات هندو عرب صفحهٔ ۳۲۸ نوشته اینها نسلا عرب و از اولاد همان جلم بن شیبان حکمران عربی نژاد سند اند .

علامهٔ موصوف گوید: که داستان افغانیت این دودمان را محمد قاسم فرشته نمی دانم از کجا تراشید ؟ و بالاتر از فرشته سندی ندارد ، ولی اکنون از تفصیل این کتاب بخوبی ثابت میگردد ، که این دودمان نسلا پښتون ولودی ، و هم پښتو زبان بودند ، و اشعارشان را هم همین کتاب بدست ما داد .

سندیکه مؤلف کتاب در نقل این شرح حال ذکر کرده ، هم محکوم بنظر می آید زیرا کلید کامرانی را خود مؤلف دیده بود ، و اخبار اللودی را مؤلف کلید کامرانی با وضاحت تمام نشان داده ، مؤلف و تاریخ نگارش آنرا هم ناکفته نمانده است و بعد عصر و زمان هم بین غزنویها و مؤلف اخبار اللودی ، زیاده از یکسوم قرن نیست ، و بهر صورت این روایت محکمتر بنظر می آید ، و در افغانیت سلاطین لودیة ملتان شبیهی نمی ماند .

دیگر از شعرای قدیم پښتو که درین کتاب ذکر رفته ، اجداد بزرگوار خر ښیون بن سربن و شیخ اسماعیل بن بیټ نیکه است که سلیمان ما کوهم در تذکره خویش اشعار اسماعیل و پدرش حضرت بیټ نیکه را ضبط کرده .

درین کتاب گوید : که اینها در دامنه‌های (کسی غر) وگاهی هم در غوره مرغه وکوه غندان که به جنوب شرق کلات موجوده واقع است می زیستند ، و خربسبون در مرغه بسال (۴۱۱ هـ) از جهان رفت ، وقتی خربسبون به سفر میرفت ، دوست گرامی ووفادارش اسماعیل (بچه کاکای وی) درفراق او این نغمه ها راسرود ، که اشعار خالص پنبتو و بوزن و لهجه قح ملی است :

که یون یون دی - مخکی بیلتون دی له کسی غره خخه - خئی خر بنبون دی
 که وروره و روره - خر بنبون وروره! ته چی بیلتون کپی- زماویی ته گوره
 چی خئی مرغی له - توری کرغی له همزولی پاته - خئی خه برغی له ؟
 دخدای دپاره - خر بنبون یاره چی هیر مو تکپی - زمون کپول واره
 زپه می رپیری - یار می بیلیری بیلتون یی اوردی- خان په سوخیری

ترجمه

وقت وقت سفر است ، و فراق پیشروی ماست ، خربسبون از کوه کسی رخت می بندد، ای برادرم و برادرم خربسبون! در آواناند و هئاك فراق ، آلام مرافرا موش مکن به مرغه میروی به آن سر زمین خشک و سوزان ؟ ما را به که میمانی ؟ عزیزم خر بنبون ! برای خدا! تمام دودمان مارا فراموش مکن ، دلم می تپدجدا میشود ، به آتش فراق وی میسوزم .

جواب خربسبون در شعر خلوریخ (مربع)

بیلتانه ناره می وسوه په کور بانندی نه پوهیرم چی به خه وی پپیش په وپاندی
 له خیلوانو به بیلیرم په سرو سترگو دواپه سترگی می په وینو دی ژپاندی

* * *

اسماعلیه! ستانارومی زپگی سری کی بیلتانه خر بنبون بیا له تا پردی کی
 نه هیر یری که بیانسته ایادی کی په چرو دو یر به یری سی دزپه مراندی

* * *

خمه خمه چی اوږ دیون می دی و مخ ته دیانه خوری به اچوم و ترخ ته
 ستاسی یادبه می وی بس دزپه و سبخ ته که دامخکه غرونه پول سی لاندی بانندی

ترجمه

فغیر فراق بگوش میرسد ، نمی دانم چه واقع خواهد شد ؟ با چشمان خون پالا از دوستانم جدا خواهم فتاد ، و سرشک خونین از دوچشم خواهم افشانند .
ای اسماعیل ! ناله و فریاد تودلم را شکافت و فراق مرا از حضورت دورانداخت فراموش نمیشوی ، اگر یاد تو به داد دلم نرسد ، همواره به خنجر های اندوه مجروح خواهد بود .
میروم ، میروم . . . سفر طولانی پیش روی است ، زاد سفر به پهلو خواهم بست . و یاد تو همواره مایه خویشت و کا مرانی دل من خواهد بود . . . ولو این زمین و کوهسارزیرو زیر شود از یاد نخواهی رفته .

درین اشعار دل انگیز احساسات پاک محبت خاندانی و دوستی بنظر می آید ، و بما واضح میسازد ، که اسلاف و اجداد ما چگونه یکدیگر را تا مرتبه عشق دوست داشتند و به محبت و دوستداری یکدیگر اشعار آبدار میسرورند ، و این گونه سرودهای بی آرایش و پاکیزه از خصایض دودمان دوستی آریایی های قدیم است ، که در اشعار الهامی حضرت بیب نیکه نیز بنظر می آید ، در آنجا که گوید:

زموږ ګڼ دی دی پکی پلنی

دلته دی دغرو لمنی

ګویه خدایه ، ګو یه خدایه

داو ګری ډیر ګری خدا یه

طوریکه گوستاو لو بون در تمدن هندی نویسد ، آریایی های قدیم دودمان خود را خیلی مقدس و مرکز تمام نعم و سعادت هامی دانستند ، و از این یک فقره ریگوید همچنین احساسات پاکیزه تر اوش میکند : «خداوند مالک الملک ، و بخشا ینده حیات است وی خاندانهای شریف نجیب مردم میدهد» .

و از همه این مباحث واضح میشود ، که این اشعار اجداد بزرگوار نماینده روح باستانی آنها بوده و اصالت و نجابت در کلمات آن مضمحل و ملفوف است .



دیگر از گویندگان مقتدر و شعر ای قصیده سرای پنبتهو شیخ اسعد سوری است که مؤلف ماسرح حال وی را از لرغونی پنبتهانه گرفته و همین کتاب هم به تاریخ سوری سالف -

الذکر حواله میدهد ، و گوید که شیخ اسعد بسال ۴۲۵هـ در بغنین (شهر تاریخی داورکه تاکنون هم بغنی گویند) وفات یافت ، ووی بدوران پادشاهی سور یهای غور مقام محترمی داشت ووقتیکه سلطان محمود به غور تاخت امیر محمد سوری رادر آهنگران (یکی از قلاع تاریخی و مشهور غور) محصور داشت ، چون بعداز تسلیم شدن آن امیر نامور را محبوس بغزنه فرستاد و در راه از جهان رفت شیخ اسعد که دوست امیر محمد بود ، قصیده دررثای وی سرود . داستان جنگ محمود در غور ، و گرفتن امیر محمد سوری دربین مؤرخین مشهور است .

منهاج السراج الجوزی شرح آنرا در طبقات ناصری مفصلا می نویسد که محمد بعداز محاصره طولیل به محمود تسلیم شد ، ولی محمود وی را بقید انداخت و بغزنه فرستاد و در راه وقتیکه بموضع (گیلان یا کیدن) رسید از غیرت حبس جان داد . عنصری هم دریک قصیده مدحیه سلطان محمود باین مسأله اشارتی دارد .

گرفتن پسر سوری و گشادن غور هر آینه نتوان کرد در سخن مضمون

خلاصه : امیر محمد سوری از شاهان بومی غور و از اجداد سلاطین غوری است و قصیده که اسعد در رثای وی سروده ، از امهات قصاید پبنتو است ، که در بلاغت و سلاست گفتار و احساسات آتشین نظیری ندارد ، اینک قصیده با ترجمه آن :

دفلک له چارو څه وگرم گو کار زموالوی هر گل چی خاندی په بهار

از دست فلک به که بگریم . هر گلیکه در بهار بشگفت . آنرا پژ مرده می سازد .

هر غټول چی په بید یا غوږ یده وگا ریژوی یی پانی کاندی نار په نار

هر لاله که در صحرا بشگفتند ، بر گهای آنرا میریزاند .

ډیر مخونه دفلک څیره شنه گا ډیر سرونه کاتر خاورو لاندی زار

سیلی دست فلک رخسارهای زیادی را کبود و بسی از سرها رابه خاک سیاه زبون میسازد .

دواکمن له سره خول پو بیاسی مرسی دبی وزلو وینی توی کاندی خو نغواری

از سر شاهان تاج می آفکنند و خون بیچاره گان را میریزاند .

چی له بر مه یی زمیری دپی څنگلو کی له اوکوبه یی ډاری تیر جبار

همی غشی سکنی ډال دژو بلور و رستممان ځنی څغلا کاندی په ډار

چی بی ملای نه گز پیری په غنبتلیو دا فلک پر وکاخه کاری گوزار ؟
 په یوه گردنست بی پرییاسی له برمه نه بی غشی نه لیندی وی نه بی سپار
 کسیکه ازحشمت وی شیردرجنگل میلرزه ، وازعظمتش هر ظالم وجباری میترسد ، کسیکه
 تیروی سپر جنگا وران رامی شکافد و ستم هاز ترس وی میگریزند ، کسیکه نیرو مندانه
 نمی توانند کمر شانرا خم سازد ، فلک بدینگونه اشخاص چه ضربت کاری را احواله میکند ؟
 بیک گردش آنها را از فراز عظمت سرنگون ساخته ، تیرو کمان و سلاح راز دست شان
 می افکند .

خه تیری خه ظلم کاندی ای فلکه ! ستاله لاسه نه دی هیخ گل بیله خار
 په ویر ژلو لور نکری په زپه کراپه ! پر نتلیو او روی دغم نا تار
 هیخ روغی می په زپه نستسته ستاله خوره ییلوی په ژپاژپمین له یار
 له تیر یودی او بسی خاخی له اور یخو چینی ژاپری په ورپت ورت ستاله شمنار
 نه به لاس واخلی له خوره نه به لوری نه به ملاگری له بیو ز لو له تر ار
 نه به زپه وسو خوی په هیچا باندی نه به پر یوزی له گردنسته د مدار
 نه به وصل گری مین له بل مینه نه به در ملی تپو نه د افگار
 ای فلک ! چه ظلم و تجاوز میکنی ، هیچ گل رابی خار نمی مانی ! بر ماتم زدگان رحمی نداری ،
 غم زدگان را بطوفان الم واندوه فرو می بری ، از جور و ستمت دلی نیست ، که افکار نباشد
 عاشق د لبخته را به فغان از محبو بش دور می اندازی ، از تجاوز تست که ابر همواره
 اشک میریزاند و آبشار ها با نا لهای حزین میگرید ، از جور و ستم دست نمی کشی و
 بایبچار گان مضطرب همرا می نخواهی کرد . بر هیچکس دلت نخواهد سوخت و از گردش
 خود نخواهی ایستاد ، نه عاشق را به محبوب خویش وصل و نه جراحات افکاری را مداوا
 خواهی کرد .

ستا له لاسه دی پراته ژوبل زگیروی گا هر پلو ته تپی زپو نه په خار خار
 کله غوخی کاندی مرا ندی د زپه گیو کله تیر با سی و گری هو بنیا ر
 کله تکی و اچوی په نازو لیو کله خیری گری گر یوان دنمنخنی چار
 کله غور خوی واکمن له پلازونو کله کبئینو په خاوره کی با د ا ر

از دست تو ای فلک به هر طرف ناله مجروحین بلند است، و بهر سودلهای افکار
نوحه اندوهناک دارند، گاهی عروق دلم-ارامی بری، و وقتی مردم هوشیار را میفریبی!
گاهی بر سر ناز دیدگان صاعقه می اندازی. وقتی گریبان پارسایان خداپرست رامی دری
گاهی شاهان مقتدر را از تخت فرومی اندازی و وقتی بادار را بر خاک سیاه می نشانی!

ژمون په زپونودی نن بیا یو غشی وویشت ودی ژوبلله په دی غشی هزار
پرسو ریو باندی ویر پر یوت له پاسه محمد و اکمن چی و لاپی په بل دار
یووارسوا سیر په لاس دمیر خمون انتقال یی و کپر قبر له بل وار
په سماوی یی و دان آهنگر ان وو په ټینگنه یی و د رست جهان او خا ر
دمحمود د ژبلو رو په لاس کنبیوت چی غزنه ته یی با تلی په تلوار

امروز باز بر دلهای ماتیری زدی، که هزاران دل را به آن افکار ساختی بر مردم سوری المی
فروید آمد، و محمد پادشاه مقتدر به داردیگر شتافت، اول اسیر دست دشمن گردید، و
بعد از آن به گور انتقال نمود. آن پادشاهی که از انصاف و اصلاح وی آهنگران معمور
بر تمام جهان به عدالت مشهور بود، بدست عساکر تازندم محمود افتاد بعجلت وی را بغزنه
بردرند.

ننگیا لیو لره قید مړینه ده خکه سه یی واکوتله هسک ته پردی لار
تر نړی غوره خاوری هدیره کا دزمر یو په بپر یو، کلهوی شو ا ر
په دی ویر د غورو گری تورنمری سول په دی ویر رها تیار سوله د نبار
گوره خاخی رهی او نسی لهدی غرونو داگر ونگی ساندی لی په شور هار
نه هغه رزغاد غرونو په بید یاده نه د زر کو په مسادی کتپهار
نه غتول بیا زرغو نیری په لاسو نو نه را در و می غور ته بیا چویی د شار

چون قیدو حبس هم مردم غیور را بمنزلت مرگ است، و بنابر آن در راه غزنه روانش
به اسمان پرواز کرد، و خاک سیاه گورستان را از دنیا بر گزید.

زیرا که شیر سرزه در زولانه و زنجیر آرامی ندارد. مردم غوربدین ماتم سیاه پوش گشتند
و روشنی شهر به تاریکی تبدیل شد، بین که از چشم کو هسار اشک تابناکی می ریزد
و آبخارها به صدای حزین میگرید، در کوهها و دمن، همان طراوت و شگفتگی پدیدار نیست

صدای قهقهه کبکها بگوش مانمی رسد، لاله در کمر های کوه باز نمی شکفت، و گل بامی در کوهسار نمی خندد . از غرچ کاروان مشک بازمی رسد ، و کاروان های شار (لقب شاهان غرجهستان تاریخی) باز بسوی غور نمی آید .

دپسرانی او ره تودی او بنی تو یینه
 داپه خه چی محمد ولاپ له نریه
 نه بنکار یبری هغه سوود سور په لتو
 چی به نجلویو په نذا پکی خند له
 هغه غور په ویر ماتم دواکهن کبئینوست
 مر غلری به نیسان نکری نثار
 په ور یرنه یی سوغو و پول سوگوار
 نه خلیری هغه لمر پر دی دیار
 چی په بیغلو کا اتن قطار قطار
 هغه غور سوود جاندم غوندی سور اپ
 ابر بهار هم اشک گرمی را می فشاند، و نیسان بعد از این گوهر را نثار نمی کند، چرا که محمد از دنیا رفت ، و بما تمش همه غور سو گوار گردید .

در نواحی سور همان سر و رو طرب پدیدار نیست ، و نه همان آفتاب برین دیار می درخشند جایکه دختر کان رقص کنان در آن می خندیدند و دیار یکه دو شیز گان دران صف صف اتن میکردند ، همان غور پر طرب و نشاط، به اندوه و غم و ماتم پادشاه نفست و مانده جهنم سو زان و آتشین گشت .

لاس دی مات سه ای فلکه چی دی و کا
 شین زهگی فلکه ولی لا و لا پی یی
 مخکی و لی په رین دلونه پریو خسی ؟
 چی زهری غوندی واکهن خی له جهانه
 ای فلك سنگدل ! چرا هنوز بر قراری !
 محمد غوندی زهری د هر ینی بنکار
 ای د غور غرونو پر خه نسوی غبار
 لاندی باندی سه چی ورك سی فاشعار
 چی خوك نکری په نری باندی قرار
 ای کوه های غور ! چرا غبار نگشتید!

ای زمین ! چرا بزلزله نمی افتی ، زیروزبرشو ، تا این شمار از دنیا برافتد، که پادشاهان شیروش از دنیا میروند ، و درین دار کسی را قراری نیست !

سخ په تا ای محمده دغور لمروی
 ته پر ننگهوی ولادپه ننگ کی مرسوی
 په نری به نه وی ستاد عدل سار
 هم پر ننگه دی په ننگه کا خان جار

ده سوری دی په تگ ویرکاندی ویرمن سول هم به ویاری ستا په نوم ستا په تبار
په جنت که دی وه تون زموږ واکمنه هم په تادی وی پیر لورد غفار

نیکاو خو شا بر تو ای محمد! تو آفتاب غوربودی، و همسر عدالت تو درد نیاکسی نخواهد
بود بر غیرت استوار بودی، و هم در آن راه جان دادی، به حمیت و شهامت خود را
فدا ساختی!

اگر اکنون از رحلت تو سور یها غمگین و ما تمزده گشتند، فردا بنام تو، و دودمانت
افتخار ما خواهند کرد.

مقر و ماوای تو بهشت برین باد، ای پادشاه ما!
رحمت و مهر خدای بخشنده بر تو باد!

این قصیده غرا از حیث سبک و طرز افاده و لغات و کلمات نادری که در آن آمده، درخور
دقت و بازرسی است، ولی درینجا موقع آن نیست.



دیگر از شعرای قصیده سرای قدیم بنکار ندوی، بن احمد کو قوال فیروز کوه
است، که مؤلف ما اشعار واحوال وی را از لرغونی بنبتانه شیخ کته گرفته، شیخ از تاریخ
سوری سابق الذکر نقل فرموده است. بنکار ندوی در عصر سلطان معز الدین محمد سام
شخص محترمی بود، و محمد بن علی نویسنده تاریخ سوری گفته که من درست کتاب ضخیم
قصایدوی را دیدم و این قصیده که در مدح محمد سام و فتوحات وی درهند است از آنجاست.

دپسرلی بنکلو نکی بیاگره سینگار ونه	بیایی و لونل په غرونو کی لا لونه
مخکه شنه، لابنونه لمنی شنی سوی	طیلسان ز مردی واغو سته غرو نه
دنيسان مشاطی لاس د مچیدو دی	مر غلرو باندی و بنککل بنو نه
دغٹولو جنپی خاندی وریدی ته	زرغونو بنو کی ناخی ز لمی جونو
لکه ناوی چی سور ټیک په تندی و کا	هسی و گا ټل غٹو لو سره پسو لونه
مر غلری چی اورو و خو نو لیه	په ځلایی سوه را نه خپاره دبتونه
زرغونو مخکو کی ځل کا لکه ستور یه	چی پر هسک باندی ځلیری سپین گلونه
سپینی واوروی و یلیه کاندی بهپیری	لکه اوښی دمین په گریو انونه

مشاطہ بہار باز بہ تزئین پرداخت ، و در کو ہما لعل ہارا پراگند ، زمین ، کوہ و کمر و دمن ہمہ سرسبز شد ، و کوہہا طیلسان زمر دین را پوشید ، مشاطہ نیسان درخور دستبوسی است کہ با غبار اہہ در گرانبہا آراست

لالہ گل ریدی میخندد ، در بستان‌های سرسبز و خرم جوانان و دوشیزگان میر قصند لالہ مانند نو عروس زیبا زیور بر جبین نہاد گوہریکہ ابر نیسان نثار نمود ، دشت های وسیع را بہ آب و تاب خویش ، تا بناک و روشن گرداند . گلہای سپید در دشتہای سر سبز مانند اختران تابندہ فلک بنظر می آید ، برف های سپید می گدازد ، و بہ اشک عاشق دلباختہ کہ در گریبان سرازیر شود مانند است .

لہ خو ہنیہ سرو ہی لہ سینگر ونہ	ہر پلورنی والی بہاندی خاندی
تہ واراغلہ لہ ختنہ کار وا نو نہ	ہر پلو دگلو و پم دی کو نلسی
بسر لی مگر مسیح سو پہ پو گرو نہ	دمسح بہ پوبہ پروژ و ندون بیا ہوند
وچ بید یا اوغری گری لہ جنتونہ	لہ مرو خاورو یی اغلی گل را و یو ست
گہیخ چونی چی پہ بن و کاہ غونہ	سری جاجی چی را مشت گری را مشتگرو
تہ وا چندی سرہ پیودی ا شلکونہ	پہ برین چی بزغ دجونو نفوریندہ سی
لکہ پیقلہ غوتی کاندی مکیزونہ	دزلما ٹاپی را غلی دی پر چنہ یو
یودبل پہ غاپہ اچوی لاسونہ	دپو پلومخ کسورگری پسر لی دی
چی پرواورو بانڈی خل وکا لہرونہ	دھند ارو پہ خیر غرونہ سپین و پرتگن دی
لکہ شن ہاتی شنا کاندی سینونہ	پہ غورخنگ غورخنگ لہ خولی خگونہ باسی

آبہای براق بہر سودر جویہا روان و خندان است ، و از خوشی سر بسنگ میزند ، بہ طرف کہ بوی خوش گل پراگندہ میگردد تصور میکنی کہ کاروان ختن آمد . بہار مگر مسیحا ست ، کہ اژدم وی مردہ زنہ میشود و از خاک مردہ و بیجان گل زیبارا برآورد دشت بایر و کوہ خشک را مانند بہشت آراست . سحر گہ کہ عندلیب در گلستان میخواند بہرامش را مشگران دانا ، بہ سرودن اشعار دل انگیزی مشغولست . موسم جوانی گل است ، و غنچہ مانند دوشیزہ زیبا بناز میخندد ، رخسار گل پوپل را بہار غا زہ زہو دست بگردن یکدیگر

است وقتیکه انوار آفتاب بر برفهای سفید بتابد . کوههار ا مانند آینه می درخشاند .
 دریا مانند پیل مست ، بجست و خیزمیدود، واز مستی کف بدهان است .
 اکنون پس از تثبیت غرا و دلچسب بمدح سلطان میگریزد :

نه به چونی په ستا یه د گلو مړپسی
 نه به مورسم د سلطان په صفتو نه
 دشنب د کاله ختلی لمر دی
 د پسر لی په دود ودان له ده رغونه
 دښنواوروی درست ایواد زرغون کړ
 له قصداره تر د یبله یی یو نو نه
 په زابل چی دبری پر نیلی سپور سی
 په لاهور یی دمرانی گدارونه
 نه یی توری ته ټینگیری کلک ډالو نه
 توستهان یی کړ رڼا په جها دو نه
 هره پلا چی دی پر هند دسندیرغل کا
 زږوی توره نړی په شها بو نه
 په پسرلی چی یی تیرون پراټک و کا
 غاړه غاړه یی تری سو لله زږو نه
 نه به ده غوندی دوی ستوری په هسک خلی
 که خه پور ته سی له غوره ډیر مرونه
 نه به راولی جگړن د سند په لوری
 نه به څوک زلمی دغور سره را غونډکا
 بری څوک دهند خپاره شهر ونه
 دداور توری به چیری کا څلو نه
 به هر لوری هر ایواد ته پر غلونه
 چی دغوربا دار په مټوگا زغلو نه
 په پر تم یی زمی ریددی په څنگلونه
 پر او ږووی دغور یا نو ښه ایر ونه
 څپان سیند یی هم له ډاره ایلایی کا

دشمن باوی مقاومت کرده نمی تواند ، و سپر سخت تاب شمشیربران وی ندارد. شهاب
 دین اسلام و آفتاب جهان است ، مملکت سیاه رابه جهاد تورانی ساخت هر بار که
 برهند و سند بتازد . دنیای سیاه را به نور خود روشن میسازد ، درموسم بهار که بر اټک
 گذر کرد دلهای مردم کران تا کران پلی شد تا بران گذرد هر چند از غور را دمردان زیادی
 بر خیزد ، ولی مانند وی اختری براسمان نخواهد تافت ، دیگری لشکر را بسوی سیند
 نخواهد برد ، و نه شهرهای وسیع را فتح خواهد کرد، تنها خداوند جهان شهاب الدین است،

که بهر سو و هر مملکت تاخت آورد ، و کاروانهای لشکروی همواره به هند درسفرند ، و بادار غور بهمت و شہامت هجوم میبرد .

امروز که بر سسند میگذرد ، ومی تازد، از حشمت و جلال وی شیران در جنگل میلرزند و سسند مواج هم به وی منقاد است و کشتی های عسکر وی را بدوش خود می برد .

په هر کال اٲک دده ٲنه راغلی کاندی غوٲوی په ٲنم و ٲیل ٲاسته سالونه
 ٲنٲنو نغوا ٲنکلی زلمی چی زغلی هندته نوا غلیه کاندی ا تٲو نه
 هر گمٲیخ چی لمر خر کیزی له خاتیسه خو چی یون کا دلویدیخیه په ٲنونه
 که بر یخروی که غرموی که برمل وی له لمر مل که لمر لویده که تر ملونه
 دشهاب جگرن به نه کٲنینی له زغلو نه به پرین دی دا زلمی ٲیل بهیر و نه
 یا به جگ کا د بر یور ٲی په هند کی یا به پرین دی هم په دی چاره سرو نه
 یابه وران کا بود تونونه د بهٲنو یا به سره کا ندی په و ینو ایوا دونه
 په رٲا او سی ته نل ددین شها به ! نوم دی تل وه په ددیخ په نمزد کونه
 ستا په زیرمه خاونده لوی ٲنستن و ی موٲ خو ستا په مرسته یونه خو چی یونه

دریای اٲک هر سال وی را ٲذیرامی کرددوریک های نرم خود را بر کنار های خود می پراکند و قتیکه جوانان قشنگ ٲنٲنونخوا بسوی هند میتازند ، دو شیز گان زیبا از مسرت می رقصند و کوه ها البسه سبزی می پوشند، و دشت ها و دامن هم خود را باستقبال شان می آرایند ، سحر که که آفتاب از مشرق برمی آید . تا حین غروب ، در ضحی و چاشت و پیشین و دیگر و شام یعنی در اوقات مختلف جنگاوران شهاب و جوانان غور تاخت ها و هجوم های مردانه خود را پدروندمی گویند ، بلی ؟ اینها بمنزلت شیران شرزه اند ، که هیچگاه به تاز ندگان موقع نمی دهند . یا پرچم های پیروزی و ظفر رادر هند نصب خواهند گذاشت ، یا بتخانه را ویران ، یا کشورها را بخون خود گلگون خواهند کرد .

ای شهاب دین ! همواره روشن و تا بنده باش ، و نامت الا بسد بر منا بر مساجد مذکور ! تا که اطراف هند به برق شمشیر توروشن گردد ، و بتخانه هارا از روی دنیا برداری . ای خداوند ! آفر یننده بزرگ یارت باد !

تا ما زنده ایم ، مدد گار توایم .

دیگر شاعر ملی‌ماکه از حیث قدامت عصر اهمیت دارد و درین کتاب ذکر شده مرحوم شیخ تیمن بن کاکر است که مولف ما شرح وی را بروایت پدر خود از بستان الاولیای شیخ بستان بویخ که در (۹۵۶ هـ) تالیف شده برداشته ، و گوید که تیمن در عصر علاوالدین حسین سام در کجران می زیست طوریکه در تواریخ دوره غوری دیده میشود کجران یا کجوران از بلاد معروف آندوره بود ، و تا کنون هم کجران گویند ، و قوم تایمنی و غیره در آن ساکنند ، پس تیمن بلاشبهت به تایمنی موصوفه ربطی داشته ، و چون عصر حیات علاوالدین حسین از (۵۰۰) تا حدود (۵۵۰ هـ) است ، بنابراین شیخ تیمن هم از شعرای قدیم زبان ملی است .

مولف ما این سرود عشقی و نغمه‌غرای وی را بروایت پدر از بستان الاولیای نقل کرده که به لحن ملی سوزانی خوانده و سروده میشود :

زما پر کورد ویر ناره سوه

گمیخ رها دلهر خیره سوه

بغ سوناخاچه چی بیلتون‌راغی

دیلتون ورخ تور تیاره سوه

سحر گاهان که روشنی آفتاب بهر سو تا بید من صدای هول انگیز فراق شنیدم و روزم در دوری و جدایی تاریک گشت .

* * *

په ژپا ژاپم خه نا و رین دی

زپه می له دی ویر نی شین دی

په نول نو لیرم چی تاخون راغی

زرغون له او بشومی‌سادین دی

دلیم از دردوغم کبوداست میگیریم واز - اشک من مزرعی سر سبز شده واز هجوم آلام می نالم .

نه به تیاره شپه زما ر ناسی

نه به بیایم نه به بیا راسی

بیلیری پیری اوس دیون راغی

نه به شپی را ته پخلاسی

نوبت ، نوبت فراق است ، نه زنده خواهم بود و نه باز خواهد آمد و نه شب ، تاریک من روشن خواهد گشت و نه محبوبه من آشتی خواهد شد .

اغلیه مخ چی په یانه کپری

دخبستن پاردی هیر می نکپری

پر ما دی بل اور کپ وون راغی

اور بل دی پری بشووی وا ته کپری

خدا را! ای محبوبه زیبا، وقتی که میروی مرا فراموش تسازی خانمان خود را پدر و د
گفتی، و مرا به آتش سوزان فراق درد ادی!

* * *

دیگر شخص که در شعرای ملی ما مقام بلند و مرتبت ارجمندی دارد، مرحوم شیخ
متی بن شیخ عباس بن عمر بن خلیل است، که یکی از اجداد بزرگ قوم خلیل و متی زی
است وفات وی را مؤلف ما بسال (۶۲۲ هـ) بر کنار ترنک نوشته، و بر فراز پشته کلات
امروزه مدفون است این جدبزرگوار یکی از مشاهیر رجال پنبتون است که در اولادوی
بسی از عرفا و علما برآمده اند و در بدنی پشاور سکونت داشتند. شیخ کپه مؤلف کتاب لرغونی
پنبتانه که از ماخذ مهمه این کتاب است، و شیخ امام الدین نویسنده کتاب انساب افغانی
و اولیای افغانی که نسخ قلمی آن موجود است و میا نعیم صاحب دیوان اشعار پنبنتو معاصر
شاه زمان و بسی از مشاهیر عرفا و نویسندگان از نژاد این شیخ بزرگوار اند، طوریکه
مؤلف ما گوید: شیخ متی اشعار زیادی در مناجات و عرفان داشت، و کتاب وی (دخدای
مینه) تا هجوم مغول بر مزار وی بوده و مردم میخواستند، و وقتی که مغول ها آمدند، آن کتاب
را بر داشتند، و معلوم نشد که چه شد، مؤلف مرحوم ما بروایت پدر خود این شعر
خیلی بلند و الهامی شیخ متی را که با پرور دگار خود راز و نیاز دارد، نقل کرده که از غنایم
آثار پسندیده ادبی ماست:

په لوی سهار په نیمو شپو کی

پرلو یو غرو هم په دښتو کی

یادو یر ژلویه شپیلو کی

په غاږه ینغ اوپه شپیلکو کی

د استاد مینی ننداری دی

ټول ستاد یاد ناری سوری دی

بر فراز کو ههای بلند، و در دشتها، در سحر گاهان و اواسط شبها از ناله نای
و صفیر پرندگان و از صدای توله ماتمزده گان ناله و فریادی بگوش می آید، که همه
عبارت از یاد تست و اینهمه مناظر است از داستان عشق تو!

* * *

د بر بن خوا ته په خندا دی

جنه ی زر غون که په بید یادی

د ټول اغیز د مینی ستا دی

ترنک چی خپ دی په ژپ ادی

تـو له ٻـڻـگـلـلـ دـی سـتا لـله سـه ای د پا سوا لو پا سه پاسه
اگر گل در راغ شکفته ، یادرباغ خندانست ، اگر دریای ترنگ گل‌الودو خرو شانست
این همه آثار یست از مهر تو ، همه زیبایی‌ها، نتیجه آرایش دست تست ای پادشاه
ونگهدار پادشاهان و نگهدار گان !

* * *

که لهر روئانه مخ یی سپین دی یا دسپوز میه تندی ورین دی
که غردی ٻـڻـگـلـی پر تعین دی لکه هندراه منخ دسپین دی
ستاد ٻـڻـگـلا دا پـلو شه دی دایمی یو سپکه ننداره ده
اگر آفتاب روشن و درخشان است ، اگر جبین ما هتاب نورانی و قشنگ است ، اگر کوه
زیبا و پر شکوه است ، اگر روی دریا مانند آینه درخشان است ، این همه تجلی جمال
تست و نمونه کو چکی از جهان زیبایی و جمال تو !

* * *

دلته لوی غرونه زرغو نیبری دژوند وږ می پکی چلیبری
بود اوی شاو خوا گریبری سترگی لینو ته یی هیشیبری
لویه خاونده ! ټوله ته یی تل د نری په ٻـڻـگـلـیده یی
اینجا کوههای بلند سرسبز میگردد ، نسیم حیات در آن میوزد ، پرو انگان بهر سو در
طوافند از دیدن این زیبایی ها چشم حیران می ماند . ای خدای بزرگ ! همه تویی ! که
همواره دنیا را زیبا میسازی ، و بهجت و جمال می بخشی !

خا ونده ٻـڻـگـلـی سـتا جـمـال دـی ٻـڻـگـاره یی لور په لور کمال دی
که ورخ که شپه که پیبری کالادی سـتا د قـدـرت کـهـکی مـثال د ی
ستاد لور و نو یوه ر ناده دلته چی جوړه تما شا ده !

خدایا ! جمالت زیبا است ، کمال آن به بهر سو نمایان است روز ، شب ، قرن ،
سال ، این همه مثال کوچک قدرت تست روشنی مهر هاو الطاف تست ، که درینجا تما شا گه
بشر است

زړه می داستاد مینی کور دی
 رب یی و تاته ستا په لور دی
 ستاد جمال په لید و بنا د دی
 سوی د عشق په سوخند او ر دی
 بیله دی هیڅ دی وړک یی پلور دی
 که نه وی دغه ، نور بر باددی

دلم قرار گاه عشق تست ، به آتش سوزان محبت سوخته ، برای تو ، و بسوی تو می تپد
 و بدون آن دیگر بهایی ندارد ، از دیدار جمال تو شاد مان است .

* * *

په غرو کی ستاد عشق شپیلکی دی
 که غټ که ووړ، که پنټوړی دی
 چی پرد نیامی سترگی پری سوی
 ددی نړی په عشق سمی دی
 ستاد جمال خوری هر شی دی
 ستاد جمال په ننداری سوی

از کوه ها صفیر عشق تو بگوش میرسد، بهبود دنیا هم از برکت عشق است ، کلان،
 خورد ، ضخیم و باریک ، هر چیز قاصد جمال و زیبایی تست ، چون چشمی دنیا کشودم
 به تماشای جمالت مشغولم .

* * *

نه هسک نه مخ کموه تور تم و
 نه دا ابلیس نه یی آدم و
 چی سو بنکاره بنکلی دنیا سوه
 تیاره خپره وه ، ټول عدم و
 ستاد جمال سو چه پر تم و
 دپنځ پر لوری یی دنا سوه

نه آسمان بودو نه زمین ، تاریکی مطلق بود ، دنیا را ظلمت فرا گرفته ، نه این ابلیس
 بودونه آدم بلکه عدم محض بود ، چون شکوه و جلال خالص جمال تو آشکار گردید دنیا را
 زیبایی داد ، و تجلی آن بر مخلوق تافت .

* * *

زه چی خرگند پردی دنیا سوم
 ستا پر جمال باندى شیدا سوم
 په ژباړاډم چی بیلتون دی
 د بنکلی مخ په تما شا سوم
 له خپلی سټی را جلا سوم
 یمه پر د یسی بل می تون دی

من هم چون دنیا آمدم به تما شای ظلمت زیبا مشغول گشتم . فریفته جمال تو شدم ،

از میدا و موطن اصلی خود دور افتادم ، بنابراین میگیریم وی نالم ، دردنیای فراق مسافر
و غریبم ، قرار گاه من دیگر است .



وگپ یوولسی متی ژاپی	سوری اوری غااپی غااپی
خه غواپی خه وایی خه باپی ؟	خپل تون او کور و کلی غواپی
چونسی چی بیلسی نیمهخوا سی	تل یسی دبسن په لور ژپاسی

ای مردم ! میدانید متی چرا میگرد ، که فریاد و فغانش کران تا کران شنیده می شود
چه میخواهد ؟ چه میگوید ؟ چه آرزو دارد ؟ وطن و ماوای خود را میخواهد . زیرا بلبل چون
از گلستان دور افتد نامراد میگردد . و همواره بیاد آن میگرد .

این بود نمونه های دلچسپی از اشعار کتاب که قرائت و ترجمه کردم ، چون فرصت کوتاه
است و اجازه تطویل کلام نمی دهد ، بنابراین مضامین بقیه کتاب را مختصراً عرض میکنم :
علاوه بر شعرایی که از آنها بحث کردم ، در خزانه اول ذکر شعرای ذیل با نمونه های
کلام شان ضبط شده :

باباهوتک متولد ۶۶۱ ه . ق متوفی ۷۴۰ ه یکترا نه حماسی وی که در جنگ مغول سروده
ضبط شده . شیخ ملکبار بن هوتک یک ترانه بوزن ملی دارای احساسات گرم عشقی .

شیخ بستان بریخ که در حدود ۹۹۸ میزیسته و یک شعر وی به لحن ملی ثبت شده .
شیخ عیسی در حدود ۹۰۰ ه

سلطان بهلول لودی متوفی ۸۹۴ ه

خلیل نیازی معاصر سلطان بهلول .
خوشحال خان ختک مشهور .

زرغون خان نور زایی فراه متوفی (۹۲۱ ه) یک ساقی نامه بسیار بدیع و فصیح وی ضبط
شده . دوست محمد کاکر د رحود (۹۰۰ ه) عبدالرحمن بابا متولد (۱۰۴۲ ه) شیخ محمد صالح
در حدود (۱۰۰۰ ه) علی سرور که پیش از سال هزارم هجری حیات داشت .

خزانه دوم

شرح حال شعرائی است که بامؤلف مرحوم معاصر بوده ، واغلب آنها راهم دیده وبه ملاقات شان رسیده است ، که عبارت از اینهاست :

ملا باز، شاه حسین هوتک پادشاه عصر ، محمد یونس خان، محمد گل مسعود ، عبدالقادر خان ختک بهادر خان سپه سالار شاه حسین در قندهار ، زعفران خان مدار المہام در بارشاه حسین، ملامحمد صدیق ، ملا پیر محمد میاجی شیخ الاسلام شاه محمود در اصفهان ، بابوجان صدردوران از مشاہیر رجال دربار هو تکی، ریدی خان مہمند ناظم محمود نامه یاشہنامہ محمودی کہ شرح حال اقدامات مرحوم حاجی میرویس خان و فتوحات فرزندش شاه محمود رادر ایران درین کتاب منظوم داشته ، ویک حصہ این کتاب کہ خیلی دلچسپ و شیرین است درین کتاب نقل شدہ .

اللہیارا فریدی ، محمد عادل بریخ ، محمد طاهر جمریالی ، محمد ایاز ، محمد عمر ، محمد حافظ و اغط مشہور قندهار ، نصرالدین خان از مشاہیر دربار شاه حسین ، ملانورمحمد گلجی استاد دودمان شاہی هوتکی ، حافظ عبداللطیف اہکزئی ، سپہ سالار معروف و فاتح بزرگ افغان در ایران ، سیدالخان ناصر .

خزانه سوم

خزانه سوم کتاب مشتمل است بر شرح حال شاعرات پښتو کہ شش نفر از شاعرہ

ہای زبان ملی را با نمونہ های اشعار شان ذکر دہ :

۱- نازو مادر حاجی میرویس خان هوتک دختر سلطان ملخی توخی کہ در عصر خود در حدود کلات تا غزنی حکمدار بود ، و نازو دخترش زنی بود مرد صفت و دارای شجاعت و سخاوت، ہمت بلند، بادانش و شعر، کہ حاجی میرویس خان مرحوم را در حجر عصمت خویش بہوی گفتہ بود ! کہ پیش از تولدش جد بزرگوار بیٹ نیکہ رادر خواب دید، وبہ پرورش صحیح و تربیہ درست فرزندش از طرف آن جد بزرگ توصیه شد ، ناز و فرزند خود را گفت : کہ خداوند ترا برای کار های بزرگ آفریدہ و باید ہمت بلند داشتہ باشی تا خلق اللہ در خدمت تو آرام باشند وقتیکہ در (۱۱۱۹ هـ) قاید مرحوم حاجی میرویس خان

به آزادی وطن موفق آمد ، و دست اجانب را کوتاه کرد ، سجده شکر بجا آورد ، و گفت کار بزرگی که مادرم بمن سپرده بود اکنون انجام دادم ، ناز و دارای دیوان شعر بود تا دو هزار بیت که مؤلف مایک رباعی را از اشعار آن خانم نامور بر گزیده و در کتاب خویش ضبط و حفظ کرده .

سحر گه وه دنرگس لیمه لانسده

خاځکی څا خځکی یی له سترگو څڅیده

ماویل څه دی کنبلیه گله ولی ژاږی؟

ده ویل ژوند می دی یوه خوله خنډیده

ترجمه

سحر گه چشم نرگس پر نم بود ، و قطره قطره اشک از آن میچکیده پرسید مش : که ای گل قشک چرا میگری ،

بجوایم گفت : حیات من یک دهن خنده است .

۲- شاعره دیگر حافظ حلیمه دختر پدر پنبنتو خوشحال خان خټک است که بقول مؤلف

زنی بود عالمه و عابده و اشعار خوبی می گفت و یک غزل ویرا خزانه ما نگه داشته .

۳- شاعره نیکبخته دختر شیخ الله داد مموزی که بسال (۹۵۶ هـ) از بطن وی قطب دوران

شیخ قاسم افغان که در هند شهر تی دارد زایید و این شاعره مرحومه بسال (۹۶۹) کتاب ارشاد-

الفقر ارا به پنبنتو منظوم کرد .

۴- زرغونه دختر ملادین محمد کاکړ که بوستان سعدی را بسال ۹۰۳ هـ به پنبنتو ترجمه

و منظوم کرد و خطاطه خوبی بود .

۵- رابعه که در حدود (۹۱۵ هـ) در قندهار حیات داشت .

۶- بی بی زینب - دختر قاید مرحوم حاجی میرویس خان که زن عالمه و شاعره و صاحبه

رای و تدبیر بوده و با برادرش شاه حسین هوتک در امور جهانداران کمک میکرد .

در نمونه اشعار وی، همان مرثیه بسیار بدیع و قیمت داری ضبط شده که شاعره ما حین وصول

خبر انتقال شاه محمود فاتح ایران سرود ، و احساسات افغانی خود را در آن مرثیه

گنجانید این مرثیه از امهات آثار ادبی پنبنتو است و به وزن ملی به لحن سوزانی سروده

میشود .

برای اینکه احساسات شور انگیز ملی خانم افغان خوبتر نموده شود بدت خواهد بود که

چند بند مرثیه رابه ترجمه آن تقدیم دارم:

قندهار واږه په ژږا سو نسا

ږغ سو چی و روږتیرله دنیا سونا

زپه می په ویر کی مبتلا سو نا

چې شاه محمود له ما جلا سو نا
 ناله و فغان برخاست که برادر از دنیا رفت قندهار همه گریا نست چون شاه محمود
 ازمن جدا افتاد دلم بغم مبتلا شد .

* * *

داروڼ جهان را ته تور تم دی نا

زپه دیپلنون په تیغ کرم دی نا

هوټک غمجن په دی ماتم دی نا

دپا چهی تاج موبر هم دی نا

چې شاه محمود تیر له دنیا سو نا

قند هار و اړه په ژړا سو نا

جهان روشن در چشمم تاریک ، و دلم به تیغ فراق افکار است ، هوټک بدین ماتم غمگین
 و تاج شاهی ما سر نگون است چرا ؟ که شاه محمود از دنیا رفت .

• • •

خوان و میره دتوری جنګ و نا

ولاړ د کام په نام و ننگ و نا

دښمن له ده په وینو رنگ و نا

پر میدان شیر و یا پلنگ و نا

افسوس چې مرګ دده په خوا سونا

قندهار و اړه په ژړا سو نا

جوان و مرد میدان و شمشیر بود ، بر نام و ننگ قوم استوار و دشمنان ز دست وی
 بخون آغشته بود ، در میدان پیکار به شیرو پلنگ می ماند ، افسوس که مرګ بوی رسید .

* * *

محموده نه یسوازی خور ژا پی

برمرګ دی ټوله کلی کور ژا پی

خپلوان لaxe پا چا دی ورور ژا پی

لښکر سپاه دی پلی سپور ژا پی

پښتون دی ټول په واو یلاسو نا

قندهار و اړه په ژړا سو نا

ای محمود ! بر مرګ توتنها خواهرت نی بلکه تمام دود مان میگرید ، خو پشا و ندان
 و برادرت که پادشاه است و لشکر از پیاده تا سوار گریه میکنند . تمام پښتون بما تمت
 نشست .

* * *

اصفهان پا ته تاج نسکور عالمه

چې شاه محمود سونن په گور عالمه

دپښتو لمر سو تیاره تور عالمه

راټه دښمن به کا پیغور عالمه

چې پاچا و لاړ پښتون گدا سونا

قندهار و اړه په ژړا سو نا

اصفهان ماند ، و تاج ما سرنگون گردید ، چون شاه محمود به گور ستان رفت آفتاب

عظمت پبنتون تیره تر گشت ، واکتون دشمن برما تن و تشنیع خواهد کرد ، که پاد شاه پبنتون رفت ، و پبنتون بیچاره گردید .

* * *

آسمانه بیادی خه ستم کا خرگند
دشمن دی بیازمون په ویرگاخر سئد
پرکور موو یر شورو غو غا سو نا
ای فلک ! باز چه ستم آغاز کردی ، و پیوند پبنتون را از هم گسیختی ، چون شاه محمود را محبوس قبر کردی، دشمن را بپاتم ما خورسند ساختی .

* * *

هوتکو ژاپیء محمود شاه خه سونا
له اصفهانه تر فراه خه سو نا
د پبنتو پرتم فنا سو نا
ای هوتک ها ! بگریید ، محمود و سپاه عظیم پبنتون ، و پاد شاه حشمت پناه ما چه شد؟ از اصفهان تا فراه کشور مسخر ماچه شد؟ عظمت پبنتون بر باد رفت و قندهار همه بگریست .

* * *

محموده خوان وی ولی ولاپل له ما
اصفهان ولی پاته سونا له تا
دشمن ولاپل بیا شا و خوا سو نا
ای محمود ! جوان بودی چرا از من دوری گزیدی و تخت و تاج را پدروود گفستی باری سرت از خاک بردار و نگاه کن که دشمنانت باز به پای ایستا دند .
این بود برخی از نمونه های اشعار برجسته این کتاب که با تر جمه آن معروض داشتیم ناگفته نماند که علاوه بر سایر مزایای ادبی این کتاب در قسمت موسیقی ملی نیز حایز اهمیت است زیرا عده زیادی از سرود های ملی را که مختص موسیقی خالص ماست در برداشته ، خوانندگان محترم : اشعار و سرود های باستانی که درین کتاب ضبط شده ، برمائات میسازد که زبان ملی ما یک زبان تاریخی دارای ادبیات عالی و بسر جسته است .
و این زبان با وجود یکه قرنها فشار دیده و به کوه پایه ها ستواری گردیده و از میدان تکامل بدور رفته باز هم مزایای خود را محفوظ داشته دارای بهترین نمونه های ادبیات است که باز بانهای پرورش دیده همسری کرده میتواند .

امیر کرور ودود مان او

(۱)

سوابق تاریخی سور

سوره Sur در زبان ویدی قدیم آریایی بمعنی آفتاب یا مجازاً شخص روشن و دانشمند بود که ریشه های این کلمه در ریگو ید او اوستا بنظر می آید و آریا ئیان باستانی سوریه Surya رارب النوع خور شید می شمردند و در بهاشای میانه هم سور Sur بمعنی تمثیل رب النوع یابت یا آفتاب بود (۱).

که در اساطیر کهن و نامهای اشخاص و اماکن هند ، ریشه های استواری دارد و همین کلمه گاهی بمعنی پهلوان Hero هم بوده (۲) و در اوستا بشکل سوره مفهوم مجازی قوی و نیرومند داشته است (۳)

(۱) قاموس بزرگ سنسکریت بانگلیسی طبع اکسفورد ۱۹۶۴م ص ۱۲۲۴

(۲) قاموس هندی بانگلیسی ۴۸۸ طبع لندن ۱۹۶۸م

(۳) پورد اود یشتها ۲۶ه ا ۱۹۶۸ م

بقول کریستین سین : کاسی ها که در قرن ۱۸ ق . م بابل را تصرف کردند، پرستنده همین سوریه در اوستا Hvar بوده اند و پس از آن در قرن ۱۹ ق، م در آثار مکتوب

میتانی های آریائی نژاد این رب النوع Mitra است = مهریا شمس ایزد بابلی (۴)

پرستش خور شید و تندیس های ایزد(سور = هور = خور = خیر بکسره اول که دریک لهجه پشتو و اوآن به (ی) ابدال میگردد) از زمان قدیم در آریا نژادان آریا نه و هند نیز رواج داشت و شعاع آنرا منبع خوره (= فرّه ایزدی) و حرارت و زندگی می شمردند و مادر تاریخ افغانستان شواهدی داریم ، که تا عصر کوشا نیان و حلول اسلام درین سرزمین (قرن هفتم) کیش آفتاب پرستی و مجسمه های رب النوع خورشید روائی داشت ، زیرا در آثار سرخ کوتل (قرن ۲) تابنان مرمر سیید کوتل خیر خانه کنونی (قرن ۵) سراغهای این کیش دیده میشود (۵) و بنا برین توان گفت که تسمیه اصیل خیر خانه هم باید خورخانه باشد یعنی خور شید خانه که بقایای معبد سوریه و دو هیکل مرمری سوریه از اینجا برآمده و در کاوشهای باستان شناسی حدود و بنیاد های پرستگاه آن از زیر خاک کشیده شده است . (۶)

هیون تسنگ زایر چینی که در می ۶۳۰ م و باز در حین بازگشت از هند در ماه جون ۶۴۴ (= ۲۴ ه) کابلستان را دیده بود ، در جنوب کاپیسا بقا صله ۷۰ لی (تخمیناً ۲۳

(۴) مزدک پرستی در ایران قدیم ۳۲ ترجمه و طبع تهران ۱۳۲۶ ش

(۵) روزن فیلد هنر سلطنتی کوشا نیان ۱۹۲ طبع امریکا ۱۹۶۷ م

(۶) هاکن آثار عتیقه کوتل خیر خانه ترجمه آقای کهزاد طبع کابل ۱۳۱۵ ش

میل) معبدی را ذکر میکند ، که در آن روان آسمانی (سونه) (۷) پرستیده می شد (یعنی همان رب النوع سوریه) ولی بعد از آن به کوه سونه گر Sunagir (تسو - نا هیلو) که در سر زمین (تسو - کو - چا) یعنی زابلستان بود رفت و مردم آنرا پرستید ندی و طلا و نقره و هدایای هنگفت نثار کردند . (۸)

چنین بنظر می آید ، که هفتلیان (هیاطله) قرن (۵) نیز رب النوع قدیم خورشید را می پرستند و معابد بودایی را تخریب میکردند و این ایزد بصورت نیم تنه باشعله هایی از عقب سراو زبانه کشیده ، بر برخی از مسکو - کات هفتلی منقوش است و دکتور جونکر هم مسکو کاتی را بهمین شکل نشان میدهد که نامهای (داور - زابل) بر آن دیده میشود (۹) و از آن وجود این کیش درین سر زمین به ثبوت میرسد ، چنانچه در عصر کوشانیان قرن اول و دوم نیز یکی از ایزد اتی که بر مسکو کات نقش می شد همین سوریه (مهر) بوده است (۱۰) نام یکی از شاهان فاتح هفتلی که در کتیبه دره شالی روزگان شمال قندهار هم آمده میر کوله = مهر کول = میرگل یعنی از کهول مهر (خورشید زاده) بوده که

(۷) سونه که در عربی زون شده (بنگریدمعجم البلدان ۲۸۴ و المعرب جوالیقی ۱۶۶) همان بت ایزد خورشید بود که در السنه هندواروپایی ریشه Su-En یا Sau-En داشت و در انگلو سا کسون هم Sunne بود که در جرمنی Sonne و در انگلیسی میانه Sun شد (دکشنری جدید ویبستر ۱۴۶ طبع ۱۹۵۷ م) پس سونه گیر در پشتو خون غراست که نام چون غر کنونی هم از بقایای این تسمیه باشد بمعنی کوه خورشید سنوورد (سسستان) باستانباد (طوس) و سناخان یا سناخیل (اسمای رجال افغانی) هم ازین مقوله است . گمان برده میشود که جزو اول نام خاندانی زنبیل (یکصورت منقول نام رتبیل تواریخ عربی در تاریخ سیستان) همین زون باشد که لغو یون عرب آنرا در کلمات معرب به معنی صنم (بت) آورده اند .

(۸) سی - یو - کی کتاب اول مبحث کیا - پی - شی و همین اثر ، کتاب ۱۲ مبحث تسو - کو - چا (زابل)

(۹) کهزاد تاریخ افغانستان ۵۷۷۲

(۱۰) روزن فیلد هنر عهد کوشانی ۲۹۴

دلالت بر را بطه خاندان شاهان هفتلی قرن ۵-۶ م و بقایای آنها تا آغاز عصر اسلامی
باکیش مهر پرستی و ایزد سوریه دارد .

در او قاتیکه هیون - تسنگ در کابلستان و زابل از معابد و کیش سوریه پرستی ذکرها
دارد مادر تواریخ عربی و اسلامی نیز میخوانیم ، که احمد بن یحیی بلاذری (متوف
۲۷۹ = ۸۹۲ م) در فصل فتوحات اسلامی در سیستان و کابل مینویسد .

«درسنه ۳۰ هـ (۶۵۰ م) ربیع بن زیاد حارثی حکمران عربی به سیستان آمد و دوئیم سال
بعد عبدالرحمن بن سمره بر زرنج والی شد ولی نواحی و بلاد داور را نیز کشود و مردم
داور را در جبل زور حصار داد و بتزور را بدست آورد که از طلای ناب بود و چشمان
یاقوتی داشت وی دستهای آنرا برید و یا قوتها را بیرون کشید و بمر زیان آنجا داد
و گفت مرادمن این بود تا بدانی که این بت سود و زیانی را رسانیده نمیتواند » (۱۱) .

پژوهشگران این پرستشگاه سوریه را درزمینداور قرار داده بودند . (۱۲)
چون بعد از چندی شخصی نویسنده این سطور از مردم زمینداور (زین داور کنونی)
پژوهش بعمل آورد ، معلوم شد که درسه میلی جنوب موسی کلا (مرکز زمینداور) دیسی
بنام (دیه زور) تاکنون مشهور است که آنرا زور علیا و زور سفلی گویند و در آن آثار
مخروبه آبادیهای کهنسال نیز دیده میشود که مردم آن ویرانه ها را (کافر کلا) گویند
(۱۳) .

(۱۱) بلاذری فتوح البلدان ۴۸۶

(۱۲) لی سترنج جغرافیای خلافت شرقی ترجمه اردو ۵۲۱ طبع حیدر آباد دکن ۱۹۳۰ م

مارتن مجله جمعیت آسیایی بنگال ، کلکته ۱۹۲۶ م

(۱۳) بنگرید عبدالحی حبیبی افغانستان بعد از اسلام طبع کابل ۱۳۵۷ ش - ص

(۲)

سوریان غور

باشرحیکه در بالا داده شد کلمه سوریه = سورو سوری ما بعد در تاریخ ایدیان افغا -
 نستان سوابق کهنسالی دارد که مبدل آن در لهجه های غربی خراسان زور و زوری است
 باهمان ضمه اول و ابدال سوربه هور (خورشید) نیز از خصایص لهجه های شرقی و غربی است
 مانند سوما = هوما، وند = هندکه (س) آنهم در خراسان غربی به (ز) ابدال یافته و ماقبيله
 معروف سوری افغانی را که از دامنه های کسی غر (کوه سلیمان) به شرق و هندرفته
 اندسوری گویم و پاد شاهان سوری نژادهند (مانند شیر شاه) ازین قبيله بودند ،
 درحالیکه در قسمت غربی غور و هرات و بادغیس ایشانرا (زوری) گویند . که نام
 (زور) در تسمیه بلاد واقوام نیز نفوذ کرده و زور آباد شهر بود که اکنون هم بهمین نام
 در جنوب سرخس و اقاصی گوشه شمال غربی مرز های افغانی ولایت هرات باقی مانده
 و یاقوت آنرا زور ابد از نواحی سرخس شمرده (۱۴) که منسوب به آن زور ابدی (۱۵)
 باشد و ابو بکر محمد بن عتیق بن محمد سوراآبادی هروی مؤلف تفسیر السور آبادی معاصر
 الپ ارسلان (۴۵۵ - ۴۶۵ ه ق) (۱۰۶۲ - ۱۰۷۲ م) هم ازینجا بود (۱۶).
 یکی از کسانیکه باین قبيله منسوب بوده، ماهوی سوری مرزبان مرو است ، که یزدگرد
 آخرین پادشاه ساسانی را بوسیله آسیابائی در سنه ۳۱ ه ۶۵۱ کشت و بقول طبری درسنه
 ۳۶ ه ۶۵۶ م (بحضور حضرت علی رفت و نامه یی از آن حضرت گرفت تاجز یه و مالیات را
 باو دهند . (۱۷)

این ماهوی سوری حکمدار نیرو مندی بود و بقول فردو سی بلخ و هرات و بخارا را
 گرفت :

(۱۴) مرا صد الاطلاع ۶۷۵ر۲

(۱۵) ابن اثیر اللباب ۵۱۲ر۱ طبع قاهره ۱۳۵۷ ق

(۱۶) حاجی خلیفه کشف الظنون ار ۳۱۰

(۱۸) تاریخ الامم والملوک ۵۵۷ر۳

فرستاد بر هر سوئی لشکری

به مهتر پسر داد بلخ و هری

سیر دوده خویش پر باد کرد

سپه را دم داد و آباد کرد

چنان ساخته لشکر جنگجوی

به شهر بخارا نهادند روی

(شاهنامه فردوسی)

اگر این روایت داستانی فردوسی تماماً واقعی نباشد ، باری نکات اساسی آن که ماهوی سوری نژاد بود و با یزد گرد دراوخته ، باروایات مؤرخ دیگر سازگار است ، زیرا نامهایی که حضرت علی (رض) باو داده بود ، عین آن که تاریخ سنه ۳۶ هـ ق دارد نیز از طرف طبری ضبط شده است .

(۳)

سوریان غور و آل شینسپ

منهاج سراج جوزجانی مؤرخ در بار غور از مشاهیر رجال مقتدر دیگر سوری صحبت میکند ، که اسلاف شاهان غور بوده اند .

این مؤرخ بصیر به حوالت منتخب تاریخ ناصری - که یکی از اکابر غزنه در عهدسلطان معزالدین محمد سام (حدود ۶۰۰ ق ۲۰۳ م) مجلدات ضخیم تاریخ بیتهقی را تلخیص کرده بود سور و سام را دو برادر ضحاک افسانوی شمارد ، که سور مهتر بود و امارت غور داشت و سام کهتر سپه سالار بود و اعقاب ایشان در مندیش غور قرنهای پیش از اسلام امارت داشتند و حکمران دیگری از همین سوریان که بسطام بن مهشاد نامداشت ، بر جبال شغنان و بامیان و تخارستان حکم میراند (۱۹) و بقول فردوسی مهرباب کابل خدای هم :

ز ضحاک تازی گهر داشتی ز کابل همه بوم بر داشتی

داستان معاشقه زال دختر ماهروی مهرباب بنام رودابه که مادر رستم باشد از جالب

ترین رومای نهایی شاهنامه فردوسی است .

(۱۹) منهاج سراج طبقات ناصری ۳۲۰۱ طبع کابل ۱۳۴۲ ش .

منهاج سراج بحواله نسب نامه ملك الكلام فخر الدين مبار كشاف - كه باسم سلطان علاء الدين جهانسوز غوری آغاز و بنام غیاث الدین محمد سام (حدود ۵۸۰ ق ۱۱۸۴م) ختم کرده، حکمران دودمان سوری رادر اوایل عصر اسلامی ملك شنسپ بن خرنك می شمارد ، که ترکیب این نام از شین + اسپ است و قراریکه هیون تسنگ زایر چینی در حدود سنه ۹ ق چندین بار در سفر نامه خود ذکر کرده شین جنس عالی اسپ بود در نقاط شمالی و شرقی افغانستان (۲۰)

از اسلاف این دودمان در تواریخ دیگر چیزی ندیده ام ، ولی منهاج سراج که بدربار غور محشور بود اخلاف ملك شنسپ (به کسره اول و فتحه دوم و سکون سوم و چهارم) را برمی شمارد و گوید که وی در عهد خلافت علی (رض) بردست او ایمان آورد و از حضرت خلافت عهدی ولوایی بستد (۲۱)

این اولین حکمدار سوری است که در دوره اسلامی و حدود (۲۶ ق ۶۵۶م) در غور ازو خبری داریم و طوریکه گذشت معاصر او در ماهوی سوری حکم رانندی و شاید هر دو حکمداران سوری مرو و غور بحضرت خلافت رسیده باشند .

منهاج سراج نیز از تسلسل نسبت نامه آل سور خبری نداشت ، زیرا وی نگفته که اجداد ملك خرنك پدر شنسپ تا به سور برادر ضحاک افسانوی کیان بوده اند ؟

بعد از ملك شنسپ تازمان خروج ابو مسلم خراسانی (۲۰ ق ۷۴۷م) در مدت یکصدسال خبری از حکمرانان سوری نداریم تا که باز منهاج سراج از امیر پولاد یکی از خلافت غیرمستقیم ملك شنسپ یادی میکنند که لااقل باید این امیر پولاد کواسه ملك شنسپ باشد و بقول منهاج سراج اطراف جبال غور در تصرف او بودند و نام پدران خود احیاء کرد . چون صاحب دعوت عباسیه ابو مسلم مروزی خروج کرد و امرای بنی امیه را از خراسان اخراج نمود ، امیر پولاد لشکر غورا را بمدد ابو مسلم بردو در تایید آل عباس آثار بسیار نمود و مدتها عمارت مندیش و فرما ندهی بلاد جبال غور مضاف بدو بود (۲۲) .

(۲۰) بنگر ید سی - یو - کی

(۲۱) طبقات ۱۱ ۳۲۴

(۲۲) طبقات ۱۱ ۳۲۴

تا اینجا ما میدانیم که سر سلسله خاندان شاهی غور در ایام قبل از اسلام بنام همان ایزد سوریه = مهر = خورشید نامیده شده بود، که پس از آن خاندان مذکور را تا ملك شنسپ سوری نژاد شمردندی و قبيله یی هم باین نام سوری = زوری در خراسان تا مجاری سند شهرت داشت که زبان ایشان پشتو و بعد از آن در بخشهای غربی (دری) بود . ولی بعد از ملك شنسپ منسوب بدو شنسپانی گردید و اکنون هم در شر ق (سوری) و در غرب (زوری) اند .

(۴)

امیر کرور جهان پهلوان

امیر پولاد که مدتها حکمران مندیش پایتخت جبال غور بود ، نام پدرش رانمی دانیم ولی از نامش که کلمه پشتو و دری مشترکست دانسته میشود ، که در محیط مرکب از ثقافت مشترک این سر زمین بوجود آمده بود .

با حدس نزدیک یقین باید گفت که قله بلند کوه بابا (شاه پولادی) و ناحیتی از غور شرقی - (دای پولادی) منسوب بنام این امیر پولاد ین باشند .

پس از امیر پولاد پسر او را بنام جهان پهلوان امیر کرور ، از روی کتاب پته خزانه پشتو می شناسیم (کرور به سکون اول و ضمیمه دوم و سکون سوم و چهارم) در پشتو بمعنی سخت و استوار و چیز یست که دارای مغز سخت باشد) .

مؤلف پته خزانه محمد بن داود خان هوتک (۱۱۴۲ ق ۱۷۲۹م) یک شاعر قدیم زبان پشتو را بهمین نام معرفی میکند ، که گوینده یک قطعه حماسی Epic پشتو ست . وی احوال شعرا و راز کتاب لرغونی پشتانه یعنی افغانان قدیم تألیف شیخ کته (بدو فتحه) بن یوسف قوم متی زی خلیل (حدود ۷۵۰ ق ۱۳۴۹م) گرفته . در حالیکه شیخ کته آنرا از تاریخ سوری محمد بن علی بستی (تألیف حدود ۶۵۰ ق ۱۲۵۱م) در با لشتان (= والشتان جنوبی غورو حالا مربوط ناحیت تبری شمال قندهار) برداشته بود .

اکنون متأسفانه نه لرغونی پشتانه و نه تاریخ سوری باقی مانده . ولی آنچه بهمین محمد هوتک در تذکره شعرای پته خزانه برای ما رسیده ، ترجمه متن پشتوی آن چنین است:

ذکر جهان پهلوان امیر کرور پسر امیر پولاد سوری غوری زبده الواصلین شیخ کته متی زی غوریا خیل در کتاب خود لرغونی پشتهانه چنین نقل میکند از کتاب تاریخ سوری که آنرا در با لشتان دیده و یافته بود ، شیخ کته علیه الرحمه چنین گوید که در تاریخ سوری آورده اند ، که امیر کرور ولد امیر پولاد بود ، که در سنه ۱۳۹ هـ در مندیش غور امیر شد و اورا جهان پهلوان گفتندی .

گویند که قلاع غور و قصور والشتان و خیسهار و تمران و بر کوشک همه را فتح کرد و بادو دمان رسالت در خلافت مساعد تهی فراوانی نمود ، نقل میکند که امیر کرور پهلوان پس نیرو مندی بود ، و تنها با صد جنگاور مصاف دادی و بنا برین او را کرور گفتندی که به معنی سخت و محکم است . گویند که امیر کرور بموسم زمستان در زمینداور بودی و در آن سر زمین کاخی داشت که عینا مانند قصر مندیش بود در آنجا بشکار و عشرت پرداختی . در تاریخ سوری آورداند که این امر اعاز قرنهار غور و بالشتان و بست بودند و از اولاد سوراند که از نژاد سهاک بود .

امیر پولاد در همان دعوت بهره یی داشت که ابوالعباس سفاح با بنی امیه جنگیدی و ابومسلم نیز معاون و مدد گارش بود ، محمد بن علی بستی در تاریخ سوری چنین نوشته است :

چون در دعوت عباسی ، امیر کرور را پیروزیهای فراوان دست داد پس برسبیل افتخار ابیاتی را سرود که آنرا ویاپانه (فخریه) گویند و آیات مذکور اینست که شیخ کته علیه الرحمه از تاریخ سوری نقل کرده است . (۲۳)

ترجمه دری شعر حماسی امیر کرور از اصل پشتو :

من شیرم ، بر روی زمین ، پهلوان تری اژمن نیست ،

در هند و سنده و در تخار و کابل نیست

در زابل هم نیست ، پهلوان تری اژمن نیست

تیره‌های اراده‌وعزم من مانند برق بر دشمنان می بارد
در جنگ و بیکارمیروم و میتازم برگریزندگان و بر شکست خودگان ،
پهلوانتری از من نیست

* * *

فلک با افتخار بر تاج ظفر های من می چرخد سم اسپ من زمین را می لرزند و کوهها را زیر
زیر می سازم کشورها را ویران می کنم ...
پهلوانتری از من نیست •

* * *

هاله شمشیر من هرات و جروم (۲۳) را فرا گرفته است •
در غرچ (۲۵) و بامیان و تخار نام مرا برای درمان دردها ذکر میکنند ، در روم روشناسم ،
پهلوانتری از من نیست •
تیره‌های من بر مرومی بارد ، و دشمنان من می هراسد ،
بر کرانه‌های هریوا لرود (۲۶) میروم و بیادگان (دشمن) از پیشم میگریزند ،
دلاوران از من می‌لرزند •
پهلوانتری از من نیست •

* * *

زرنج (۲۷) را به سر خرویی شمشیر فتح کردم ،
دودمان سوز را به سرداری و بیاداری رسانیدم ،

- (۲۴) جروم و جمع جرم معرب گرم به معنی گرمسیر و اراضی جنوب افغانستان
- (۲۵) غرچ معرب غرو غرجستان معرب غرستان است در شمال غربی غور
- (۲۶) هر یوالرود شکل معرب هریرود است و ازین تعریف اثر آداب تازی بر گویند •
حماسه ظاهر است •
- (۲۷) زرنج معرب زرنک نام پایتخت قدیم سیستان است

کاکا زادگان خود را بلند بردم ،

پهلوانتری از من نیست .

* * *

بر مردم خود ، مهربانی و رواداری دارم ،

با خاطر جمعی ایشانرا می‌پرورانم ، و همواره نشوو نمایمدهم ،

پهلوانتری از من نیست .

* * *

حکم من بدون درنگ برکو هسار بلند روانست

جیتی از آن منست و ستاینندگان بر منا بر نام مرا می‌برند .

در روزها ، شبها ، ماهها ، سالها ،

پهلوانتری از من نیست .

ایشیخ کته از تاریخ سوری نقل کند ، که امیر کرور ، مرد عادل و ضابط و دارای اشعار خوبی بود . گاهی شعر میگفت و در سال ۱۵۴ هجری در جنگهای پوشنج (۴۸) در گذشت و بعد از وپسرش امیر ناصر مملکت را ضبط کرد و مالک اراضی غور و سورو بست و زمینداور گردید (۲۹) .

از روی این سند تاریخی متأخر - که عنعنۀ آن معلوم است - دوتن امیر کرور و پسرش امیر ناصر را از خاندان سوری می شناسم که در ماخذ دیگر ذکری از ایشان نیست و مؤخر الذکر در حدود (۱۶۰ ق ۷۷۶ م) بر غور و اطراف بست و زمینداور حکم رانده است و حماسه پدرش امیر کرور شعر یست به پشتوی قدیم که حاکی از مقام گوینده و پیروزی و دلاوری و حماسه اوست و کلماتی دارد که اکنون در زبان پشتو مستعمل نیست .

منهاج سراج که یگا نه مرجع قدیم مادرباره خاندان سوری است ، بعد از امیر پولاد (حدود ۱۳۰ ق ۷۴۷ م) تاعهد هاروان الرشید (حدود ۱۷۰ ق ۷۸۶ م) ذکری از فرماندهان این دودان

(۲۸) پو شنج معرب پو شنگک که همین غوریان کنونی غرب هرات باشد .

(۲۹) پته خزانه ۳۰ بعد طبع کابل ۱۳۲۳ ش .

ندارد و این خلای چهل ساله را روایت تاریخ سوری - که بوسیله پته خزانه بمار سیده -
پرمیکند .

نظری به پارچه شعر امیر کرور :

پارچه شعری که از امیر کرور باقی مانده در تاریخ سوری محمد بن علی بستی ضبط شده بود و بعد از آن شیخ کته در کتاب خود لرغونی پشتهانه (افغانان قدیم) آنرا نقل کرده و بوسیله سوم یعنی پته خزانه بمارسیده تاکنون شعر قدیمتر بدست آمده زبان پشتو است ، نه اقدم اشعار بطور مطلق ، زیرا ممکن است کهن تر ازین هم اثری بلکه آثاری باشد ، که بمانرسیده و سراغی از آن نداریم . ولی همین پارچه کهن سال از نظر پخته گی سبک و سیاق کلام و محتوای خود انمود میکند ، که شعر پشتو باید مراتب دیگر ابتدایی خود را قبلا طی کرده باشد ، تا بدین مرتبه پخته گی و وضوح ادبی برسد و این شعر در حدود قرنی از اشعار قدیمتر محفوظ زبان دری ابو حفص سغدی و عباس مروزی (قرن ۲هـ) و حنظله و سغدی و عباس مروزی (قرن ۲هـ) و حنظله و بادغیسی (متوفی ۲۲۰ق ۸۳۴م) و فیروز مشرقی (۲۸۰ق ۸۹۳ م) و ابو سلیک گرگانی (۲۸۰ق ۸۹۳ م) کهنتر و سابق تر است .

سلسله سخن سرایی زبان پشتو با این حماسه امیر کرور آغاز نمیشود ، بلکه فقط همین قطعه از آنوقت بمانده و طور یکه می بینم در ازمئه ما بعد هم این سلسله الذهب به دربار غور پیوستگی داشته است .

(۱) این حماسه از جهت قالب و وزن شعری به هیچ یکی از قالب ضبط شده کتابی و اوزانی که به تقلید عروض عربی یادری خلیل ابن احمد در اشعار پشتو ما بعد تطبیق گردیده شباهتی ندارد ، ولی ما میدانیم که سرایندگان نشیده های خلقی پشتو همواره در هر روستا و قبیله موجود میباشند و ایشان اوزان فراوان شعری آزاد و گوناگونی دارند که بنیاد آن بر شمار سیلابی تکیه نهاده شده باشد ، که خصوصیت عروضی زبان را میرساند . این حماسه امیر کرور که ترجمه تحت اللفظ آن در اینجا آورده شد بر شا لوده همین اوزان خاص زبان پشتو استوار است . بدین معنی که در هر بند آن اولاً دو مصراع متحد القافیه چهارده سیلابی است و بعد از آن مصراع کوتاه ۶ تا ۷ سیلابی می آید ، که بمصراع مکررشدنی

شش سیلابی ختم میشود و این مصراع (حیر مکرر شدنی رادر پشتو (کسر) به فتحه اول و سکون دوم گویند .

(۲) این شعر قدیم با خصوصیت وزنی و قالبی آن، از نظر زبا شناسی نیز چهره خاصی دارد ، زیرا از اختلاط بیگانه بکلی تهی است و غیر از اعلام معربه که در آن وارد شده ، دیگر کلمات آن همه پشتو است .

و کلماتی هم دارد که اکنون از استعمال افتاده و متروکند، ولی در ریشه با برخی الفاظ زنده پیوستگی نشان میدهند و از آن برمی آید، که اصول اشتقاق و تحولات دستوری وسیعی درین زبان بوده که برخی از آن اکنون دیده نمیشود مانند زپن (دلاور) صفت مشتق از زپه (دل) و دشن (دشمن) صفت مشتق از دش (زشت) پلن (بیاده) صفت مشتق از پل (قدم) .

(۳) برخی از کلمات درین شعر قدیم آمده که اکنون بهمان معانی کهن بکلی از بین رفته و مستعمل نیست ، مثلا کلمه من که در هندی بمعنی دل و روح و اراده است (۳۰) بقول البیرونی اصلا دل است و اراده راهم بدین سبب که محل آن دلست من گویند (۳۱) که این کلمه درین شعر هم بمعنی اراده و عزم آمده است و شاید اسم فعل (منل) بمعنی پذیرفتن هم از این ریشه باشد .

کلمات اتل (پهلوان و هیرونا بغه) و دریخ (منبر) و هسک (آسمان) نمنخ (ستایش) نیز اکنون از استعمال عامه افتاده و مردم آنرا نمی شناسند ولی اگر ما از نظر ایتمولو جی بنگریم باید اتل را لایتغیر و دریخ را جای در بدل و هسک را که اکنون صفتی است بمعنی بلند و نمنخ را از ریشه نمونخ و نماخل و نماز دری بگوئیم ، و این نظایر تحول تدریجی زبان در مدت یک هزار سال اخیر است و هم میدانیم که در آن اوقات زبان پښتو خالصتر از امروز بوده است .

(۳۰) قاموس هندی ۷۰۳

(۳۱) کتاب الہند ۴۵۱

(۴) در زمان قدیم مقارن سرودن این شعر، در آداب ظرفیه و سو فکس های نشان دهنده مکان (یخ) داشتیم که به آخر کلمات ملحق میگردد و مفهوم ظرفیت مکانی را داشت .
مثلا درین شعر کلمه دریخ از دری + یخ مجموعاً بمعنی موقف و منبر عربی آمده، که اکنون ما چنین ظرف مکانی نداریم ، ولی در اشعار متوسطان هم چنین آداب ظرفی بوده، که نمونه آن فقط دو کلمه دیگر ختیخ (جای ختل = مشرق) و لویدیخ (جای لویدل = مغرب) داریم ، در حالیکه اکنون مالمرخاته و لمر لویده گوئیم .

(۵) از نظر محتوا نیز این حماسه قدیم (شعر ناب و بی آمیزشی) است ، زیرا احساس خالص ساده غرور آمیز فرما نروایی در آن نهفته ، که شایبه یی از آمیزشهای خصایص ادبی دیگران ندارد و فکرش هم مانند قالب شعرش ناب و نیالوده است و ازین برمی آید، که سلطه فکری فرهنگی عربی بسیار وسعت و نفوذ نیافته بود ، در حالیکه نامهای اماکن معربه مانند جروم و هر یو الرود را بطه گوینده را با عربیان عباسی و اعوان ابو مسلم مروزی و اعیان خلافت آل عباس - که لابد و همه عربی زبان بوده اند میرساند . زیرا کلمه جروم (گرمسیر) بشهادت بلاذری از نیمه اول قرن نخستین هجری در مورد همین گرمسیر افغانستان جنوبی در شعری از ابن مفرغ شاعر عرب (حدود ۶۰ هـ ۶۷۹) استعمال شده (۳۲) و تا عصر منباج سراج (قرن ۱۳ م) هم رواج داشته است .

(۶) با پختگی و رشاقتی که توأم با توضیح لفظی و معنوی درین پارچه شعر موجود است توان گفت که شعر پبنتو در عصر گوینده ، سوابقی داشته و مخلوق نوزاد بی سابقه نبوده است . چون دوام انواع اشعار پبنتو بعد از این نیز با قوت و صلابت درین زبان دیده میشود ، پس گفته میتوانیم که یک هزار سال قبل هم پبنتو ، یک زبان اصیل و دارای بنیاد قوی با وسعت و صلابت بوده که سازگاری با - اظهار انواع افکار و محتویات حماسی و عاطفی و ادبی داشته و بعد از آن در دوره اسلامی ادبیات غنی و پر محتوای رادر آسیای میانه بوجود آورده است . که یکی از پرورش گاههای آن سر زمین غور و دربار های فرما نروایان خانواده های سوری بود .

(٥)

بقایای خاندان فرمانروایان سور

طوریکه در سابق زکر رفت خاندان سور درازمنه قبل از اسلام - اوقاتی که از آن داستانهای تاریخی روایت شده - بر سر زمین های وسیعی از غور و بادغیس تاجبال بامیان و شغنان حکم رانده اند و یگانه ماخذ مورخان هم درین باره نوشته های مورخ غور قاضی القضاة منہاج سراج جوزجانست .

این مرد بصیر که از سن طفولیت بدربار غوریان محشور و بگفته خودش در حجر پادشاهی ملکه جلالی ماه ملک بنت سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری پرورده شده بود وی در سنه (٦٠٢ ق ١٢٠٥ م) نسب نامه سلاطین غور را که ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه مروزی در سلك نظم کشیده در حرم همین ملکه دیده بود (٣٣) همچنین وی منتخب ناصری (کتابی که یکی از اکابر غزنه در عهد سلطان معزالدین محمد سام از مجلدات متعدد تاریخ بیهقی تلخیص کرده بود حین نوشتن طبقه (١٧) غوریان در دست داشت (٣٤) و علاوه از این از تاریخ ابن هیضم نابی و سماعی که از مشایخ غور داشت (٣٥) سر گذشت مفتنی را از احوال دودمان سور و شاهان غوری در طبقات ناصری فراهم آورد .

در دوره داستانی که منہاج سراج از شنیدگیهای خود نوشته از فرما نروایانی مانند ضحاک و بسطام که دو برادر بوده اند ، اسطوره هادارد و بعد از آن دو برادر دیگرش سوروسام را به حواله منتخب ناصری نشان میدهد که اخلاف و سلاله ایشان در جبال غور سکونت کردند و مرکز آنها مندیش غور بود ، تا که عهد اسلام در یافتند و از آن اصل پدر شاهان کامگار در رسیدند و شعار اسلام و منبر و محراب بعوض بتکده های قدیم وضع شد و تفهیمیت بلاد هندوستان ظاهر گشت (٣٦) در دوره اسلامی از سوریان فرما نروایان ذیل را می شناسیم :

(٣٣) طبقات ناصری ٣١٩٥١

(٣٤) طبقات ٣٤٢١

(٣٥) طبقات ٣٢٣١

(٣٦) طبقات ٣٢٣١

(۱) ماهوی سوری

چنانچه گذشت این مرزبان مرو ، معاصر حضرت علی (حدود ۳۱ - ۳۶ق ۶۵۱ - ۶۵۶م) بود که مور خان قدیم عرب مانند یعقوبی و بلاذری و همچنین شاهنامه فردوسی ذکری ازو دارند و در صفحات گذشته گذشت . و غالباً نومسلمان شده و بحضور حضرت خلیفه چهارم علی (رض) مشرف شده بود

(۲) سوری عهد خراسان

از مشاهیر سوریان در عصر سلطان مسعود (حدود ۴۲۵ق ۱۰۳۳م) سوری بن المعتز است که عهد خراسان و والی نیشاپور و مرد دانشمند پروری بود که همواره نصایح ابو محمد معلی بیهقی را بگوش هوش شنیدی (۳۷) ولی عبدالجبار بن حسن بیهقی که از طرف سلطان مامور برید خراسان بود ، باوی رقابتی داشت و بزبان تازی و پارسی او را فراوان هجو کرده بود که از آنجمله است .

امیر ابسوی خراسان نگر که سوری همی مال و ساز آورد
اگر دست ظلمش بما ند دراز به پیش تو کاری دراز آورد
در قطعه ذیل صنعت جناس را بکار بسته است :

تنبه ایها المفرو و وا نظیر الی آثار مسعود و سوری
ولا تفتخر با لد نیا سر ورا فان الموت یهدم کل سور (۳۸)

این همان سوری از رجال مشهور سلطنت مسعود غزنو یست ، که بیهقی در حوادث خراسان او را بنام سوری صاحب دیوان خراسان و بوالفضل سوری معتز (۳۹) بارها ذکر کند و در اواخر عهد مسعودی او را در غزنه می یابیم که به منزلت منعی العموم طورماری های خیانت های رجال بزرگ در باری را بامر سلطان برایشان میخواند و سباشی یکی از کهن سالان رجال غزنه به سلطان می گفت : «خراسان در سیر این سوری

(۳۷) علی بن زید بیهقی : تاریخ بیهقی ۲۹۸ طبع حیدر آباد دکن ۱۹۶۸ م

(۳۸) همین کتاب ۳۰۸

(۳۹) تاریخ بیهقی ۵۳۰ طبع مشهد ۱۳۵۰ ش

شده است باری بر غزنین دستش مده « (۴۰) و این حوادث سال ۴۳۱ ق ۱۰۳۹ م است ، که هنوز سوری زنده بود . باری این سوری که از رجال جاه طلب هنگامه جوی دربار بود، درین مور خان نام نیکی ندارد و شاید اهاجی عبدالجبار بیهقی درباره او بیجا نبوده است .

(۳)

شیم اسپ (شنسپ) بی خرنک (حدود ۳۶ ق ۶۵۶ م)

شرحی که منہاج سراج درباره این سرسلالة شاهان غور داده قبلا در فصل سوم داده شد، وی بحواله نسب نامه منظوم مروزی گوید که تمام شاهان غور راشنسپانیان خوانند به نسبت پدری ، که همین شنسپ از اخلاف ضحاک در بلادغور بزرگ شد و شهم وقوی رسید و نام گرفت وغالب ظن آنست که در عهد خلافت امیر المومنین علی (رضی) بردست او ایمان آورد و ازوی عهدی و لسوایی بستند و هر که از آن خاندان به تخت نشست ، آن عهد و لوای علی بدو دادندی و محبت آیمه و اهل بیت مصطفی (صلعم) در اعتقاد ایشان راسخ بود . (۴۱)

- و سلاطین دودمان شنسپانی چهار طبقه بوده اند اول سلاطین حضرت فیروز کوه .
- دوم : سلاطین بامیان .
- سوم : سلاطین غزنه که دارالملک سلطان معزالدین محمد سام بود .
- چهارم : سلاطین هندوستان که ارث آن مملکت بدیشان رسید (۴۲) .

(۴)

امیر فولاد غوری شنسپی (حدود ۱۳۰ ق ۷۴۸ م)

که مختصر احوالش بحواله طبقات نا صری قبلا گذشت . بقول منہاج سراج پس از امارت غور به فرزندان برادر او بماند و بعد از آن احوال ایشان معلوم نشد تا عهد امیر بنجی نهاران .

(۴۰) تاریخ بیهقی ۸۷۶

(۴۱) طبقات ۳۲۰ ا

(۳۲) طبقات ۳۲۳ ا

(۵)

جهان پهلوان امیر کرور ولد امیر فولاد (۱۳۹ - ۱۰۵۴ ق ۱۵۶ - ۱۷۷۰ م) که احوالش گذشت .

(۶)

امیر ناصر پسر امیر کرور که او را هم باستاند پته خزانه (به عنعنۀ شیخ کنه از تاریخ سوری) می‌شناسم و حکمدار اراضی غور و سوربست و زمینداور بود (۴۳)

(۷)

امیر پنجه بن نهاران حدود ۱۷۰ ق ۷۸۶ م

منهاج سراج بعد از ذکر امیر فولاد اعقاب مستقیم او را نیاورده و معلومست که از وجود فرزندش کرور و نواسه اش امیر ناصر اطلاعی نداشت و این خللا فی الجمله روایات تاریخ سوری چنانچه گفتیم - پر میکند .

وی امیر پنجه نهاران را امیر بزرگ شنسبی میداند که در غور ذکر او سایر است و او را از کبار ملوک غوردانند و جمله سلاطین از فرزندان او بودند ، که نسبش بهمان ضحاک (سپاک) میرسید .

و امیر خوروی گزیده اخلاق و بهمه اوصاف ستوده موصوف بود . وی با اتفاق یکتن امیر معاصر غوریش شیش بن بهرام بدر بارهارون الرشید رفت و امیر پنجه بلقب قسیم امیر - المومنین با مارت غور شناخته شد و از حضرت خلافت عهد ولوا آورد ، چنانچه سلاطین غور به همین لقب تا خروج مغل در غور و هند ملقب بوده اند .

اما امیر دیگر شیش به پهلوانی لشکر (سپه سالاری غور) منصوب گشت و هر دو به تشریف دار الخلافه مشرف شدند ، چنانچه تا عهد منهاج سراج اعارت غور در شنسبانیان و پهلوانی در شیشا نیان بر قرار بود . (۴۴)

(۸)

امیر سوری بن محمد حدود ۲۵۳ ق ۸۶۶ م

در اینجا باز خلای یک قرن (سه نسل) در سلالۀ امرای غور موجود است و خود منهاج

(۴۳) پته خزانه ۳۰ بیعد طبع کابل ۱۳۲۳

(۴۴) طبقات ۱۳۶۶

سراج هم گوید که از عهد امیر بنجی تا بدین عهد حال امارت غور یافته نشد. چون اتساق این طبقات در دهلی بود و ممالک اسلام را بواسطه فتنه کفار مغل تفرقه دیار پیدا آمده بود، امکان نقل کردن از آن تاریخ که در بلاد غور در نظر آمده بود نبود. (۴۵)

این امیر سوری که معاصر خروج یعقوب لیث صفاری در اواسط قرن سوم هجری بود بیشتر اراضی غور را در تصرف خود داشت. چون یعقوب از بلاد نیمروز بر بست و بلاد داور و تگین آباد رنج غالب آمد، طوایف غوریان بکو هسار های خود تحصن جستند و سر جمله مند یشیمان شنسبانی همین امیر سوری بود، که قصر و دارالملک اودر دامن کوه زار مرغ وقوع داشت (۴۶).

اما آنچه برخی از مؤرخان مانند جهان آرا و منتخب التواریخ امیر سوری را فرزند زاده امیر بنجی شمرده اند با موازین تاریخی سازگار نمی آید، زیرا به تصریح منہاج سراج امیر بنجی با هارون الرشید معاصر بود. (حدود ۱۷۰ ق) و اگر ماسه نسل را در یک قرن بشماریم، باید امیر سوری در حدود (۲۳۳ ق) زندگی داشته باشد و بعد از او که پسرش محمد بن سوری معاصر سلطان محمود (حدود ۴۰۰ ق) است، بین پدر و پسر فاصله یکنیم قرن واقع است و این هم بعید بنظر می آید، که هر یکی صدسال زندگی کرده باشد.

(۹)

امیر محمد بن سوری (حدود ۴۰۰ ق ۱۰۱۴ م)

طوریکه گفته شد یعقوب لیث صفاری (۲۵۴-۲۶۵ ق ۸۶۷-۸۷۸ م) نشیب های جبال غور را از زمیندا و رزوا لستان و رنج و تگین آباد بدست آورد (حدود ۲۵۲ ق ۸۶۳ م) ولی سوریان و مردم غور بر اسیات جبال غور پناه بردند و بسلامت ماندند (۴۷)

چون سلطنت به امیر سبکتگین بن جوق (قراچکم = سیاه غزگاو) رسید و در ۳۷ شعبان سنه ۳۶۶ ق ۹۷۶ م در غزنه بر تخت نشست لشکر با طرف برد و زمین داور و قصد ارو

(۴۵) طبقات ۳۲۷ ا

(۴۶) طبقات ۳۲۷ ا

(۴۷) طبقات ۳۲۷ ا

بامیان و طخارستان در ضبط آورد (۴۸) چهل کت از بست بطرف جبال غور لشکر کشید و قتال بسیار کرد (۴۹) . چون بعد از مرگ سبکتگین (۲۸۷ ق ۹۹۶م) پسرش سلطان - محمود بر تخت نشست ، امارت غوریان با میر محمد سوری رسیده بود و ممالک غور را ضبط کرده، گاهی سلطان محمود را اطاعت نمودی و گاه طریق عصیان سپردی و خراج مقرر را باز داشتی. اندر عاقبت سلطان محمود با لشکر گران بجانب غور آمد و محمد رادر قلعه آهنگران که اکنون هم بهمین نام موجود است - محصر داشت .

محمد مقاومت کرد و بعد از مدت با طریق صلح از قلعه فرود آمد و بخدمت سلطان محمود پیوست و سلطان او را با پسر کهترش شیش بجانب غزنه برد . چون محمد اسیر شد از غایت حمیتی که داشت طاقت مذلت نیاورد و خاتمی داشت در زیر نگین زهر تعبیه کرده بودند، آنرا بکار برد و در گیلان (بین مقروغزنه) در گذشت (۵۰) و این پیکار و مقاومت و در آخر سارت محمد بقول بیبھی در سنه (۴۰۵ ق ۱۰۱۴م) خاتمه یافت (۵۱) .

داستان جنگهای سلطان محمود را با ملک محمد سوری غیر از طبقات ناصری مورخان دیگر هم چون این ائیر (الکامل ۶۱۹) و حمد الله مستوفی (تاریخ گزیده ۴۰۶ ، ۴۶۷) و بیبھی و عتبی و فرشته و روضة الصفا و غیره هم نوشته اند ، و عنصری شاعر دربار سلطان محمود در قصیده فتوح سلطان بدین واقعه هم اشاره می دارد :

گرفتن پسر سوری و کشادن غور هراینه نتوان کرد در سخن مضمور

اما آنچه در ادبیات پبنتو راجع باین فرمانروای دلیر غوری در دست داریم، هیچیکی از تواریخ عربی و فارسی ندارد باین تفصیل : که در تذکره شعرای پبنتو (پته خزانه) شرحی درباره شیخ اسعد سوری یکی از شعرای قدیم پبنتو چنین وارد است (عیناً ترجمه متن پبنتو به دری « شیخ کته در کتاب (لرغونی پبنتانه) از تاریخ سوری چنین نقل کند که اسعد سوری در غور میزیست ، او در آنجا بدوران یاد شاهی خاندان سوری بسیار معزز بود شیخ

(۴۸) طبقات ۲۲۷ ا

(۴۹) طبقات ۳۲۹ ا

(۵۰) طبقات ۳۲۹ ا

(۵۱) تاریخ بیبھی ۱۱۷

اسعد پسر محمد بود ، که در سنه ۴۲۵ هجری در بغنین (۵۲) وفات یافت . شیخ اسعد علیه الرحمه اشعار بسیار نیکو میگفت ، نقل کنند که سلطان محمود غازی در غور با امیر محمد سوری رحمة الله علیه در اویخت ، و او دادر آهنگران محصور ساخت . درین وقت شیخ اسعد هم در قلعه آهنگران بود و قتیکه سلطان محمود علیه الرحمه امیر محمد سوری را گرفت و محبوس به غزنی برد . پس امیر محمد سوری که امیر دلیر و عادل و ضابطی بود از غیرت حبس مردو شیخ اسعد که دوست امیر محمد سوری بود ، بر مرگ وی نوحه و فریاد بر آورد . دریک بولله (۵۳) که آنرا بعربی قصیده گویند ۰۰۰۰ « (۵۴)

قصیده ای که اسعد سوری در رثای امیر محمد سوری سروده در پشتو مرثیه را (ویرانه) گفته اند از ماده ویر به کسر اول و سکون پای حقیقت معروف که فقط کسر ماقبل را افاده میکند .

برای اینکه سبک قصیده سرایی و طرز تخیل ، نسیب و تخلص شاعر را با برخی از سجا یای ممدوح مرحوم او در یابید ، ترجمه دری عین مرثیه رادر ذیل می آوریم و بعد از آن بر خصایص ادبی این سروده کهنسال پشتو بانظر تحلیلی مینگریم :

چه فریاد و فغان کنم از دست فلک :

• هر گلی که در بهار بخندد آنرا پژمرده میگرداند .

• هر لاله که در دشت و صحرا بشگفت ،

• آنرا میریزاند و بر گهای آنرا پراکنده میسازد .

• سلی دست فلک ، رخسار های زیاد را کبود سازد .

• وکله های فراوان رادر ته خاک سیاه افکند .

• تاج شاهی را از سر شاه فرو افکند و او می میرد ،

(۵۲) بغنین همین بغنی کنونی مربوط ز مین داور و کوهسار جنوبی غور است .

(۵۳) بولله در پشتوی قدیم بمعنی قصیده است از بلبل یعنی یاد کردن و تذکار .

(۵۴) پته خزانه ۷ بیعد طبع اول کابل ۱۳۲۳ ش .

- و خون بیچاره گان را (فلک) خونخواور می‌ریزند .
 (کسبیکه) از حشمت وی شیر دو جنگل میلرزد ،
 و از عظمت وی هر ظالم و جباری می‌هراسد ،
 (کسبیکه) تیروی ، سپر جنگاوران را می‌شکافد ،
 و رستم ها از ترس وی میگر یزند ،
 (کسانیکه) نیرومندان نمیتوانند کمر شانراخم سازند ،
 فلک چگونه - بر آنها ضربت‌کاری حواله‌میکند ؟
 بیک گردش خود ، آنها را از فراز عظمت سر نگون میسازد ،
 و تیر و کمان و سلاح را از دست شان می‌رباید .
 ای فلک ! این چه ستم است ؟ وجه تجاوز ؟
 از دست تست ، که هیچ گل بیخار نیست .
 با ما تمز دگان رحمی‌نداری ! ای سخت دل !
 طوفان اندوه را بر ما تمز دگان فرو می‌آری !
 از جو رو ستمت ، دلم در سلامت نیست ،
 شیفته دل‌باخته را باناله و فریاد از کنار محبوبش دور می‌افکنی !
 ابرها بر ستمگری‌بهایت ، اشکها میریزند ،
 و از شومی تو ، چشمه سارها بنا له های اندو هناک می‌گیرند .
 (اماتو) نه از ستم دست‌خواهی کشیدونه لطفی خواهی کرد .
 • نه بیچاره گان ستم‌دیده روا داری خواهی داشت .
 بر هیچکس دلت نه خواهد سوخت ،
 از گردش ، مدار خویش هم هم نخواهی افتاد !
 نه دل‌باخته یی را به محبوبش وصل ،
 و نه جراحات انگاری را مداو اخواهی کرد .
 از دست تست که بپر سو ، بیکر های مجروح افتاده و می‌نالد ،

- و بهرسو ، د لہای افکار ، نالہ های اندوہناک میکشند .
- گاهی عروق دلہارا میگسلانی !
- و وقتی مردم ہوشیار را میفریبی !
- برسر نازدیده گمان صاعقہ می اندازی !
- و گریبان پا رسان را میدری !
- گاهی شاہان نیرو مند را از تخت فرومی اندازی !
- و وقتی بادار ہا را بر خاک سیاہ می نشانی !
- امروز باز بردلہای ما تیر کاری زدی !
- کہ بیک تیر ہزاران دل را مجروح ساختی !
- اندوہی بی گران بر مردم سور فرو آمد ،
- وقتی کہ محمد ، پاد شاہ مقتدر بہ دار دیگر شتافت .
- نخست اسیر دست دشمن گردید ،
- و پس از آن بہ تہ خاک فرورفت .
- آنکہ آہنگران بوسیلہ راستی های وی آبادان ،
- و ہم درسر تاسر جہان بہ عدالت مشہور و ہویدا بود :
- بدست لشکر یان محمود گرفتار آمد ،
- و بہ عجلت ، اورا بفرزہ بردند .
- چون قید و حبس برای مردم غیور بمنزلت مرگست ،
- بنابراں درواہ ، روئش بہ آسمان پرواز کرد ،
- خاک سیاہ گورستان را از دنیا برگزید ،
- بلی ! شیردر بین زولانہ و زنجیر قرار ندارد .
- مردم غور ازین ماتم ، سیہ پوش گشتند ،
- و ہم بدین ماتم ، روشنی شہر بتا ویکی میدل شد .
- بین ! از گوساران اشک میر یزد ،

- و آبشار ها صدای نوحه وائین دارند،
- در کوهساران ودشتها ، همان سر سبزی پدیدارنی ،
- و کبکان صدای خنده و قهقه ندارند .
- لاله در کمر های کوه ، باز نمی شگفتد ،
- وبامی (۵۵) در کوهسار باز نمی خنند .
- از غرج (۵۶) باز کاروان مشک نمی آید .
- و بسوی غور کارو انهای شار (۵۷) بازنمیرسد .
- ا بر بهاری ، اشک گرمی را میفشاند ،
- و نیسان گوهر را نثار نخواهد کرد .
- چرا ؟ که محمد از جهان رفت ،
- و در ما تمش همه غور سو گووار گردید .
- در نواحی سور، همان سور پدیدار نیست (۵۸)
- ونه همان خورشید رخشان ، برین دیار میبرد خشد .
- چائیکه دختران ، رقص کنان میخند یدند ،
- و چائیکه دوشیزه گان در آن صفصف اتن (۵۹) میگردند ،
- همان غور، به اندوه و ماتم پاد شاه فرونشست .
- و همان غور ، مانند جبهنم سوزان گشت .

- (۵۵) بامی : نام گلی است که آنرا بطور نام اشخاص هم استعمال میکرده اند .
- (۵۶) غرج : همان غرستان = غرستان = غرستان است که بین هرات و غور و مرو رود واقع بود . (مراصد ۲۹۱)
- (۵۷) مهتر ناحیت غرستان را «شار» میگفتند که پایتخت او بشین بود . (حدود العالم ۵۸)
- (۵۸) سوراوول نام قوم سوری و سوردوم به معنی شاد مانی تجنیس تام است .
- (۵۹) اتن : در پشتو رقص دسته جمعی ملی افغانیست .

ای فلک ! دستت بشکند ، که مانند محمد ،

شیر مردی را شکار مرگ ساختی !

ای فلک سنگدل ! چرا هنوز بر قراری !

ای کوههای غور ! چرا غبار نگشتید؟

ای زمین ، چرا بزلزله نمی افتی !

زیر و ژبر شو ، تا این شعار از گیتی برافتد .

که پادشاهان شیروش ، از دنیا میروند ،

و درین گیتی ، کسی را قراری نیست .

خوشا ! بر توای محمد ! که خورشید غور بودی !

و همسر عدالت بر روی زمین نخواهد بود

بر غیرت استوار بودی ! و در آن راه جان دادی !

باحیثت در راه تنگ خود را فنا ساختی !

اگر اکنون از رحلت تو ، سوویان ما تمزده شدند ،

فردا بنام تو دو دمانت افتخار خواهند کرد .

آرامگاه تو بهشت بادا ، ای پادشاه ما !

رحمت و مهربانانند بخشنده بر تو بادا ! (۶۰)

این قصیده را ثیه که ترجمه آن در بالا آورده شده ، قدیمترین شعر بدست آمده پشتو است که به سبک قصیده سرایان زبان فارسی حدود ۴۰۰ ق ۱۰۱۰ م و شعر ای مدیحه سرای دربار های سا مانیان و غزنویان نزدیکی و شباهتی دارد و از نظر وزن هر مصراع قصیده یازده قطع هجائی است با (روی -) و ردف (آ) که تمام قافیه الف ماقبل مفتوح و رای ساکن باشد ، مانند تار ، یار ، بهار و غیره .

ازین قصیده رثائیه پدید می آید ، که آداب و سنن قصیده سرایی زبان دری که در قصاید

شعرای دربار غزنه مانند عنصری و فرخی و عسجدی و دیگران دیده میشود ، برادب پشتو نیز تاثیر کرده و شاعر دربار غور راهم اثر پذیر ساخته بود . زیرا چنین قصیده پشتو را که شباهت تام و سازگاری با موازین ادبی شعرای معاصر دری داشته باشد بیشتر سراغ نداریم و اکثر اشعار کهنسالی که بدست آمده اوزان خاص آزاد پشتو را دارد .

دوم : از حیث موضوع هم این قصیده مطابق قصاید دری نسیب و گریز و در پایان رثاء

تسلیه دعایی دارد .

سوم : برخلاف اشعار دیگر قدیمتر پشتو بدین قصیده کلمات فراوان فارسی و عربی وارد گردیده ، که دلالت تام بریک گونه اثر پذیری و پیروی ادبی سراینده آن دارد .

چهارم : باوجود یکه آمیزش عناصر عربی و فارسی درین قصیده دیده میشود ، بازم کلمات بسیار اصیل زبان پشتو - که اکنون از استعمال افتیده - دران بنظر می آید ، که مراتب تحول زبانرا سراغ میدهد .

پنجم : سلاست و بلاغت سراینده و فدیت کلامش ازین قصده پدید می آید ، و توانسته است که عمیق ترین تأثیرات الم انگیز خود را در آن بگنجانند ، و این خود از مزایای مرثیه سرانیست .

ششم : اگر ما این قصیده رثائی را تحت نظر مقایسوی قرار دهیم ، مثلا آنرا با قصیده معروف فرخی - که بومرگ سلطان محمود سروده مقایسه نماییم ویژه گیهای چندی را در آن می بینیم .

قصیده فرخی (شهرغزنین نهما نست که من دیدم یار) در کمال بختگی و قدرت سخن سرایی است و در قافیه هم با هم شبیه اند ، ولی در منظره نگاری و تصویر کشی احوال مردم سو گوار فرقی دارند .

فرخی وضع پریشانی و آشفتگی ما تمزده گان شهری را بمرگ سلطان بامهارت شاعرانه مصوری کرده و از اندوه طبقات شهری و درباری حکایت میکند مثلا : مردم در خانهای خود گریان و نالانند :

خانها بینیم پر نوحه و پربانگ و خروش نوحه بانگ و خروشی که کند روح نگار

ازکوی و برزن شهر غزنه هم جوش و شور بر میخیزد :

کوی ها بینم پر شووش و سرتاسر کوی همه پر جوش و همه جوشش از خیل سوار
دکانداران شهری نیز بردرب ها مسمار زده اند :

رستها بینیم بی مردم و درهای دکان همه بر بسته و بردر زده هر یک مسمار
مهران و حاجیان درباری نیز سیه پوشانند و از چشمان ایشان اشک خونین روانست.
حاجبان بینیم خسته دل و پوشیده سیه کله آگنده یکی از سرود یگر دستار
لشکر یان دلیر سلطانی که سر زمین پهناور را از کرانه های گنگا تا صفحان کشوده
بودند نیز سراسیمه اند :

لشکر ی بینم سر گشته سراسیمه شده چشمها پر نم و از حسرت و غم گشته نزار
با چنین نیروی سخن سرایی در صور تخیل فرخی توانسته عمیق ترین عواطف اندوهناک
مردم رادر مرثیه سلطان نمایش دهد ، و لی پیش از واسعد سوری ، روش دیگری در خیال
انگیزی و منظر نگاری داشته است ، بدین معنی : که وی عین مطالب مرثیه و تصاویر
ماتم و اندوه رادر جمال طبیعت فرو پیچیده و از زیبا نگاری و تخیل جمالی کار گرفته است ،
که این خود فرق محیط زیست و چگونگی ماحول شاعر را نشان میدهد ، و لی قصیده را مظهر
جمال و حاکی از زیباییهای طبیعت نیز ساخته است که بر بداعت صورتخیل دلالت
دارد .

فرخی دکانهای تخته زده غزنه و حاجبان سیه پوشی که کله و دستار خود را از فرما
اندوه کم کرده اند و لشکریان گریان و سراسیمه را تصویر میکشد ، در حالیکه اسعد فریاد
آبشار و سرشک چشمه سارو پز مردگی گلهای کوهسار - که همه به زیباییهای طبیعت پیو -
ستکی دارند . وسیله مصوری و اظهار آلام مردم قرار میدهد .

در بین این دو قصیده شباهتی که جالبست اینست که در وسط قصیده فرخی هفت بیت به
کلمات المیه آه و درد آغاز و تکرار میگردد مانند :

آه و دردا و در یفاکه چو محمود ملک همچو هر خاری در زیر زمین ریزد خوار...۰۰۰

آه و دردا که کنون برهمنان همه هند جای سازند بتان رادگر از نوبه بهار (۶۱)

وبازنه بیت به خطاب (خیز شاه) مصداست (۶۲) و این تکرار های المیه و خطایه یقیناً حسرت انگیز واز مهارتهای تلقینی و قدرت شاعری فرخی محسوب میگردد ، که در قصیده اسعد همین خطاب ها به فلك ستمگرم توجهست و باز بزمین کوهسار غور میگوید:

بلززه بیفت وزیرو زیر وغبار شو ، تاشعار رحلت شیر مردان از جهان بر خیزد !

در مرثیه سرایی ، کمال قدرت سخنوری شاعر درینست که چگونه میتواند احساس اندوه و غمگینی خواننده را برا نگیزد و او را همسان خود در ماتم سهیم گرداند و مایه بینیم که فرخی بگونه یی و اسعد هم بروشی دیگر از عهده اینکار بر آمده اند که سنت سخن سرایان آنوقت بوده است .

آمدیم به پایان قصیده که باز میبار نیرومندی کلام و بداعت تخیل شاعر است .

اسعد در پایان مرثیه مهد وح ماصو ف علیه خود را بعدالت و غیرت و حمیت می ستاید و گوید اگر امروز مردم سوری به رحلت غمگین گشتند فرد ابنام و دود مانت افتخار خواهند کرد .

درینجا در نظر شاعر افتخار مشترک اجتماعی و قومیت و با همین مفکوره باودعا میکند، و روان او را بارحمت ایزدی قرین میخواهد، ولی در پایان قصید مغرای فرخی - که از پهلوی ادبی در نهایت براعت و قوتست - ناگهان يك داعیه شخصی که در تحت الشعور شاعر مدیحه سرانفته ظهور میکند و به سلطان از جهان رفته خطاب می نماید .

شعرا را بتو بازار بر افروخته بود رفتی و باتو یکبار شکست آن بازار فرخی شاعر بود و کساد بازار شعرش، یکی از دواعی بر جسته مرثیه سرایی مردی بشمار میرفت که یقیناً رحلت وی صدمه بزرگی به وحدت سیاسی مملکت و پیشرفت اسلام در شرق رسانیده بود .

(۶۱) بهار - وهار : بتکه .

(۶۲) رجوع شود به دیوان فرخی ص ۹۰ طبع تهران ۱۳۴۹

این تصریح به شعر فروشی و شکست بازار مدیحه سرایان مبالغه کار- اگر چه شخصاً مورد تاسف و اندوه فرخی بود ، ولی حادثه عظیمی نبود که در رثای مرد بزرگی مانند محمود بدین عبارات جای ۰۰۰ بگیرد، و سراینده مرثیه میتواندست با آن قریحه نیرومند شاعری بی که داشت ادب پروری ممدوح مرحوم خود را بهتر هویدا سازد مانند این ابیات که در ستایش محمد فرزند محمود سروده است .

اهل ادب را بزرگ دارد و نشگفت این زبزرگیش ، بس بزرگ مینداز
قدر گهر جز گهر شناس نداند اهل ادب را ادیب داند مقدار (۶۳)

ایکاش ! شاعر زبر دست و سخنگوی نیرومندی مانند فرخی ، متاع هنر خود را به بازار ورسته سودا گری ادبی نمیکشید !!!

(۱۰)

فرما نروایی شاهان شنسبانی غورد خراسان و هند وستان

تا اینجا در باره دودمان امیر کرور یعنی سوریان غور مطالبی را که بدوره جهاننداری و فعالیت های ادبی ایشان متعلق بود برسیبیل ایجاز فراهم آوردیم که هدف اساسی ما معرفی شخصیت و خاندان امیر کرور بود ، برای اینکه پژوهش مانا تمام نماند ، اینک بقیه افراد این دودمان بزرگ افغانستان را که پس ازین فرما نروایی مقامی و محدود ایشان به شاهنشاهی وسیعی در وسط آسیا تبدیل گردیده و در نیم قاره هند پیروز یهای چشم گیری بدست آورده و فرهنگ اسلامی خراسانی را تا ما و رای مجاری گنگا پراکنده اند، در سطور ذیل برسیبیل اجمال یاد آور میشویم .

منها ج سراج سلاطین دودمانی شنسبانی را بر چهار طبقه نهاده :

- ۱- سلاطین فیروز کوه غور ،
- ۲- سلاطین بامیان .
- ۳- سلاطین غزنی .
- ۴- سلاطین هندوستان که ارث آن مملکت بدیشان رسید .

(۶۳) دیوان فرخی ۶۳

طبقه اول سلاطین فیروز کوه

- ۱- ملك شنسپ بن خزنگ از اخلاف سور برادر ضحاک افسانوی حدود ۳۶ ق ۶۵۶ م
 - ۲- امیر پولاد از احفاد شنسپ ، حدود ۱۳۰ ق ۷۴۷ م
 - ۳- جهان پهلوان امیر کرور ولد امیر پولاد ۱۳۹ - ۱۵۴ ق (۷۵۶ - ۷۷۰ م)
 - ۴- امیر ناصر ولد امیر کرور حدود ۱۶۰ ق ۷۷۶ م
 - ۵- امیر بنجی بن نهاران قسیم امیرالمومنین حدود ۱۷۰ ق ۷۸۶ م
 - ۶- امیر سوری بن محمد حدود ۲۵۳ ق ۸۶۶ م
 - ۷- امیر محمد بن سوری (۶۴) حدود ۴۰۵ ق ۱۰۱۴ م
 - ۸- امیر بوعلی محمد بن سوری (حدود ۴۲۰ ق ۱۰۲۸ م)
- ملك محمد سوری دوپسر داشت یکی شیش که کبتر و نزد پدر محبو بتر بود ، وسلطان محمود اورا با پدرش بغزنه بردو بعد اذ در گذشت محمد واپس بغور فرستاده شد .
- دیگر امیر بوعلی بن محمد سوری که بگفته منهاج سراج مردی نیکو سیرت بود ودر عهد پدرش امارت جبال مندیش داشت و مردم هم اورا دوست داشتند و مطیع سلطان محمود بود و بنا برین پس از مرگ محمد امارتش برغوراز دربار غزنه شناخته شد . این پادشاه نیکو کار بجای خلق نیکویی کردو بناهای خیر فرمود و در بلا دغور مساجد جامع و مدارس بر آوردو اوقاف بسیار تعیین فرمود وائمه وعلما و زهاد را عزیز داشت - و مردم در عهدش بر فاهیت روزگار گذشتانده و برادرش شیش هم در ظل حمایت او بود اندر عاقبت عباس پسر شیش کسب شوکت نمود وعم خود امیر بوعلی را بگرفت و ممالک غور رادر ضبط آورد (۶۵)
- واین در عهد سلطنت مسعود غزنه بعد از مرگ سلطان محمود (۴۲۱ ق ۱۰۲۹ م) بود .
- ۹- امیر عباس بن شیش بن محمد (حدود ۴۵۰ ق ۱۰۵۷ م)
- وی بر خلاف پدر که مردی نرمخوی ومطیع سلاطین غزنه بود ، جوان شجاع و بی باک

(۶۴) در صفحات گذشته ازین هفت تن به تفصیل یاد ذکر رفت .

(۶۵) طبقات ار ۳۳۰

ودر غایت رجو لیت بر آمد و جمعی احداث را بدور خود فراهم آورد ، عمش را بگرفت و ممالک غور را ضبط کرد ، سایس و بیداد گر بود ، با ملاک و اموال خلق تعلق گرفت و مردم ازو رویگردان شدند و از سلطان ابراهیم بن مسعود نواسه سلطان محمود (۴۵۱- ۴۹۲ ق ۱۰۵۸- ۱۰۹۸ م) استمداد کردند، چون ابراهیم بر غور لشکر کشید ، عباس را بد ستش دادند و اندر حبس بغزنه برد ه شدو ممالک غور را به پسرش امیر محمد سپردند .

منهاج سراج ازشومی عهد و خشونت اخلاق عباس و حتی سگ بازیهای او داستانها دارد ولی باآین همه ظلم و تعدی او در علم نجوم نصیب کامل داشت و در مندیش غور در خطه سنگی قصری بلند بنا نهاده با (۱۲) برج که رصدگاه مطالع خورشیدی بود و در آن معلوم بودی که آنروز آفتاب در کدام درجه و از کدام برجست؟ علاوه برین عباس در بنای کاخهای عالی و فاخر نیز در غور دستی داشت (۶۶)

۱۰- امیر محمد بن عباس (حدود ۴۷۰ ق ۱۰۷۷ م)

وی به التماس اشراف و اکابر غور بعد از فتح سلطان ابراهیم غزنوی از طرفش پادشاه غور شد و بتول منهاج سراج مردی در نهایت حسن خلق و عادل و عالم نواز بود که جمله مردم ولایت غور او را منقاد شدند و بقدر امکان در احیای مراسم خیر و بدل و عدل جهد نمود و بادر بار غزنه روابط نیکو و اطاعت داشت و مردم غور را مرفه و در آسایش و امن نگهداری نمود (۶۷)

۱۱- ملك قطب الدين حسن بن محمد بن عباس (حدود ۵۱۰ ق ۱۱۱۶ م)

او را جد سلاطین بزرگ غور شمرده اند و امیر عادل نیکو عهد خو بروی بود ، ولی در آیام شاهی او مردم تکاب از ولایت و جیرستان (اجرستان کنونی) عصیان آورند و قطب الدین آنها را سرکوبی نمود و در جنگی تیری بر چشمش خورد و از آن زخم بمرد . در ینوقت پسرش شهاب الدین بنا م محمد خرنگ غوری برین نواحی حکم راند . (۱۸)

(۶۶) طبقات ار ۳۳۲

(۶۷) طبقات ار ۳۳۲

(۶۸) طبقات ار ۳۳۴

۱۲- ابوالسلاطین ملک عزالدین حسین بن حسن (حدود ۵۳۰ ق ۱۱۳۵ م) وی نیز پادشاهی بود با او صاف گزیده و باخلاق پسندیده معروف که غور و بلاد جبال در عهدش معمور و مردم آن آسوده بودند، او را ابوالملوک هم می گفته اند، زیرا هفت پسرش برین سر زمین ها حکم راندند (۶۹)

اول : ملک شهاب الدین محمد خرنگ ملک مادیغور (حدود ۵۵۰ ق ۱۱۵۴ م)
دوم : ملک فخرالدین مسعود امیر بامیان و تخارستان (۵۴۰- ۵۵۸ ق ۱۱۴۵- ۱۱۶۲ م)
سوم : سلطان علاء الدین حسین پادشاه غورو غزنی و بامیان (۵۴۴- ۵۵۱ ق ۱۱۴۹- ۱۱۵۵ م)

چهارم : سلطان سیف الدین سوری پادشاه غور و غزنی (۵۴۴ ق ۱۱۴۹ م)
پنجم : سلطان بهاء الدین سام پادشاه غور (۵۴۴ ق ۱۱۴۹ م)
ششم : ملک الجبال قطب الدین محمد امیر غور و فیروز کوه (مقتول ۵۴۱ ق ۱۱۴۹ م)
هفتم : ملک شجاع الدین ابو علی امیر جرماس خراسان و غور (حدود ۵۴۰ ق ۱۱۴۵ م)
روابط عزالدین بادولت سلجوقی و سلطان سنجر (۵۱۱- ۵۵۲ ق ۱۱۱۷- ۱۱۵۶ م) نهایت دوستانه بود و تحفه ها بدر بار سلجوقی میفرستاد و پسرانش اقتدار د و لتغوری را در تمام خراسان وسعت بخشیدند .

۱۳- سلطان علاء الدین حسین جها نسوز (شخص سوم بالا)

۱۴- سلطان سیف الدین سوری (شخص چهارم بالا)

۱۵- ناصر الدین حسین بن محمد مادیغی (مقتول فیروز کوه غور حدود ۵۵۰ ق ۱۱۵۴ م)

(۶۹) طبقات ار ۳۳۴ . چون تفصیل وقایع شاهان مابعد سوری در غزنه ، غور بامیان و هند به درازامیکشد ، و این رساله گنجایش آن ندارد ، بنابراین بعد ازین از ایجاز کار گرفته و فقط به ذکر نام و سنوات ایام زندگانی ایشان اکتفا میکنم . زیرا مهمترین منبع آن طبقات ناصری در کابل طبع و اکنون هم در دسترس پژوهندگان است . در جلد اول آن به تفصیل خوانده میتواند .

۱۶ - سلطان سیف‌الدین محمد بن علاء‌الدین حسین (مقتول درد ذق مرو رود حدود ۵۵۵ ق ۱۱۵۹ م)

۱۷ - سلطان اعظم غیاث الدین والدین محمد بن بهاء‌الدین سام (۵۵۸ - ۵۹۹ ق ۱۱۶۲ - ۱۲۰۲ م)

فاتح تمام خراسان.

۱۸ - علاء‌الدین محمد بن شجاع‌الدین ابوعلی پادشاه غور (۵۹۹ - ۶۱۲ ق ۱۲۰۲ - ۱۲۱۵ م)

۱۹ - سلطان غیاث‌الدین محمود بن سلطان غیاث‌الدین محمد سام (۵۹۹ - ۶۰۷ ق ۱۲۰۲ - ۱۲۲۰ م)

۲۰ - سلطان بهاء‌الدین سام بن محمود (۶۰۷ - ۱۲۱۰)

۲۱ - علاء‌الدین آتسز حسین پسر سلطان علاء‌الدین جهانسوز مقتول در غور (۶۰۷ - ۶۱۰ ق ۱۲۱۰ - ۱۲۱۳ م)

۲۲ - سلطان علاء‌الدین محمد بن ابوعلی ختم الملوك غور (۶۱۰ - ۶۱۲ ق ۱۲۱۳ - ۱۲۱۵ م)

طبقه دوم : سلاطین تخارستان و بامیان

۱ - ملک‌فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین (مذکور در عدد دوم نمره ۱۲ ابو السلاطین)

۲ - سلطان شمس‌الدین محمد بن مسعود (۵۵۸ ق ۱۱۶۲ م)

۳ - سلطان بهاء‌الدین سام بن شمس‌الدین (۵۸۷ - ۶۰۲ ق ۱۱۹۰ - ۱۲۰۵ م)

۴ - سلطان جلال‌الدین علی بن بهاء‌الدین (۶۰۲ - ۶۱۲ ق ۱۲۰۵ - ۱۲۱۵ م)

۵ - سلطان علاء‌الدین مسعود بن شمس‌الدین محمد (حدود ۵۹۰ ق ۱۱۹۵ م)

طبقه سوم : سلاطین شنسبانی غزنه

۱ - سلطان سیف‌الدین غوری (مذکور در عدد چهارم نمره ۱۲ ابو السلاطین)

۲ - معزالدین‌الدین سلطان محمد بن بهاء‌الدین سام ، فاتح هند بعد از سلطان محمود

(۵۶۹ - ۶۰۲ ق ۱۱۷۳ - ۱۲۰۵ م)

تا اینجا فهرست نامهای شاهان سوری و غوریان که از خاندان سور و امیر کرور بوده‌اند

و در تمام خراسان و هندوستان فتوحات و حکمداری داشته اند بر سبیل اختصار آورده شد، و از ذکر طبقه چهارم که منهاج سراج آنها را معزیه نامیده و در هند جا نشینان معزالدین محمد غوری بوده اند، صرف نظر شد، زیرا این پادشاهان عظیم الشان ولو از افغانستان با سلاطین سوری به هند رفته و از مفاخر این سرزمین اند، ولی مستقیماً به دودمان امیر کرور و سوریان غور ربطی ندارند، و فقط پرورده دست شاهنشاهان غوری و گماشته ایشان بوده اند.

این بود داستان خاندان امیر کرور شاعر اقدم شناخته شده پشتو که از قرن هفتم تا قرن دوازدهم از خراسان تا اقصای هند و ستان، رجال فاتح و قاهر و پروردگان فرهنگ و دانش داشته اند و فرهنگ درخشان و عظیم سلاطین اسلامی که امروز در سر تا سر نیم قاره هند و آسیای میانه موجود است قسماً پرورده دست دانش پرور این دودمان است، درودجاویدان بروان ایشان باد.

ناگفته نماند که دوام حرکت ادبی پشتو در دربار غور از یک قصیده غرای دیگری هم پیدا است که آنرا بنیکارندوی بن احمد کوتوال فیروز کوه در مدح سلطان شهاب الدین محمد سام (معز الدین) فاتح هند سروده و محمد هوتک مؤلف پته خزانه با همان عنعنه شیخ کته از محمد بن علی بستنی ضبط کرده است (ص ۵۰ پته خزانه طبع کابل)

بنیکارندوی معاصر هر دو برادر سلطان غیاث الدین و معزالدین بود (حدود ۶۰۰ ق ۱۲۰۳م) و در مدح هر دو مدحیه داشت، و قصیده مذکور از امهات قصاید پشتو بشمار می آید که بیک تشبیب زیبای مناظر بهاری آغاز و گذشتن جنگاوران دلیر افغانی را از دریای سند تصویر میکشد و فتوحات سلطان معزالدین محمد را در سر زمین های شرقی کشور و نیم قاره هند می ستاید. این قصیده هم در بلاغت و استواری کلام و زیبایی صورتخیل و منظرنگاری و حفظ برخی از کلمات از بین رفته زبان از قصیده اسمعذ سوری پس نمی ماند و نزدیکی خود را به جریان عمومی قصید سرا یی خراسانی و زبان دری میرساند.

فهرست مقالات سال دوم مجله خراسان

شماره / صفحه	مضمون	نویسنده
۱/۱	- یاد داشت	اداره
۱/۲	- باور هایی در باره خراسان	انتوننی اولاتو
۹۸/۱	- حدود زبا نشناسی مقایسی و تاریخی (گزارنده به دری : پوهنیار عین الدین نصر)	
۱۰۷/۳	- حدود زبا نشناسی مقایسی و تاریخی (۲)	اورال زاده ، دکتور خال نظر
۱۷/۱	- راه های انکشاف اصطلاحات تخنیکی در زبان دری معاصر	اورو نبایف ، دکتور عصام الدین
۵۳/۴	- مکاتیب جامی (گزارنده به دری : شفیقه یارقین)	بیرنگ کوهدامنی
۱۸۹/۱	- سر گذشت شمس با مولانا جلال الدین محمد بلخی	

شماره / صفحه	مضمون	نویسنده
		پاک فر ، محمد سرور
۲۰۱/۱	- اندرز ها (اقتباس)	
۱۹۰/۲	- نگاهی گذرا به دیوان ابن قاضی	
۸۵/۴ (ضمیمه)	- فهرست مقالات سال دوم مجله خراسان	
		پویا فاریابی -
۶۵/۱	- طرحی در زمینه ادبیات کودک	
	- طرحی در زمینه ادبیات کودکان و	
۷۳/۳	نو جوانان (۲)	
	- طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نو-	
۴۱/۴	جوانان (۳)	
		جاوید ، پوهاند
۲۱/۱	- گستره ادب دری در جامعه ترکی زبانان	
۱۳۱/۱	- نمونه تحول معنی چند کلمه (۳)	
۷۲/۲	- گستره ادب دری در جامعه ترکی زبانان (۲)	
۱۲۴/۲	- نمونه تحول معنی چنه کلمه (۴)	
۱۹/۳	- گستره ادب دری در جامعه ترکی زبانان (۳)	
۲۹/۴	- نمونه تحول معنی چند کلمه (۵)	
		حبیب ، دکتور اسد الله
	- جنبش جنگامه سرایی در شعر دری	
۴۹/۱	در سده نزده افغانستان	
	- جنبش جنگامه سرایی در شعر دری در	
۳۶/۲	سده نزده افغانستان (۲)	
		حبیبی ، پوهاند عبدالحی
	- مولوی احمدجان قندهاری	
۳/۱	متخلص به تاجر	
۱/۴ (ضمیمه)	- نظریه جهاننداری خوشحال خان خٲٲك	
	- پٲٲه خزانه (گنج پنهان) یا کشف کتاب	

شماره / صفحه	مضمون	نویسنده
۱۵/۴ (ضمیمه)	مهمی که تاریخ ادب پشتو را به اوایل دوره اسلامی میرساند	
۵۱/۴ (ضمیمه)	- امیر کرور و دودمان او	دوست شنواری
۱۹۸/۲	هموطنی دانشور در دیار دیگر	رشاد ، پوهاند
۱۳۷/۱	- یکی از شاعران کم شناخته شده قندهار گل محمد خان هوتک	رشید حسین ، س
۱۰۶/۱	- نظری به فرهنگ ها (قاموس ها) یدری قرن ۱۶ م در هند (گزارنده به دری : م، عتیق کیوان)	
۹۰/۲	- نظری به فرهنگ ها (قاموس ها) یدری قرن ۱۶ م در هند (۲)	رویین
۱۱۵/۳	- بهره فرهنگی خراسانیان دردستگاه هارون الرشید	رهباب ، ناصر
۸۰/۱	- زمان در فعل	
۹۹/۲	- آغارین جو ششپهای داستان معاصر دری	زیار ، دکتور مجاور احمد
۱۵۰/۱	- ترکیبات اسمی در زبان دری	

نویسنده

مضمون

شماره / صفحه

ستاروف ، دكتور عبدالنبي

- ادبيات در باری

(گزارنده به دری : دكتور جلال الدين

۷۰/۳

صديقي)

سليمان لايق

۱/۳

- بشاربن برد تخار ستانی

سینا ، پروین

۱۸۰/۱

- شعر دارا و بعد اخلاقی آن

شاهین ، دكتور ف .

۱۰۴/۱

- تحول مفاهيم اصطلاح داروغه

طاهری ، احمد

۱۳/۱

- کنيه در زبان دری

عبدی روشنگر ، دكتور ساميه

۱۰۴/۱

- ميرز ايان بر ناپاد

عبدالعزیز ، دكتور عبدالظهور

- نکاتی چند پیرامون مسایل گسترش و

۱۷۸/۲

استعمال زبان

۸۳/۴

- مناسبت های معنایی بین واژه ها

عبدالفار ، دكتور و دكتور عابدی

- چند نکته مهم در مطالعه لهجه های زبان

۱۲۰/۳

معاصر دری

فرمند ، حسین

- پاره یی از ویژگیهای لغوی ودستوری

۱۶۸/۱

گوشاسپنامه

۰۲/۲

- ملك الشعرا ناشناخته

۰۳/۳

- باز مانده های فراموش شده

شماره / صفحه	مضمون	نویسنده
۱۰۰/۴	- اوضاع ادبی خراسان در نیمه اول سده دوم هجری	کریموف • عثمان
۷۳/۱	- نگاهی به انشاء دری	مایل هروی
۴۱/۳	- درخشش دانش در آئینه نظم	
۱/۴	- جهان بینی جامی	
		محمد بن حسین بن عمر هروی
	- اخبار آل برمک	
	(بکوشش مایل هروی)	
۲/ضمیمه		محمد فاضل
	- جواهر العلوم سمر قندی (اقتباس از مایل هروی)	
۱۲۲/۱		مسلمان قلی ، دکتور رحیم
	- سخنشناس بی همتا	
۱۳۳/۳	(بر گردان و ویرایش : ناصر رهیاب)	میرزا یف ، صابر و فرید بیژند
۱۳۲/۲	- ادبیات پیوند سر زمینها	نایل ، حسین
۶/۲	- تاملی در باز شناسی يك سخنور	
	- سر چشمه های ادبیات دری سده سیزده	
۱۴۷/۳	افغانستان	نصر ، پوهنیار عین الدین
	- نگرش کوتاهی بر تقسیم جمله از نگاه	
۱۷۴/۲	آمیزش و ساختمان	
۷۹/۴	- نگاهی کوتاهی به تغییرهای فناوژیکی ...	

شماره / صفحه	مضمون	نویسنده
		واحدوف ، ا .
۱۰/۴	— شناختی از فرهنگ نگاری دری در سده های (۱۰ - ۱۵م) (برگردان و ویرایش : حسین فرمند)	
		واصف باختری
۳۰/۱	— انگاره های نا درست درباره ناصر خسرو	
۱۷/۲	— دژ هو شر باوبر بادی خانواده آشر	
۸۷/۳	— پند نامه نوشیروان	
		همایون ، پوها ند سرور
۱۱۱/۴	— نامه به مدیر	
		یمین ، حسین
۱۶۷/۲	— حدود برخی از اجزای جمله در زبان دری	
۹۸/۳	— عبارت و ساختمان آن در زبان دری	
	— نگاهی بر تقسیم جمله از نگاه ساختمان	
۷۱/۴	و آمیزش	
		مطالب پایان صفحات از :
		برنامه عمل ، جامی ، رودکی ، سعدی ، فردوسی ، مشرف الدین عبدالله ، مولانا جلال الدین محمد بلخی ، ناصر خسرو ، نظامی ، نور جهان بیگم و ...
		«محمد سرور پاکذفر»

مدیر مسئول : ناصر رمیاب
 محسّم : محمد سرور پاک فر

اشتراک

در کابل (۶۰) افغانی
 در ولایات (۷۰) " "
 در خارج کشور (۶) دالر
 برای محصلان متعلمان : نصف قیمت
 قیمت کثیره ۱۵ افغانی

ناشر : اکادمی علوم افغانستان - دیپارتمنت دیرمجید خراسان

CONTENTS

Mayel Herawi:

The outlook of Jami.

A. Wahedove :

Knowledge of dictionary writing in Dari language in the 10th 15th centuries A.D.

Prof. Dr. Jawid :

Examples of the change of meaning of some words.

Fuya Faryabi :

A design for children and youth literature.

Dr. Esamaddin Urnbayove :

Jami's letters.

Hosein Yamin :

A look at the division of sentence from the vjewint of stracetre and combination.

Assistant Prof. Aeinuddin Nasr :

A glance at phinalogical changs.

Prof. Dr. Abdul Zahoor Abdul Aziz and Ziaaaddin-Zia:

Relation between meanings of words.

Osman Karimove:

The literary situation of Khorasanin the first half of the 10th century A. H.

Prof. Sarwar Humayun:

Letters to the editor.

Prof. A.H. Habib:

—Khushal's view concerning rulership.

—Pata Khazana (hidden treasure).

—Amir Karor and his descend ants.

M. Sarwar Pakfar :

Khorasan magazine list of articles second year.

آسیب
Academy of Sciences of Afghanistan
Institute of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

a quarterly

on Language and Literature

Editor: Nasir Rahyab

Co-editor: M. Sarwar Pak far

Vol. 11. No. 4

October—December 1982

Government Press